



انغمہ عشاق (ازالۃ القناع عن مہرۃ السماع)

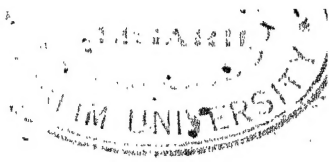
مولوی نور اللہ چشتی مابری قندھار خان

اول کشتور، لکھنؤ، ۱۳۲۰ھ قمری -

۳۴۵

۳۱۳۰





AL-AZHARA, A.M.P.



PL 2980

۲۹۸۰



بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه

الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا لنکفر بالذی هدانا له  
 ناطقه آرای که به تشید کن غلغل مال در چار سوئی کون مکان  
 ننداخته و به ترانه است بر یکم و اوله حال در گنبد خج برین  
 بلند زبانه تهومی بهوت ذات و جوب صفاتش سانهستی  
 به تر نیم نیز و به غوله تفنن تهو درش نفوس و ارواح به ترانه  
 ملی زخم به بلبلان لبان اهل حجاز و عراق بآهنگ لاله  
 الا الله لبریز و آرمشون ابدان به او تار عروق و تار و تار  
 بنوا سی لیس فی الکائنات الا هو فنی خیر به مستقام منقار

CHECKED 1996-97



محرمان چنین گفته اند که لا شریک له که در آن روز که برکت  
بر وحدت و عبادتش گوازیزند اما در کتب بالا علی چنانچه در متن و تفسیر و  
تفسیر حضرت طینت او می بیدای در بعضی صیغها خلعت خلافت پوشانید  
اگر صدای نفث نبین روی بار غنونا کوک نگر دی لغزنا الحق  
از لب سراج سر بر کشیدی هر که سر قل الی روح من امر ربی نفثیده  
نختم نم نختم است علی قلوبهم گردید و بکن و لا و نیز بکن اقرب الیه  
من جلی آورد جان در حق و با سر است و با اله در ز آید از حق  
الی ربک را صیغه مرضیه نفس از سر تا نفس سبحانی خلاصه  
گوش کرده و چه شنیده که وی از گردش نیارمیده و دیده  
انکیم چه دیده که سر بر بیداری بکنم کشیده بر حرکت را اصولی  
یار است و بر صوت و صد از البقره در کار متوقمی ای بر از  
سوز از تو بر سازی و ز تو بر پرده راست صد را ز می ای بر ز  
از تو صد بزرگ وی بر نفثه از تو صد آیدنگ ای غولی بر ز  
و پرده در می پرده در می و هم تو پرده در می از تو صد جلوه  
در وجود و چشم و نسبت از تو نمود و نسبت در وجود

و طایفه ای مائذات نفوس و ارواح محمدی که ای محرم صفت و صفای  
 حرم پروردگار عظیم علی بن ابی طالب و خدیجه بنت شمس و آلان کریم  
 حبیبه بانان و سید بنی هاشم و آلان و دلداری غم خود را کان معذرت  
 انجود و الا انسان فصیح البر و الاقمان حاجی الحرمین شریفین  
 قطب زمان حضرت مولانا در شهادت سیدنا شاه عبدالعزیز  
 ادام الله ارشاده و افاضاته باد اسم الهولون شریف  
 پیر ارشادی که از تاثیر قول افکنند در جمیع الجیس مولای  
 پیرانوارانی که از سستی او مسرت و پیروز شده کسی که یافت بود  
 پیر ربانی که چون خنده کند مرده صد ساله را زنده کند  
 پیر حقانی که چون دست دهد جان تو از نفوس بیخ و طایفه و اسم  
 پیر تحقیقی که چون از کار او نور می بارد همه کسرت او را  
 صمد کن تا است اودانی نوی از تقلیدی به تشنگی و دوستی  
 جنتاب مدوح سبسی خود را افست است نه اند  
 کرده و باقی باشد گشت و دوازده سوره و نور و صفت  
 بقرب نوافل پیوسته در خانه خود صحت کرب و کرب

یوسف از مرغ از محنت این برآین بگردید و چون آشنی  
سمت از لذایذ عالم بر چیده و غنچه وار  
خود را در خود کشیده و در سایه رحمت زین  
العالمین آرمیده بموجب استماع سرود  
حلال که بموجب از باد حال و تبعه حصول گمان است  
بر ملا سیف در مایند بنا بر آن بیشتر عوام و بعض  
خواص را با وصف ارادت و عقیدت ظاهر  
بنوعی ظن پیدا میشود و آثار بدگمانی هویدا  
چنانچه روزی فاضلی در محفل فیض  
متمثل تحقیق مسئله غنا متوجهی مگر دیده  
عمد المناظره چهار دغوی بکدامش  
رسانیده اولی اینکه بر حرمت غنای مطلق اجماع  
مجتهدین اربعه است دوم اینکه احادیث  
ابا حنیفه استماع که در بخاری و مسلم  
و غیره کتب صحاح مرویست نزد فقهاء

- بنام پروردگار و بزرگواران او . و در میان تار و جلوه فرمائی در حدود  
 یا محمد و در عهد کبیرین در این که تشبیه انما فی العرب و البهم  
 از نیکو نام بر کشیده و بلخ و یزد و القرآن با هم و انکم متهم گردیده  
 لغت کبریا و لیسسان ان لم یحقن بالقرآن از زبان صداقت  
 بیان اوست و تروید نقل القرآن و شواهد غنوب لسان را  
 تمیاز اولی که میما یسطق عن الیوی ان یوالا لک یوحی و نشان او  
 و حدیث ما اذن الله لشیء کاذب ان یمنی بالقرآن از لب کفران  
 با و : پرکاری نفس و الایس و انما اعمیت لغیر ذلک و بدگشتی آن و  
 اصحابش صلوات الله علیهم در ادایت بر لقا قطم  
 شمع بطحا چراغ بیت حرم صدر و در جهان جهان کرم  
 شده گردون سیر و انجمن مشغل افروزه دهان قریش  
 اولی بشر خوشه نه خرم او به انجمن به یوی و مسکن او  
 در رسالت مدرس او ریس در رسالت مساعد  
 را کب گشتی ادایت نوح حاکم بر دینی و از مروت و عزم  
 مسلی است قل و الله انما یاب و یسلی و انما یسلی و یسلی

محمد نور الله ابن محمد متقیم الدین العبد العفو ذی الشربا و الاما عظیم نور  
 موطئا و البحر الونی مسلنا و الحقی ذنبنا و الحقیقی و البصاری  
 مشربا و القدوسی الرحمانی مسلکا که بر صمیر منیر لغیر نریا  
 سر البستان حال و غر لجوا مان دبستان قال و مقان  
 اظهر من الشمس و ابن من الامس است که در باب سماع و غنا  
 قدیم و حدیثا و اعتقادا و عملا اشتد فی بین العلماء و ایرگشته  
 و در زمان متاخرین بادی و وجود شهرت حرمت لغنی سماع آن  
 میان خواص و عوام رواج پذیرفته و آیین امر بنظر طایفه  
 بینان موجب طعن و تشنیع در شان مستمعین و اباب علم و ائین  
 میشد خصوصاً درین زمان که حضرت سید و مرشد بر حق شایق موجود  
 مطلق شمع انجمن اسرار پر و اندر دخی دلدار مستغرق صدای  
 کن فیکون کاشف اسرار و الله یعلم و انتم لا تعلمون شهبوار  
 میدان عشق باری تند خرام با وید جان گذارتی کانتر آسمان  
 غیر و غیریت ناصب خیام وحدت و وحدانیت مرکز دارین  
 پر کار و وجود مظهر تجلیانست الوار و شهبود زیب چاربان

لا یزینی صد و شصت و پنج فصل نشانی است طایر خواهی لاسکافی  
سیاهترهای سجایی ذبح خیز رضا و تسلیم حریج سکین من اتی الله  
لعلب سلیم فرشته در صورت انسان این نور ذات رحمان شیر  
بیشه محبوس و فنا عظم غریب بادیه لا احصی شاد در کسرا به من  
رانی امین از زحمات کن ترا نی دلش مصبوع بصیغه الدرد خوش  
مصرف فتم وجه الله نحو جذبات جلال ربوده نفحات جمال غوام  
بحر معانی سیرا از اثرات ما اعظم شانی مدرین زبر عشق و عرفان  
محدث حقایق و جد و جدان قبله طالبان فضل و شهود فارغ  
از قید تشنج و بنود ساقی خمخانه اسرار شکر باده بی خمار غزال  
محرای الوهیت شهباز هوای هویت سر حلقه جبره کشان  
کاس وصال حام دلش از باده عشق لبریز و مال مال مرد میدان  
جانب وافی سبیل الله قاتل غر الله بصصام لا اله الا الله قاتل  
کتاب سنیت مؤید ناظر جلوه مطلق و عقیدت شانه خدنگ عشق  
نیزنگ ربوده نفحات مطس از برنگ جامع فضایل انسانه  
مستقیم کمالات نفسانی منظر فیوض ربانیه عقیدت آیات

نه جهانی کاشف عطایای اطلاق و تعیین تکلیف بر رویه  
 حق الیقین ختم نشین مضطرب اشراف سبکشن خم فانه حسن  
 اطلاق قایل کلمه الحق سبک درستی مطلق خوشتر پیش  
 نگارستان چشت بهین ثمره آورده آدم از بهشت مورد خطاب  
 من یوتی الحاکم فارس مضارطریقت و شریعت داناس  
 رموز کاف و لوزن آشنای غوامض تجد و بشیون عارف  
 معارف و عدت وجود عالم معالم بطون و شهود پرده کنای  
 و انیس مدارک و تزییل مفسر معالی کتاب و سنت بلا تقریب  
 و تاویل احتیاطش مستحب را واجب شمرده و آقاایش مکرده را  
 بر عصیت گمان برده و آقاف غوامض وین مبتنی افشار کاف  
 مسالین چراغ افشرد و زبدم نوحید مصباح ششستان  
 متجرب چه بر دازد و ایس حق الیقین صورت طریز معالی  
 اطلاق و تعیین برده اندازد و بر مطالب جمیل نقاب کشایی  
 مخدرات بران و دلیل تخلص ششستان حقیقت ششم  
 غرض معرفت عاقلانه دار افق و ششستان کاشف

مستحیر نیست سیویم اینکه زموایات انما ثبت غنا و وفاء و در بار  
 وجود و غیره مزا میر که علمای شافعی نوشته اند قابل اعتماد  
 نیست و بمقابل قول امام ابوحنیفه حدیثی یا قول مجتهدی  
 اعتبار را نباید چهارم اینکه امام محمد غزالی و ابوطالب یکی  
 و غیره که علماء فرقه صوفیه اند قول آنها لایق استناد نیست  
 چون فاضل موصوف راه افراط و تفریط پیموده چهارم  
 دعوی مذکوره خلاف جمهور علماء و مخالف شریعت بعضا نموده  
 بنا بر آن از حضرت مولانا دام ظلهم و بر کاتهم این کترین خدام  
 بشرف ارشاد و الا برای تألیف رساله در تحقیق مسأله  
 بروفق اصول و فروع که جمهور علماء بر خلاف آن نباشند  
 مشرف گشته خاکسار با وصف کم یابی ولی بعضا عتی حسب الحکم  
 مطاع و اخیر الاتباع و امتثال و لازم الانفا و تخریر این  
 رساله ذخیره اند در سعادت گردید و اثر ابر مقدمه و الواجب  
 و خاتمه فزید ساخته باز الة العناخ من وجوه السماع  
 میوم و به نعمة شاق لقب گردانید مقدمه شمل است



بر سر آفاده اولی در تعنی لغوی و اصطلاحی جماع  
 و غنا و تعنی و فرق نهان هر یک آفاده ثانی در بیان تعنی که  
 در قرآن مطلوب و مرغوب است و تعنی که در بیان لغوی مستعمل است  
 آفاده ثالث در بیان اینکه اصل جماع از کی مشروع  
 گشته و پیش از زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم در راجع  
 سابقه بود یا نه **باب اول** در ابحاث جماع و آن مشتمل است  
 بر دو فصل **فصل اول** در احادیث شته جماع آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و جماع صحابه کرام علیه السلام  
 و آن فصل محتوم است بر فصوص ثلاثه **فصل اول** فی ردی که  
 اقسام ثلثه حدیث و اینکه حال منکر بر این سه جهت و سبب  
 بر قول مجتهد **فصل ثانی** در ثبوت اجماع بر ابحاث غایب  
 فاعده اصول مشعر بر این که جمله افعال غیبی مقتدی بهت و او  
 منزله افعال غیبی ابحاث است **فصل ثالث** در ابطال  
 احتمالات ثلاثه که مدعی حرمت را بر ابحاث متوهم میگرداند  
 لب وجه یکی اینکه دو جهت احادیث کلام کننده دوم اینکه بعد

و چون گفت او غایب است ای حاجت نماید سیوم ای که علمای مختلف  
 قاری افعال سلفند اندر **فصل دوم** در ادوات  
 بنیة عمل محققین از لغو و تلافی آنجا و دیگر فقها و ائمه دین از اخیر  
 و شیخ ابوعین رضوان الله علیه **باب ثانی**  
 در ادوات کتب معتبره و فقهیه و اقوال ائمه دین که در احکام  
 و ادوات ضرب در تلبیل و غیره آلات مباحه و ادوات و آن  
 مثل بر چهار فصل است **فصل اول** در ذکر ادوات  
 احکام از کتب اهل سنت **فصل دوم** در ادوات احکام  
 از کتب امامیه **فصل سیوم** در تحقیق معارف و عزایم و  
 ملاحی مثل برت قالفون **فصل اول**  
 در معنی لغوی و غریبی معارف و عزایم  
 و ملاحی و طالع **فصل ثان** و دوم  
 در اقسام آن و طالع و طالع و طالع  
 احکام بر یک **فصل ثالث**  
 در معنی لغوی و غریبی معارف و عزایم

۱۲  
و احکام بر یک در تحلیل یا تحریم فضل چهارم در ابطال  
و دعوی چهارم مدعی بر اینکه بر قول علمای صوفیه که عبادت  
**باب ثالث** در جواب آیات و احادیث و روایات فقهیه  
که علمای مجتهدین از آن بر حرمت عنای مطلق تمسک میکنند  
و بکفر میباشند آن میانیند و افراط و تفریط ننموده در حق  
و باطل خلط بینا زنده و آن مشتمل است بر دو ضابطه در اصول  
حدیث و اصول فقه و هدایات چند هدایه اولی  
در ذکر آیاتی که از آن اصل تحریم حرمت عنای استنباط  
میکنند و جواب آن هدایه ثانیه در ذکر احادیث  
موضوعه که دال بر تحریم عنای هستند و بیان موضوعیت  
آن از روی کتب معتبره هدایه ثالثه در ذکر احادیثی  
که در کتب صحاح برگزیده یافته نغیث شوند مگر در کتبای عرویه  
که آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در بعضی رواة آن  
حفاظ حدیث طعن کرده اند هدایه را بع در ذکر  
احادیثی که اصل تحریم تعصبا اختراع یافته اگر چه شهرت دارند

و نشان آن در کتب احادیث اصلا یافته نمیشود و در این  
**خامسه** در ذکر احادیثی که در تحریم غنای مقرر نمیشود  
در کتب صحاح یافته میشود دیگر منکرین تعصبا تحریم افراد  
حرمت غنای مطلق می پندارند **خاتمه** در آثار و قول  
سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است بر تذکره  
**اربعه** تذکره **اولی** در آثار و غواید سماع که موجب  
ورق و طرب سماع میگردد **تذکره ثانیه** در احادیث  
و اقوال علما که در باب وجد و طرب وارد گشته  
**تذکره ثالثه** در شرایط سماع و اسباب محرمات که اهل  
شریعت بدان تصریح نموده اند **تذکره رابعه** در آداب  
سماع که اهل طریقت بدان تاکید فرموده اند و بدان  
البشرع فی المقصود ان مستعان خموش باشید آماده  
صدخوس باشید **شومی** می سرایم نغمه عشاق را ناله  
آرم همه آفاق را مدتی جان و دل خود سوختم تا که من این  
نغمه را آموختم لیکن منان داشتیم این راز را چونکه جمعی سوختیم

در این کتاب  
نویسند

کسی ز منباز را مدتی این زانند تا در سینه ماند  
 خاکساین بکینه ماند لیک تا کی سر حق باند مخفی آینه لاکتور باشد  
 منجلی خود بخود این لغز آفریند عیان گشت آشوب زین آینه  
 کوه را این لغز سازد همچو گاه جسم را این لغز سازد همچو آه  
 این آواز ناقوس صتم هست این آواز لیک حرم بر حرم  
 زان بکشد زار را می گذارد این بپندارد را میزند گاهی  
 صتم را بر صتم میزند گاهی صتم خود را بر صتم دور اندازد  
 ناقوس را میزند بکلام گفت افسوس را مرده میگردد و می آید  
 این یاندا ای عالم بالاست این صتم مشعل است بر سر

افاده اولی در معنی سماع و غنای آنکه معنی سماع  
 بافتح در لغت ذکر سماع و بالکسر ذکر سماع و همچنین است معنی سماع  
 بافتح و بالکسر قال فی القاموس السمع حسن الاذن و الاذن  
 و ما و قریبها من شئی سمع و الذکر السمع و بالکسر کالسمع و  
 در اصطلاح عبارت است از سماع مطهر که حادث شود  
 از حسن صوت و کلام مؤلف و معنی لغوی تعنی و شست

صتمی سماع و غنای

افاده اول از افاده اولی

سید و دقتن و او را به طریب در بنده روح فی القاموس و القیاس  
تکلیف از بین الصنوف تا طریب به و کسها در مل و غناء الشعری و تقید  
تقنی و معنی عرفی بخیر یک و ترجیح آوازه است بالجان و ضم کر و  
و تصدیق سنا سبب آن قال القوسالی فی هاشم الکریم و شرح  
الحقیر الغناء اکثر المذنبه التقنیه لقال سنی یغنی تقنیه بالغناء  
سرد و دقتن و عرفاً ترصد الصوت بالالجان فی الشعری الغناء  
و التصفیق بالالجان و سنا سببه التصفیق لها الغنی برین تقدیر  
میان سماع و غناء فرق اعتباری نیست و بعضی غناء را شعری  
گروه اند با شعار اشعاری که در ذکر اغانی باشد با حسن صوت  
چنانچه مولانا فی الدین در ادبی گفته است ان السماع و دق  
الغناء لا یستماع الا شعاری الکیان فی ذکر الغناء  
مع حسن الصوت و السماع مطلقاً بالغناء مفیده و المطلق خارج  
عنه کما یقید و کذا کان السماع عامراً عما عدا بعض الغناء  
فهو سماع بالانفاق لا به جمیع من الصوت  
الحسن و الکلام و الموعظ و ما استماعها فی الشعر

۱۶۹  
 جان بن بلخ لا اذ کل واحد منها احسن ملغنی فی عمیه انتهى قال الطحا  
 پس از معنی لغوی و اصطلاحی سماع و غنا فرق بین ایشان  
 واضح گردید و بدریافت رسید که نزاع و خلاف میان علما  
 در معنی بعضی است و در گفتن است نه در سماع که عبارت از سرود  
 و شنیدن قول جمیل است با حسن صوت افاده ثانی  
 باید دانست که در حدیث صحیح آمده است زینوا القرآن باصواتکم  
 یعنی آرایش صدای قرآن را با آوازهای خود و نیز فرمود صلی  
 علیه و سلم لیکن منکم لیس متعنا بالقرآن نسبت از ما هر که  
 کند بخواند و نیز فرمود تعلموا القرآن و عنوا بآموزید قرآن را و معنی  
 کنید بدان و هم در حدیث آمده ما اذن الله شیخا کاذبا  
 یعنی کفر یعنی گوش نمی نهد در استماع نمی کند حق تعالی هیچ چیز  
 همچو گوش نهادن و استماع کردن و بی چشمه شکو آواز را  
 که لغوی میکند بخوان یعنی بخواند قرآن را و هر یک بدان و نیز  
 در مدح خوش خوانی ابو موسی اشعری رحمه فرموده است اعطی  
 فرقه امیر / اهل انشاء معنی داده شده است ابو موسی کلوسی خوش





حرکت و آیه انصاف است آنست که تطریب و تقنی هر دو  
است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبعیت سماجت کند بدان که تکلف  
تمرین و تعلیم بلکه چون گذاشته شود با طبعش بیاید و آن تطریب  
و تعلیم را و این جایز است اگر چه بسیار و بر زیادت ترین  
تجسین چنانکه گفت ابو موسی رضی الله عنه اگر من پیدا شوم  
که تویی شوی زیادت میگردم ترین و تجسین را کسیکه  
بیجان میگرداند او را طرب و حشمت و شوق مالک نشود  
نفس خود را و صبر نمی تواند کرد و از تطریب و تجسین و  
تمرین صوت و رقعات پس و مطبوعات و تعلیق و  
کلف است نه تکلف و نیست مراد بصورت عرب و حسن  
عرب و این قسم از تقنی است که میگوید آنرا اصحاب میگویند  
آنرا و این تقنی محمود است که سنا میگوید بدان مالی و طبع  
و وجهه مالی آنکه بضاعتی از صنایع موسیقی باشد که نسبت به  
طبايع سماجت بدان و حاصل نمیشود مگر بتکلف و تصنع و  
تمرین چنانکه آموخته میشود بالواج الحان موسیقیه بسط

و مرکبه بر ایقاعات مخصوصه و او از آن مختصره که حاصل میشود  
 بکسر بتعلم و تکلف روا نیست که مکروه داشتند آنرا سلف و انکار  
 نکردند فراغت با بنوجه و کسیکه علم است او را باحوال این  
 میدانند قطعا که ایشان بر آنند از الحان موسیقی که تکلف  
 کرده شود بآن بر ایقاعات و حرکات موزونیه معده داده میشود.

و ایشان پریر کار تر اند که بخوانند قرآن را باین طریق و  
 تجویز کنند آنرا بلکه میخوانند به تحریر و تطریب و تحسین  
 صوت و این امریت مرکوز در طبایع و نهی نکرده است از آن  
 شایخ بلکه ارشاد کرده است بآن و خوانده است مردم را  
 بدان و خبر اوده است از استماع حق سبحانه و تعالی آن

و فرموده که نیست از ما هر که لغتی کند به قرآن و کبریا علیه السلام  
 فی الموائیم اللدینه انتی افاده ثالث در اینک مشرو  
 سماع از زمان انبیا سابقین تا عهد خاتم النبیین علیه و آله و سلم  
 اجمعین شده است چنانچه اخبار بدان در کتب سلف و سلف  
 مسطور است از اجله علمای حنفیه معتقدین بخند و هم علی ابن عثمان

۹  
 افاده ثالث در اینک  
 مشرو سماع از  
 زمان حضرت داود  
 علی بنیفا و علیه السلام است

بفر...

کشف المحجوب و از متأخرین شیخ عبدالحق دهلوی ذریع النبوة  
و غیره درین خصوص نوشته اند مشتی نمونه خروار بی نقل کرده  
آنها را قاضی را اختیار فرماید صاحب کشف المحجوب در باب سی و ششم  
چنین میگوید که جمیع را اندر طبائع حکما مختلف است همچنانکه  
در اوست اندر ادیان که مختلف است و ستم باشد که کسی آنرا بر یک  
کلمه قائل گردد و جمله ستم خوار بر او کرده اند یکی معنی میشوند و دیگر  
و کوی معنی میشوند اندرین بر دو اصل فواید است و اوقات از  
آنرا در صورت این اصوات غلیان آن معنی باشد که اندر مردم  
نرمیابند و آن معنی حق را بود و اگر باطل باطل کسی را که مایه طبع فساد  
بود و آنرا نشنود و هر ضاوا باشد و صفا این معنی اندر حکایت  
دارد و علیه السلام بیاید که چون حق تعالی او را خلیفه خود گردانید  
او را صورتی خوش داد و خلق او را سیر گردانید و کوهها را  
رسایل و بی گردانید تا حدیکه وحوش و طیور از کوه و دشت بهماع  
آواز وی بیاموزند و آب از بطن پاستادی و مرغان  
و ... را فریاد می زنند و در آنجا که کوهها و آنرا

پنج بخور و سی و اطفال بگرفتند و شیر خواستند و در سرگاه افکند  
 از آنجا باز گشتند و بسیار مرد و از دلت کلام و صورت و این و  
 مرده بودند تا آنکه گویند که یک میقتدر کنیزک عذرا را شمار  
 اوده بود که مرده بودند و دوازده هزار پیر نیز مرده بودند و  
 اخراج الکیمایه و تفصیل این حکایت شیخ عبدالحق علیه الرحمه در  
 ادراج النبوت آورده است که چون میخواست دایه و غلامه اسلام  
 که تکلم کند بر مبنی پیغمبر میل و بخواند و بگوید را بر ایشان اگر سخته  
 میشد تا آنوقت روزی پنج پیر و دوازده نفر را تا آنکه پیران  
 میگردیدند و سلیمان را که ندانیدند و در کار آنها و گویا و استیفا  
 و گویند و در و دنا که دافعه می نشیند فلان روز و تکلم میکنند  
 بعد از آن بیرون آورده میشد بر آگوی منبر بسوی صحنه پس  
 می نشست بر آن و پیلان استاده میبود بر سر و می دادند  
 انس و جن و طيور و وحش و سوا و بیرون می آمدند و کار  
 و میخند و استماع میکردند و ذکر را پس شهر و می میگفت  
 را در روز شاهره این که در آن روز میخواندند و

حکایت از امیر و او  
 علیه السلام از  
 ادراج النبوت

پس می مردند طایفه از شنوندگان پس از آن شروع میکردند و او  
 در لویه کردن برکنه کاران پس می مردند طایفه از ایشان پس  
 چون گرم میشد موت بخلق سخت میگشت میگفت مرا و از سلیمان  
 یا بنی السبخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان  
 بر روی افتاد او و دیهوش میگشت و برشته میشد بر سر  
 و برده میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که گریه  
 خویشی و دوستی بود با مرده بخوید او را و بیرون آر پس  
 می آوردند زمان سریر را روی ایستادند بر شوهران و سران  
 و برادران خود بر میداشتند و می بردند بشهر و چون شهر  
 میآمد او در روز دوم میرسید از سلیمان و میگفت چه کردند  
 ای سلیمان خدا دینی اسرائیل پس میگفت مردیانی اند  
 فلان و فلان و بیشتر نامهای ایشان را پس تو بر میزبانی  
 و لویه میکرد او و میگفت آیا خشم میگیری تو خدا یا بر او  
 که غمزد آنرا که بگردند از خوف تو یا شوق تو پس بود داب  
 او و همچنین تا مجلس دیگر واقامت کرد در اینحال تا آنکه

خوابت خدای غریب منشی و نیز در همین محضره حسن صوت خداوند  
 سبحانه امتنانا میفرماید و لقد آتینا داود منّا فضلا یا جمال الاولیاء  
 و در تفسیر بنجام الدین سمیع القول فیتسوا حنة و همچنین در تفسیر  
 سمیع ما انزل الی الرسول تدری علیه تفضیل الله مع جماعه من  
 الحق مفسر تصریح نموده اند که مراد جماع است سماع و  
 باشد یا ذکر از مواظط و حکم چنانچه شیخ شهاب الدین سهروردی  
 قدس سره در عوارف میگوید که این سماع است که مشفق علیه  
 است حقانیت او و مخالف نیست در آن دو کس از اهل ایمان  
 و این سماع مستجاب رحمت است از پروردگار کریم انشی پس  
 معلوم شد که ایاحت و مشروعیت سماع محل اختلاف نیست و  
 اختلاف کبر در لغتی و در حدیث معنی لغوی و اصطلاحی غنا و لغتی  
 گذشت و با جماع لغت و اصطلاح عقلا غنا از چهار صورت  
 بیرون نیست یکی ترنم و تکلم شخصی بکلام موزون و الحان طرب  
 افزون برای تنشیط خاطر خودش و دوم سرآیدن او  
 برای استماع دیگری بدون آنکه آنرا پیشه کرده اند

حصر عقلی قضا و  
 نبود اختلاف کبر  
 لغتی که آنرا پیشه  
 کرده اند

ما فتی بدان چشم رساند شیوه سینه اندین او برای شنو اندین  
غیری بطریق کسب و حقیقت و طمع اخذ و اجرت چهارم شنیدن  
آواز خوش و کلام موزون و صدای لطیف انگیز از انسان  
باشد یا از خوشن و غیر خواه از آلات غنا از حبش که باشد  
اگر چه از قول مدعی مذکور حجت جمیع اقسام مسطوره منقول  
میگردد و دیگر چه حکم شرعی بر یک قسم در باب دوم معلوم  
خواهد شد ان شاء الله تعالی بر حین بسیار امور متعلقه بمباد  
باقی اند که تا نیز از ان مقدمه موجب خوش در فهم سینه  
اجاودیت و روایات که در دلائل اباحت منقول میگردد  
خواهد شد تا آنکه بجا که مقدمه طول می کشد بر اصل مقصود که  
بیان اباحت سماع است بعید میگردد و لهذا آنچه از این امور  
در عتید استدلالاتی که بر ابطال تحریم در باب سوم  
میاید ذکر کرده خواهد شد بحوله سبحانه باب اول

در سماع و ان مشتق از بردن و فصل و فصل اول در احادیث  
مستند سماع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سماع صحابه کرام و غیره

غایب الشیخان از آنکه هر حدیثی در این کتاب مختلفه بسیار مرصع  
گشتن با آنکه میگویند در اینجا حدیث صحیحی که در کتب صحاح یافته  
پیشتر از آن و آورده حدیث اند بنا بر تسهیل فهم خاص و عام

معنی ترجمه ذکر کرده میاید **الاول** <sup>۱۳۳</sup> حدیث شریفی که در کتب صحاح

ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فرمادند بعضی از قاصدین که مروی است از ایشان غایب ازین کتاب  
مالک رسد که بدرستی که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میگوید در کتب صحاح و غیره نقلیات  
نسبتی که چندی مدینه فاذا ہو نحو الضمن بدین پس ناگاه رسید باینکه دوست میدارد  
بدرستی آن که میرود و در این کتاب نقلیات و در کتب دیگر

و میگفتند نحن جوایز بنی النجار یا حمداً لک محمد بنی النجار یا حمداً لک محمد بنی النجار  
که قبیل است معروف از انصار و مادر عبدالمطلب نامش  
جد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از آن قبیل بود اسی خوشا

حال بنام در آنکه در کتب صحاح و غیره نقلیات و در کتب دیگر  
صلی اللہ علیہ وسلم لعلم الی احسن ان کفایت می صلح که خداوند

خوب میداند که من است میدارم شد ما را از خیر این ماحه  
از در این حدیث را این ماحه قمر و منی که حدیث معروف



[illegible]

سببناج گردان می پر بر افتخار مستند باش و این چنین  
که بنده مسبب حال غیران نیست از آن احتراز نمای جدا و جدا  
علم بخوبی فاجده خدا نیست و حدیث مذکور به سطور زیر صریحا  
و بلاغت بر تائید غنا میکند آخرجه الهی در فی کتاب الکفاح

الثالث عن عائشة رضي الله عنها قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن رجل من الأنصار فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم إن كان يحكم بينكم في النصارى فيجمعهم إلى اليهودي  
فرويت أن عائشة عدايتهم كما عدايتهم في غير ما ذكرنا في رواية  
حديث در منزلها عروفت  
النصارى ولو غلبوا  
خلال اطلاق گروه سبهم  
است

بسیوی مردی از افاضه پیش فرمود و دول احمد علی و علی  
و سلیم ای و ایستادند با شما کسی که باشد با وی بفرستند  
را خوش بیا و قسم که که عبارت از غناست ازین حدیث

معلوم شد که اطلاق ابو بر غنا و حلال است **در چهارم** در بیان حدیث متضمن آنکه در  
عربان و عباس قال کنحت عایشه قرابتها من الانصار فجار رسول الله  
و مسلم فقال ابدتیم الفقهه قالوا نعم **در پنجم** در بیان حدیث متضمن آنکه در  
عربان و عباس قال کنحت عایشه قرابتها من الانصار فجار رسول الله

عالمیه زنی را از پای قرار بخت خود که از انظار بخت سپرد  
بخت بختی در عالمی و عالمی فرمود فرستاد و بدین روش



فرموده پس برهنه فرستاد و دید صبح آن دختر را که میزد و فریاد می  
 رفتی سر ایستاد بآلینا و از القول قال القول اتینا کم اتینا کم الحدیث  
 عایشه گفت که چه یافتی یعنی آن سر ایستاد فرمود که من گفتم  
 اتینا کم اتینا کم یعنی آن کلمات تهنیت که تفسیرش با الکریم است  
 آخره الحافظ فی الدین محمد بن الشیم العالم محمد الدین علی بن حبیب القشیری  
 فی کتابه افتناصل السوانح بسنده و این حدیث متقارب اللفظ و المعنی  
 با حدیث سابقه است که ترا اسما و سن یا عایشه العرفین  
 بزه فحالت لایابی الدقال بزه قلیته نی قلان تجبین من تغیرک فصحها  
 ای عایشه ایامی شناسی این زن را پس گفت عایشه من ای پیغمبر خدا  
 فرمود این معنی فلان قوم است دوست میدارم که بسیرا ید بر ای تو  
 پس سر ایستاد بر ای و فقال النبی صلی الله علیه وسلم قد نفخ الشیطان  
 پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که دم گرد شیطان در  
 سوراخهای بینی او مراد از نفخ شیطان در سوراخهای بینی که نایه  
 از کبر و عجب است نفس و است که آن زن بوقت سحر ایستاد  
 خود را حالت کمالی طرب و غلبه سرور راه تلبی و جواب

حدیث متقارب اللفظ و المعنی  
 قصد عایشه صدقه  
 معنیه اکاه سانه غلام  
 شنوینید

که از عمل شیطان است که در آن صورت که در عالم حس است یا این حال در آن صورت که در  
 حالت قرآن خواندن و ذکر و تسبیح کردن عارض شود و هم در غیر  
 است و در حدیث آمده است که خود با ابلیس شیطان الرجیم من الغیور  
 و نموده و تفسیر این تکرار آمده است از امیرالمؤمنین فاروق اعظم  
 رضی الله عنه ذکره بخاری و اگر این چهار چیز را از این است  
 غنا کند منافی صدر حدیث خواهد شد که نهید علمت است فلفیه

ولا تکن من الغافلين واه الناس السامع عن بریده بن الحنفی

رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما رجع من بعد غزاه تبوک  
 جاریه سودا و فطالت یا رسول الله انی كنت نذرت ان اموت الذی الی  
 ان اضرب بن یدیک بالدف و النسخ

حدیث صحاح خلفاء  
 لواء غنای ناو  
 زدن حضور صلی  
 را بر آن حضرت تا بر آن  
 نذر بغنا و وفای

از بریده بن الحنفی رضی الله عنه روایت آمده که پس از آنکه پیروز شد  
 صلی الله علیه وسلم بر گاه مراجعت فرمود و از بعضی منجاری  
 خود آمدش گفت ای سیاه واهم پس گفته ای پیغمبر خدا بریده  
 من تذکره کرده بودم که اگر باز کردی اند ترا خدا امتداد است و دف زخم  
 رو بروی تو زخم کنم فقال لها ان كنت نذرت فاضری و الا فلا

پس گفت او را اگر نذر کرده پس بدین ورنه نذر چرا که حاجت  
باین نیست و این اشاره بعد هم نیست آنوقت است که گویم همچنین که  
در الاغلاذالات میکنند بر آنکه غنا برای ایفای نذر درست آید و  
آن جایزه باشد با طاعت است زیرا که حکم ایفای نذر بدین است  
باجت مطلقه چه اگر غنا حرام بودی پیغمبر صلعم برای  
ایفای نذر بدان امر نکردی بل بنا بر کفاره نذر ارشاد فرمود  
چرا که کفاره عین و نذر حرام مخصوص بعضی قرآنی است پس  
بر خلاف آن از پیغمبر صلعم امکانی نداشت در تقاضای غنا  
در ترجمه مشکوٰۃ می نویسند که علماء در ادب و فزون اختلاف  
بعضی مباح دانسته اند مطلقاً و بعضی مکروه گفته اند مطلقاً و  
مباح دانسته اند و بعضی را عیاد و مانند آن از سرور  
مستغرق و غم غیب هیچ مختار نمین است و بعضی در آنچه جلال دارد  
و ندارد فرقی نهاده اند و گفته اند که اول مکروه است با اتفاق و  
این حدیث دلیل بر اجتناب از آنست زیرا که آنحضرت علی  
علیه السلام امر کرده بودند که نذران و فتنه نذر را اجتناب و مقهور

شده است که نذر نمی باشد مگر چیزی که از جنس سبب طاعت و قربت  
است و این مذنب جمهور است و نذر و عتق هم کافی است بودن آن  
مباح و نذر نردن مایه کتاب مباح است و اما نذر منجسیت جایز است  
بالتفاق پس دلالت کبر حدیث بر اباحیت شرب دف بلکه بر نذر  
مستحب و در ماخذ فیه عین است زیرا که سوره بقدر هم شریف رسول خدا  
صلی الله علیه و سلم و سلام است و سی قربت و عبادت است و دلالت  
کرد بر آنکه سماع اصوات نساء بقضا مباح است اگر خالی باشد  
از فتنه گذارند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعرض نکردند  
تغنی و عین فرمود که اگر نذر کرده بزین و نذر یا بجهت آنکه تقنی  
در ذکر تاج دف بود چون حکیم دف ذکر کردند حکم وی نیز معلوم  
باشد یا بجهت آنکه تقنی مباح است شمه که است بر وقت است  
اگر او را نذر کرده بکن قافهم جعلت تضرب فدخل البکر فدخل  
عنه و همی تضرب ثم دخل علی رضی الله عنه و همی تضرب ثم دخل  
عثمان رضی الله عنه و همی تضرب پس شروع کرد دف نذر و تقنی  
البکر رضی الله عنه در حالیکه بنزد و دف پستور در اندام تقنی





ظن هر که بجا نیست و اگر آمده باشد بعضی فرزند را خلع از پدر و بجهت آنکه  
توضیح معینه شیطان منطقه حرمت غنا میگرد و دوم آنکه است  
همه شیطان از معصومین و اصلی الد علیه و سلم خاندان گشته و از همه  
رضی الله عنه خوفناک شد و ششایم آنکه درین کتاب است  
همه رضای صلی الله علیه و سلم لازم می آید و آن خلاف اجتماع  
است است جواب غلبان مذکور است که جناب رسالت مآب  
صلی الله علیه و سلم در ضمن تملیح حضرت عمر رضی عنیه و مراد  
در خوف شیطان از جناب فاروق رضی عنیه داده است و این اقط  
بر مصیبت بودن غنا دلالت نمیکند چه ضرورت نیست که هر عمل  
معصیت باشد زیرا که بعضی انبیاء علیهم السلام با طلاق عمل  
شیطانی در قرآن مجید آمده است چنانچه از آیه که میفرمود رسول الله  
و کذابوا النصاریه الا الشیطان و یحیی بن قزوه موسی  
و قتی علیه قال هذا من عمل الشیطان ظاهر است و غیر ممکن که  
افعال انبیاء معصومین معصیت باشد پس معلوم که هر عمل شیطانی  
معصیت آری بر معصومین البته عمل شیطان است و بر کفار

فخرا باهوت غل غل شیطانی از قسم باحات شد مخدوری لازم نیاید  
و اگر کسی گوید که محبت نبودن غنا سبب ایمنی و حیات منفیه بود  
نیز این را می دانند و این گویند که سبب خوف و اندیشه متعبد بعد از آنکه  
کلی است که در اجزاء اسلام اینکام تحریم خمر از مسازفت و ملاهی  
و غیره ذکر است خمر مطلقا حرام است شده بود حتی که از استعمال آن  
خمر و جناب عمر رضی الله عنه در اجرای حکم تحریم اهتمام بسیار  
میکردند و اگر چه بعد از استیغ شدن حرمت خمر در بین مسلمانین  
رفع مخالفت ادوالتی و غیره ذکر است خمر آن شرع کرده بود  
که جاری همیشه بود حکم خود و فضا و اما بعد از مسازفت مسازفت  
یاد میشد و سیاست سابقه از جناب عمر رضی الله عنه گرفته بودند  
و فهم آنکه میگویند که جاریه مذکور به گمان بودند باشند که ایضا  
نیز بگوید یعنی بعلل آوردن یا در صورت ادقاست در آن  
خلافت رضی حضرت عمر باشد لهذا از آمدن نشان سکه گوید  
تشیوم آنکه جناب عمر رضی الله عنه که منصب است صاحب  
مسازفت بودند و این است که آنکه مسازفت را مسازفت میگویند

بعضی مردم در امور مباحه نیز بحضورشان مرغوب نیستند  
 پس رعب و اندیشه از جاریه فرجوره چه تعجب است اما عدم مزاج  
 جاریه مذکوره از نبی کریم و بر سه خلفای کرام علیه السلام  
 و مخالفت او از خلیفه ثانی رضی الله عنه موجب قفسیدن بی زنجیری  
 نمیدانند زیرا که مخالفتی که عامه را از محتسب و وزیر و میر ترک باشد  
 از بادشاه رحیم و صاحب خلق عظیم نمیدانند و مجهول طبایع نبی آدم است  
 که از شخصی که آثار جلال در ضبط و ربط بسیار بوقوع می آیند و همیشه  
 اوقات سوا خذه شدید در امور و سیاستی از آن شخص می بینند  
 زیاده تر از آن مرغوب میشوند و از بطش وی ایمن نمیدانند  
 بخلاف شخصی که ظهور و غلبه صفت جمال و روی زیاده تر معاینه  
 میکند چنانچه حضرت موسی علیه السلام که نسبت به او در انجلیه السلام  
 جلال پیشتر داشت و گرفتار شیطان صفتان نیز نتخوّل  
 از فاضل نظیرش اذان است که در حدیث صحاح وارد شده که  
 وقتی که موزن کلمات اذان ادا میکند شیطان ضربه کرده  
 میگردد و در ایشان غار بر و سوسه و خطره که بازشند

در این جمعی آن در بیج نمیکند و در قطع صلوة قصوری نمیکند  
و از این لایحه می یابند که اذان افضل شود از نماز با الحمله آنست که  
صحابه کرام از حضرت عمر رضی الله عنه بسبب جلالت و شدت ایشان  
در اسلام بسیار ملائطه میکردند و بعضی امور که مباحه میشدند  
از عمل آن باز میماندند و نظیر تمام این قصه حدیثی است که صاحب  
مشکوٰۃ در مناقب حضرت عمر رضی الله عنه آورده است عن سعد ابن ابی  
وقاص مروی است از سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه قال استاذن عمر  
بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و عندئذ من قبله یستأذن  
عالية اصواتهم ن گفت راوی لا یاذن کرد عمر بن الخطاب رضی الله عنه  
بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالیکه نزد آنحضرت زمان قیام  
بودند کلام میکردند و از آن حرمت چیزی طلب میداشتند و در آن  
افزونی سخنوا بستند و در آن حال بلند میکردند آواز خود یعنی  
بجهت روی صلی الله علیه و سلم بی ادبانه و دلیرانه با و از بلند  
گفتگو میکردند فلما استاذن عمر من فیما ورن الحجاب بس برکات  
طلب اذن کرد عمر رضی الله عنه بر خاندان آن زمان و بیجا گفت

فدخل عمرو رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكة بين اهل مكة فدخل  
و در آن حال آنحضرت به قسم خود فقال اني كنت بعد مني رسول الله  
خذ ان وارده فوافوا ان يداي رسول الله صلى الله عليه وسلم  
اللاتي كن مندي علي حسن صومك اسدرك الحجاب بس فرمود رسول  
خدا صلعم تعجب مدام از آن که بگو و دختر دهن یعنی حجاب را بگو  
پس برگاه نشینید و او را اگر بخواهید حجاب اندر دهن خانه قال  
پس نسیم و عمر رفت آن زمان را با عددان و الحسین و عیسی و سایرین  
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم اني كنت انا و ابائنا و ابا  
می ترسید از من نمی ترسید از رسول خدا صلى الله عليه وسلم فقال  
ان خطا و اعطى پس گفت که تو درشت فزاید و شست طبع است یعنی دروازه  
که از راهی اولی در آن اجمال رفته قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ايها الذين الخطا به الذي في بيوتكم الشيطان ما انما الا شيطان  
غير ملک بفراد سخن ای پسر خطاب کنم کسی که بیان من است  
و انخرو و شوة شيطان روزه را هرگز رخت را نمی که غیر از شستن  
از راه که بگویش که در راه است و انما الشيطان

اینی و این شین بقیه جبهه بر سر نه رها و شین که حصار این  
 خواب و داخل در مجوز و جبهه بقیه است که یکی از اتباع و سی با این  
 رسید و علی نقی بر التسلیم اگر فصل خبری و فایده نانی بر ملا می دیگر  
 علی خیار و علیم المسلمان لازم آید مخالفت عقیده اهل سنت نخواهد افتاد  
 چه را از افضلیت نزد ائمه افضل کلی استیسا و استحقاق اکثریت از این  
 است پس برین مشهور است که در فاضل لکن التبعیه  
**الثامن** قالت هایشه رضی الله عنها دخل علی ابوبکر رضی الله عنه  
 و عندهی حارث بنان من حواری الاقصاء رکت هایشه رضی الله عنها و آوین  
 ابوبکر رضی الله عنه و ترمذی و دختر بود از دختران انصار و ثقیف و انصار و ثقیف  
 به الاقصاء یوم بعثت و آن سسرانیدند آنچه که گفتگو کرد بود و بان  
 انصار روز بعثت و آن نام موضع است بر من مدینه که قبل  
 از بعثت و بر آن جنگ عظیم با بنی آدوش و خراج که از بطون انصار  
 اند واقع شده بود و آن انصار از قبیل بنی نضله بودند و لیست  
 بنی نضله و بنی نضله که هایشه و بنی نضله انصار و ثقیف و انصار و ثقیف  
 سسر و در فرج در ایام عید و سسرانیدند و آن ابوبکر رضی الله عنه

اینی و این شین بقیه جبهه بر سر نه رها و شین که حصار این  
 خواب و داخل در مجوز و جبهه بقیه است که یکی از اتباع و سی با این  
 رسید و علی نقی بر التسلیم اگر فصل خبری و فایده نانی بر ملا می دیگر  
 علی خیار و علیم المسلمان لازم آید مخالفت عقیده اهل سنت نخواهد افتاد  
 چه را از افضلیت نزد ائمه افضل کلی استیسا و استحقاق اکثریت از این  
 است پس برین مشهور است که در فاضل لکن التبعیه

۱۰۰  
نیز امیر الشیطان فی بیله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را  
ایضا امیر الشیطان در خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و از فراموشی  
و غفلت و جهالت و در روایت دیگر آمده است و اطلاق امیر الشیطان بر وی  
فان الشیطان از اسما این نیز خوشوقت میشود و آله اغوای خود میداند  
بگاه که در مجلس شرب و غیره محرمات خوانسته میشود فقال رسول الله صلی  
الله علیه و آله یا ابوبکر ان لكل قوم عید و ان عیدنا پس هر دای ابوبکر علیه  
السلام بر قوم عید است و این عید ماست یعنی گروه مسلمین انهم الکما  
فی روایتی که دخل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و عنده یاربیان  
بسیار بغمار بعات فاضطجع فی السبی صلی الله علیه و آله و سلم  
و تحمل وجهه و در روایتی از بخاری باین الفاظ آمده است  
که هر آینه بر من رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نزد من دو دختر  
و هر گاه می سرانیدند بسر و بعات پس برپا میشد پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم بر پشت و گردانید رو خود را و این کجاست این باشد که آن  
بودند از دیدنش خود را بخت ساخت و روی مبارک خود را از آن  
روی برگردانید تا سجاد ابرایشان نظر افتد چه آن نامحرم بودند

بودند نظر بر ایشان نداشتند اهل حق حرام می دانند و از این مستفاد  
 شد که نهایی که پس پیرو هستند و کند سر و نه آن صیاح است  
 فاشتری و قال ثواب الشیطان عند رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و در آنند برین ابوبکر رضی الله عنده و عمر و عوفیج کرد و گفت  
 من مار شیطان ترو رسول خدا صلی الله علیه و سلم و وی  
 رضی الله عنه معلوم کرد که آنحضرت در خواب نباشند که مخالفت  
 نمی کنند یا ازین چیز غافل شد و جمیع احوال شیب یا امور احوال  
 فرموده باشند فاقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم قال هم ایس متوجه شد  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم و فرمود و بگذارد ایشان را یعنی  
 از خبر و عیال است مخفی نماید که از طایفه این مقاله شد و این مستفاد  
 شده که آنحضرت از زدن و فتنه و سر آمدن آن چهار کس  
 غافل نبودند و لهذا مقصدی جواب شده است تخصیص است و چنانچه  
 از تحریرات سابقین روشن است فلما غفل عنهم بها فخر حبیب  
 پس به نگاه داشتند که ابوبکر یا عمر خدا صلی الله علیه و سلم  
 با خود دیگر نشد و هم آنچنان که می دانست پس بیرون نرفتند



که سرور و شرف و عظمت و کرامت و جلال و  
آن حد برسد می باید از آن فانی و البانی شد با خود و مخلوق  
خود و آن در محبت و خدمت و عبادت و فانی شدن در حق تعالی  
که بر حق استغفار و استغاثه از حق تعالی با محبت و استغاثه  
صدیق را پس با او صدیقی و صدیق اگر مطلوب و شایسته هم از آن  
مطلوب و شایسته و یا آنحضرت اصدیق اگر در بعضی از این  
استشاده میفرمود و با او شنیده این سرور و عظمت با صریح  
دفع محل آن میشد چنانچه در وقت نماز و تلاوت قرآن  
استغفار این چیز را نباید و گمان یوم عید یوسف السعدان  
بالدرق الحرا و بود و نه عید که بازی میکردند در آن روز و ایشان  
بسرپای و تیرهای خور و الدرق جمع در قه بوقت بر سر  
که از چرم ساخته شده بود و با آن بزرگواران کبر جمع می  
بفتح برده خور و قلماسه است و در آن روز و عید و عید و عید و عید  
تشریف بفرمودند پس میگویند و عید و عید و عید و عید و عید  
و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید

در بیان  
که سرور و شرف و عظمت و کرامت و جلال و  
آن حد برسد می باید از آن فانی و البانی شد با خود و مخلوق  
خود و آن در محبت و خدمت و عبادت و فانی شدن در حق تعالی  
که بر حق استغفار و استغاثه از حق تعالی با محبت و استغاثه  
صدیق را پس با او صدیقی و صدیق اگر مطلوب و شایسته هم از آن  
مطلوب و شایسته و یا آنحضرت اصدیق اگر در بعضی از این  
استشاده میفرمود و با او شنیده این سرور و عظمت با صریح  
دفع محل آن میشد چنانچه در وقت نماز و تلاوت قرآن  
استغفار این چیز را نباید و گمان یوم عید یوسف السعدان  
بالدرق الحرا و بود و نه عید که بازی میکردند در آن روز و ایشان  
بسرپای و تیرهای خور و الدرق جمع در قه بوقت بر سر  
که از چرم ساخته شده بود و با آن بزرگواران کبر جمع می  
بفتح برده خور و قلماسه است و در آن روز و عید و عید و عید و عید  
تشریف بفرمودند پس میگویند و عید و عید و عید و عید و عید  
و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید

[illegible]

قیاسی است از طرف من رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 که وی نقل میکند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نقل از ابی الجلال  
 که هم از ابی القاسم فی الکلام بهاء الزرقی و این ماجه و العسائی  
 فرق است در میان اطلاق که کفاح است و حرام که بر ما است و  
 زدن و آزار بخشیدن در وقت کفاح یعنی در وقت زدن و ضربه  
 کردن روا نیست که در وقت اینجهاد بکشدند یا در ماجه و  
 مقصود شش است که در کفاح اطلاق شده است و آن دو قسم  
 است یکی برای ضربه زدن و آن کفایت می دهد و اصل شود و دیگر  
 برای غایب کردن آن از ضرب و ضربه و جراحت و جراحت  
 و بر چندگان این احوال با خبری و کفایت می شود و دیگر برای زدن  
 و جراحت و کفایت شده بود و لهذا بر آن گفته اند و در روایت  
 مذکور چیزی ای دیگر نشر العفای شش مرتبه و کفایت  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اخلوا الکفاح انما هو ان  
 و اخلوا علیه العفای فی روایت باقر بن ابی الدؤوب و روایت  
 عاصم بن عمار که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم

نکاح را به نگر و اندیشه و در مسجد که محل نزول رحمت الهی است  
 و در نکاح آیینی بر طبق پیشود چون نکاح بنا بر اقبال حکم خدا  
 و احیای نسبت سبب خیر الانام بحق عبادت شده و بعد  
 ایقاع آن در مسجد که جایگاه عبادت است مناسبت و منیند  
 بر آن و فوئها یعنی اعلان نکاح باین چیز چون مالوف و معنای  
 و الضا شد بود بنا بر آن امر با اشتغال آن وقت و نکاح و فوئ  
 تا پیش از خواطر و تفویج خطاب حضار مجلس ازین کار خبر یافت  
 نمایند و این امر برای ابانت است و بعضی با خطاب و  
 رفته اند و جمیع علمای محققین در شرع و عین آن بوقت نکاح حاضر  
 ندارند و همسرین قیاس در سایر اوقات سر و سینه ای ایادی  
 عن عامر بن سعد قال دخلت علی فرات بن کعب بن العلاء کثیرا  
 و اذا جاء یحیی بن قیس ای عاصمی رسول الله صلوات الله علیه  
 و انما انما اجلاس ان شیت فامع معناه و ان شیت فامع معناه  
 قد خضت فی فلهی العزیز الی الله الی الله الی الله الی الله الی الله  
 انفت عاصم و اخل شد بر فرات بن کعب و ابی سعید و انضاری

در این مجلس ازین خبر یافت  
 و این امر برای ابانت است  
 و بعضی با خطاب و  
 رفته اند و جمیع علمای محققین  
 در شرع و عین آن بوقت نکاح حاضر  
 ندارند و همسرین قیاس در سایر اوقات  
 سر و سینه ای ایادی

که برود و صحابی بود در دشت و در آنجا چشمه ای بود و آنجا رسیدند  
 پس گفتیم آنجا که اسی یاران رسول خدا تسبیح الهی و تسبیح  
 بر کرده میشود و غنا بخشود و ما گفتند برود و صحابی اگر خواهی  
 پیشین از پیشو همراه ما و اگر نمی خواهی پس برو بدرستی  
 گفتی و رفت و داده شده است برای ما و این بود و در آنجا  
 روایست که ده است از انسانی آن حدیث ولایت دارد و نیز  
 بعد از آن که حضرت صلی الله علیه و سلم می آمد بر ما و ما  
 در وقت سحر و استغفار و استقامت داشتند و نیز در وقت  
 است که بر ما حرام نیست بلکه اطلاق الهی بر فضل و باریک  
 و اخیر و الا تغفل **الثانی** در وی این فظ حمل برین  
 نمی که به صفة التوفیق بسنده الی عبد الباقی الی المیکان الی حدیثه انما  
 عند الله صانع امراته تقنی فاستاذن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما فالتفت  
 و ما است و عمر بن الخطاب صلی الله علیه و سلم یفیک فقال یا عمری انما  
 یا رسول الله فذکر الی حدیثه انما استاذن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما  
 صلی الله علیه و سلم فاستاذن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما فالتفت

١٥١  
يُحَارِبُ ابْنَ عَمِيْرٍ الْمَذْكُوْرَ فِي الْقِتَّةِ كَمَا فِي الصَّحِيْحِ كُنْ يَكُوْرُ الْكُفْرَ  
وَالْجُبْنَ كَمَا فِي الشَّيْخِ الْأَوَّلِ وَالْحَالِ الْفَتْحِ الْإِسْلَامِيّ فِي الْفَتْحِ  
خِصْفُ الْإِسْلَامِ فِي الْقِتَّةِ الْإِسْلَامِيّ فِي الْقِتَّةِ الْإِسْلَامِيّ  
عَمِيْرُ الْإِسْلَامِ فِي الْقِتَّةِ الْإِسْلَامِيّ فِي الْقِتَّةِ الْإِسْلَامِيّ  
وَالْقِتَّةِ الْإِسْلَامِيّ فِي الْقِتَّةِ الْإِسْلَامِيّ فِي الْقِتَّةِ الْإِسْلَامِيّ  
ابْنُ حَبَّانٍ فِي كِتَابِ الثَّقَاتِ وَقَالَ  
ابْنُ الْحَوْزِيِّ قَالَ لَمْ تَدْخُلْ حَاضِرِي وَرَوَاهُ  
الْحَطِيبُ مِنْ رِوَايَةِ حَبَّانٍ وَابْنُ زَيْدٍ  
عَنْ يَحْيَى وَحَبَّانٍ فِي الْقِتَّةِ الْإِسْلَامِيّ  
الْحَطِيبُ فِي طَبَقَاتِهِ ابْنُ طَبَقَاتِهِ  
وَرَوَاهُ ابْنُ طَبَقَاتِهِ ابْنُ طَبَقَاتِهِ  
ابْنُ طَبَقَاتِهِ فِي تَارِيخِ مَكَّةَ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِ الْحَطِيبِ  
وَمِنْ غَيْرِ طَبَقَاتِهِ ابْنُ طَبَقَاتِهِ  
حَدَّثَنَا أَبُو يَحْيَى عَنْ أَبِي مَيْسَرَةَ ثَابِتُ ابْنِ حَبَّانٍ  
عَبْدُ الْحَبَّارِ ابْنُ الْوَرْدِ وَحَبَّانُ ابْنِ سَبَّاحٍ طَبَقَاتِهِ

فقہ ل قالت عینا لیرالی  
 اخر الحدیث فی  
 بذ الطریق عبد الجبار الورد  
 بدل بکار ثقه التمی قمر جمعه  
 حدیث ثبت کہ روایت میکند حافظ محمد ابن طاهر و کتاب  
 خود کہ صفوة التصوف است با سناد خود و این کہ مسلسل است تا عیلة  
 ابن ابی ملیک گفت عبد الله کہ بدرستی کہ عالت رضی الله عنہا  
 حدیث کردہ است او را کہ تحقیق بود زلی تردد رسول خدا صلی الله  
 علیہ وسلم کہ تعنی سیکر پس طلب اذن کرد و عمر بن خطاب  
 رضی الله عنہ پس را انداخت و نیزہ کرد و در وقت دعا و برخواست  
 پس داخل شد عمر ابن خطاب رضی الله عنہ در آن حال کہ بنی  
 صلی الله علیہ وسلم ضو کہ سیکر و پس گفت عمر بن خطاب  
 و یا رسول الله بدر و مادر من یا رسول الله چه چیز نمیداد و  
 ترا پس ذکر کرد و انحضرت صلی الله علیہ وسلم صد بخاطر  
 پس گفت عمر رضی الله عنہ کہ ہم دست تا انشفاء هم از آن

مشنیده پست رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس شنیدیم چنان فقط و  
 احتیاج کرده است این طاهر با محدث بر جواز عتقا بادف و گفته که  
 اگر در او یا آن بکار این عبد الله نبودی بر آینه گم میکردم بر  
 صحت حدیث مذکور و لاحق میکردم آنرا با حدیثی که در صحیح  
 بخاری و در صحیح مسلم اند لیکن کلام کرده شد پس در بکار  
 یعنی در بودن او موافق شد ایضا مترمه صحیحین گفتگو است لیکن  
 صاحب استماع مظنه کلام مذکور رفع نموده میگوید که کلام در بکار غیر  
 قاضی است در وی نیست وجهه یکی آنکه ابن حبان او را در کتاب خود  
 منجمله ثقات ذکر کرده دوم اینکه ابن جوزی نیز گفته که منید انهم قدحی  
 در بکار هستیم اینکه خطیب بن حدیث را بر روایت عبد الرزاق  
 از بکار نقل کرده و ضعف را درین حدیث بجهت راوی دیگر گفته  
 که او ضعیف در طریق این طاهر پس بکار نزد خطیب هم از ثقات  
 ثابت شد و قطع نظر از ثقات بکار فاکهی در تاریخ مکه با سند  
 صحیح بن حدیث را از عبد الجبار الورد بدل بکار روایت  
 کرده و عبد الجبار ثقة بالاتفاق پس در صحت حدیث



[illegible]

مستخرجین باین چنین احادیث صحیح هم ایمان میارند و بنا  
 بر حدیث بعد از یومنون تنبییه چندین سماع آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم عرض را با دو صد و در ایام تقرب است سرور و بلا تقرب  
 و بغیر تخصیص من مان و مکان و زجر و ممانعت آن حضرت بر منکر  
 آن واقفای خلفای راستین مرآن حضرت را درین  
 خصوص چنانکه از احادیث مذکور و مستفاد گردید بر  
 راحت مطلق عباد مطلق مرا میر که در بعضی از این مطلق است  
 کفایت میکند و هیچ مسلمان را انکار از آن نمیرسد چه این قسم  
 انکار بدویب غریب ایمان است چرا که در ایمان قصد یقین هیچ  
 مالتی نیست شرط است بر آن من بعضی نکون بعضی غیر من  
 مصنف که با آئینه معتزله بعضی منکرین سماع انکار و  
 بدین پرده میکنند که ما را عقل و تمیز تحت و عقلم احادیث نیست  
 ما را بخیر از انوش و هیچ را از ضعیف جدا کنیم گفتن این عهد  
 ما نام ابو حنیفه مجتهد ما رضی الله عنه و منه خود گویند است و از وی  
 رضی الله عنه با وصف مرسی بودن آنهمه را جاریست

تفسیر خودم  
 با توضیح  
 که قول مجتهد  
 ترجیح میدهد

۵۲  
سماع در کتب فقهی منقول شده است پس باری تعالی در تفسیر  
و در حرمت می باید در احادیث نبوی بر چه باشد آن کار نیست  
برای رهنمایی این چنین مسکین و انکشاف پرده غفلت از  
عقل محققان و محققین محترم کردن این فصل مخصوص شده  
بشرح و بسط نوشتن فصل دوم در اخبار و آثار سماع امام  
ابو حنیفه و علامه وی و دیگر محققین ثلاثه و اکثر ائمه دین  
از صحابه و تابعین و تبع تابعین واجب افتاد تا از آن واضح گردد  
که عمل امام ابی حنیفه رضی الله عنه بر همین احادیث بود و در  
رحمة الله علیه خود سماع شنیده است و گاهی بر حرمت آن  
نهی صحیح از وی نیامده و آنچه از بعضی کلام وی بعضی  
فقهها نحو صاحب بدایه بقیاس خود حرمت مستنبط کرده  
و دیگر فقههای محققین بخطیه او نموده اند و بعضی آنرا بر غنا  
مقتدر میسنگیرند که اتفاقاً حرام است عمل کرده اند نقل  
اقوال و دلائل برین تحریم و جواب ثنائی آن شر و ثناء  
در باب بیوم خواهد آمد ان شاء الله تعالی اکنون ختم می شود

من فصل يقصده من ثلثة رباكه خاطر تحقيق طلب متعين از طول كلام  
 ملون نشود **فصل اول** قال الاحمد الغزالي الذي امام  
 عصره ومقتد از زمانه في كتابه بوارق الالامع في  
 تكفير من يخرم السماع قال المنكر على تقدير  
 صحته الاحاديث المنقولة عن الصحابة انا نبأ بعينهم  
 في جميع الصور الا في السماع قلنا هذا لا يوجب في حاله  
 جنيد لكون حاله مع الصحابة كمال الى لبس مع النبي صلى الله  
 عليه وسلم فانه قال صلى الله عليه وسلم انا لو من لقوا بك  
 يا محمد وخرجوا معه قولاك انا لا اومن فاننا  
 اصتدقك في هذا فقال له هذا لا يفيك لان الايمان  
 المقتر به هو الايمان بجميع ما اني به النبي  
 صلى الله عليه وسلم فلكذلك حال من تابع  
 بعض الصحابة في جميع الاقوال الا في السماع  
 فانه لا يفي ولا يحصل له الامتداد  
 فان قال المنكر ان ايا حنفية والشم

في السعيان حرما السجود فانما اتابعهما حتى ذكبت قلنا لا لئلا لم يجمع  
 الامام قولنا في التحريم وثانها ما روى عنه يترتب حمل على سماع  
 المحرم وسجلنا في الفصل الثاني ما على الغاية والطلاق والامر  
 في محذور ان احدهما ان الكفراد الفسق قطعاً وذلك لان الاحاديث  
 باعتبار وصولها اليها لانه النوع احداً متواتراً الاصل  
 متواتر الفرع في حديث الصلوة والركوة كما هو الثاني  
 حديث احاد الاصل ومشهور الفرع كما هو حديث مسلم ونحوه  
 فخاصه فاستدل الثالث حديث احاد الاصل احاد الفرع  
 انما من الله واليهوسون في غير ذلك وما ذكرنا من الاحاديث  
 على اباست السماع من تيسيل الثاني فمن انكر هذه الاحاد  
 وجودها فنحن في مرجع قول ابي حنيفة على  
 قول النبي صلى الله عليه وسلم كفرنا بنهما تركا اشتراط  
 في صحة العدالة واختيار ما لا يشترط من ذلك وذلك  
 لان اخذ الفقيه من كتب الفقه لا يشترط فيها عدالتها  
 ولا عدالت الراوي فجاز ان الكاتب في النسب الراوي

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

او الشائبة زاد شيئاً او نقص قلنا لا يجوز على ذلك شيئاً  
بخلاف الاول وبحث النبوة فانه يشترط في صحة  
الرسالة من انوار قولاً لم يشترط  
في صحة الرسالة على ما اشترط فيه  
ذلك كان سفيهاً في السفيه هو من لا يخاف  
الاصح لديه دنياه ولسفه من وصف  
المتفلسين حيث قال قتادة  
منهم من هم السفهاء والتمنا فوق  
شيئاً بالدرك الاسفل من النار  
فيلزم من هذا ان من احسن  
يد الله بقوله عن غيره النبي  
صلى الله عليه وسلم واعرض عنه  
كان ما وراء الدرك الاسفل من النار  
تأذن لهم من سمع السفايع يقول  
عن النبي صلى الله عليه وسلم

و ترك فعل النبي صلى الله عليه وسلم وقوله صلى الله عليه وسلم  
 كان ماواه الدرك الاسفل من النار ان يتقته كلا به  
 رحمه الله عليه وبركاته و تتر از امام ابی حنیفه علیه الرحمه تصریح آمده  
 است که اگر بفضل ما مخالف حدیث صحیح باشد بر آن قول عمل  
 نباید کرد و موافق همان حدیث عمل باید نمود پس قول النجاشی  
 منکر احادیث از روی اصول و کلیات دین عمومًا و  
 حسب قول امام اعظم رضی الله عنه خصوصًا مردود و ناقول  
 و مجهول و نامعقول است **فصل ثانی** اثبات نبوت از  
 احادیث مذکوره سماع غنا با و ف و بلا و ف از آن حضرت  
 صلى الله عليه وسلم وقاعده اصول است که فعل نبی علیه السلام  
 سواي زلات از چهار قسم بیرون نیست مباح و مستحب و واجب  
 و فرض و جمیع افعال نبی علیه السلام مفیدی است و ادنی مترک افعال  
 نبی افاده ذباحث است چنانچه صاحب منار الاصول میگوید افعال نبی  
 صلى الله عليه وسلم سواي الزاتة اربعة اقسام است مباح  
 و مستحب و واجب و فرض و الصحيح عندنا اننا علمنا

تمام و مکروه نفس مجتنب است از آن جهت که سماع غنا با و ف و بلا و ف از آن حضرت  
 صلى الله عليه وسلم سواي الزاتة اربعة اقسام است مباح و مستحب و واجب و فرض و جمیع افعال نبی علیه السلام مفیدی است و ادنی مترک افعال نبی علیه السلام سواي زلات از چهار قسم بیرون نیست مباح و مستحب و واجب و فرض و جمیع افعال نبی علیه السلام مفیدی است و ادنی مترک افعال نبی علیه السلام سواي زلات از چهار قسم بیرون نیست مباح و مستحب و واجب و فرض و جمیع افعال نبی علیه السلام مفیدی است و ادنی مترک افعال نبی علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
علی التکلیف الحقیقه وناجیه العلم علی ای وجه فعلنا فعله علی اونی منازل  
بهوالات اجتهاد انتهی ولبس اقتدای صحابه بدان ظاهر است که از قسم الایات  
پس بمقتضای اصول مذکور باحتیاط بالاتفاق ثابت گردید  
و بطلان دعوی اول مدعی که مقتضی اجماع بر حرمت توفیق

**فصل ثالث** بعد ورود احادیث مذکوره احتمال  
مناقضه منکرین است وجهه متصوره آنکه ایینه در صحت اخبار مذکور منکرین  
کلام کنند و دوم آنکه بعد قبول صحت او ای نسخ از حدیث  
نمایند ششم آنکه علمای خلاف را قاری افعال سلف  
پندارند و بر طریق اصول و قوانین مسلمة مجبورند است  
برای منکرین و تهم مذکوره مناقضه حکم نیست اما مناقضه در حکمت  
و اخبار مذکوره و دفعی است بآنکه احادیث مذکوره در کتاب  
ضمان حروصی اند و بر اعتماد در کتب الکتب اتفاق جمیع  
علمای است حسب ترتیبی که در متن اصول حدیث مذکور است  
قال الشیخ شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی العماد فی شرحه



بجمله آنکه عدم صحیح بخاری علی غرض من الکتاب المصنفه فی الحدیث ثم صحیح مسلم ثم سنن ابی الدرداء  
 ثم التلخیص ثم کتابی بالقبول الباقی ما علل ثم تقدم بالا حجة من الاصحیة  
 اوافقی ثم لان المراد برودتها مع باقی شروط الصحیح ورودها تمامه حاصل الاتفاق  
 علی القول بتقدمهم بطریق اللزوم فمقدمون علی غیرهم فی روایاتهم  
 وشیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه کتابه میگوید چون مراتب  
 صحیح متفاوت است و بعضی اصح از بعضی است پس بدانکه  
 معتبر تر و مجهول تر حدیث نیست که صحیح بخاری مقدم است بر سایر  
 کتب مصنفه تا اینکه گفته اند که اصح الکتاب بعد کتاب البیاض صحیح البخاری  
 و بعضی بخاری به ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و مجهول  
 میگویند که این ترجیح با اعتبار سبب سابق احادیث و جود است  
 وضع و ترتیب است و مانند این ترجیح کتابی در حدیث مثل  
 صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت رد قایلین انتارات  
 و محاسن نکات در ذکر اینانیت و این خارج مستحکم است  
 مستحق بحث و دعوت و آنچه مستطیع است بدان سپرد و در  
 محبت و دعوت به حق و انانی مساوی صحیح بخاری نیست پس

وجود کمال صفات که در حجت معتبر است در رجال و بعضی اوقاف  
گفتند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخای  
است بر صحیح مسلم که اینها در فی موضع و الله اعلم انتهى اما ما نشد

با دعای نسخ اباحت پس مایه فروع است بلکه حجت الاسلام امام  
محمد غزالی رحمه الله علیه در احکام العلوم و لیسیای سعادت و طاعت  
احادیث شیخ محمد الدین فیروز آبادی مصنف قیاسون صراط المستقیم  
و البوطالب یکی در قوه القلوب تصریح نموده اند که حدیث صحیح  
تحریم غنا وار دلشده است و قدوة النظماء و الحدیث صحیح الحنفی  
و هموی رخصه در انداج النبوه بمقام ذکر غنا گفته اند و در مطلق  
محدثن است و ایشان میگویند که ثابت نشده است در حدیث  
آن حدیث صحیح و فیض صریح بلکه برجه وار دلشده است درین باب  
از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی آنرا  
تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بجهانیکه دلالت میکند بر حرمت  
غنا اما آنرا تاویلات و محال دیگر است که ذکر کرده اند غیر  
ایشان از علماء و چون ثابت نگردد برمت ثابت شود

حدیث صحیح در حدیث  
ثابت نشده است  
درین باب و آنرا  
است یا مطعون و غیره  
فراست

یا بحث برالامت قول وی بجانہ و اجل لکلم الطبیات الخ و برکتہ  
 خواہد کرد و خواهد داشت که درین سخن جمله علمای محققین از محدثین  
 و مقلدین اتفاق دارند اثنی اما مناقشه قاری بود متاخرین  
 اباحت مشبهه متقدمین را در فروع است باینکه از مقررات اصول  
 است ان الوفاق الالبی یرفع اثر الخلاف اللاحق  
 و لایحوز المصدیر المخرع الفقه الصمد الاول  
 و حدیث خیر القرون نسبت ثم الذی  
 یلوهم ثم الدین یلوهم ثم یفشیو الکنز  
 نیز مؤید اصول مذکور است **وقال صاحب الهدایه**  
 ان المعقب الاختلاف فی الصمد الاول اسی انسی  
 رضوان الله تعالی علیهم **وقال** البوطالب الکلی فی  
 قوه القلوب سمع الفراء صلی و تابعی و کثیر من اهل الجواز  
 یخصون فیہ فی انفسہم الیام السنه فی الایام الثانی  
 و مرید صیاد فیہ بالذکر و نقل شیخ الدین قزوینی  
 و ابن قتیبه جماع من الدین و انفسه

این سخن از صاحب الهدایه است  
 و در این کتاب مذکور است  
 و در این کتاب مذکور است  
 و در این کتاب مذکور است



71  
 الشيخ محمد غنیمت بن عبد الرحیم المحقق فی کتابه ان الصحابه  
 و التابعین یجزم اهل الحل والعقد و یجزم لمن بعدهم احدا  
 الشی و یجزم اساطین الدین البعدون علی لسان  
 الشارع و قد ثبت منهم السماع و لم یفصل  
 ان احدا انکر علیهم فی ذلک  
 الزمان فجل ذلک محل الاجماع ~~من~~  
 پس ساقط شد احتمال نسخ ایاچه مثبتة متقدمین از جاحه متاخرین  
 باقی ماند توهم دین معنی که اگر علمای متاخرین از افعال متقدمین با  
 سماع فهمیدند ترک آن قاطبه استیزار کردندی جو اینست که توهم  
 مذکور بسبب عدم متبع اخبار و آثار صحابه و تابعین و صحیح تابعین  
 ناستی گردیده است و الا نه اجماع متاخرین بر حرمت غنا ثابت  
 بود اتفاق اینها بر ترک اما عدم ثبوت اجماع پس لمحبب این اجماع  
 در فن اصول عبارت است از انکه اهل حل و عقد در زمان  
 مخصوص یا از سنه متقاربه بر امر مشترک مع اتفاق نموده حکم  
 بااحتیاط یا حرمت چیزی نمایند و غنا از ان قسم نیست که گاهی

در زمان واحد یا از منتهی به بحر حیرت آن اتفاق این خلج  
عقد شده باشد و من یذی فعلیه البیان و اگر کسی گوید که از استخرا  
جماعه کثیر است که بطرف حرمت غارفته و ترک آن نفی علی اتفاق  
علماء کثیرین هم در معنی اجماع است گویم که اتفاق جماعتی بخلاف  
علی ما علیة الجمهوریت اجماع نمیتواند شد بل شرعا استحاج را شاید  
بر روایات فقهیه مرقومه الذیل فی شرح الوقایة

فما اجتمع عليه الجمهور لا يعتبر خلاف البعض مذکور فی  
اصول الفقہ ان العلماء اختلفوا فی ان الاجماع  
یتعقد باتفاق اکثر المجتہدین او لابد من اتفاق اکل  
الہدایہ اختار ان اتفاق الاکثر کاف نفی مقابله  
اتفاق الاکثر لا یتبر خلاف الاقل  
والیست فی الہدایہ ان المعبر الاختلاف فی  
اصول الاول اسی الصحابہ رضوان اللہ  
تعالی علیہم اجمعین سوال اگر کسی گوید کہ  
اکثر علما فی شکی بوسی حجت غایبہ اند و نزدیک  
سند

بزم حقیقی است جوایشن اینک اولاً اتفاق اکثر حنفیان بر حجت  
 غیر مسلم است چنانچه روایت سماع امام الحنفیه رضی الله عنه  
 بتشکیک شمس خود شن و اقوال اکثر علمای حنفیه را با حجت  
 در باب دوم میاید و علی تقدیر التسليم عمل این سنت بزم  
 حنفی مقیدیت بل در مسأله خاص بر قول بر امام که مطابق  
 حدیث و قرآن باشد عمل جائز است بر روایات مفصل  
 و فی حراة المفتیین من باب آداب القاضی  
 اعلم ان المفتی فی زماننا من اصحابنا اذا استفتی  
 مسئلة زسل من رواة و كانت المسئلة مختلفة  
 بین اصحابنا یا خیر او لا یقول الی حنف  
 ثم یقول ابو یوسف ثم یقول محمد رحمهم الله ثم یقول  
 غیرهم من اصحاب الی حنفیه ثم یقول بقادر علی التشیخ بعد هم  
 و اذا کان ابو حنیفه فی جانب و صاحبنا فی جانب  
 فامتنع بالخیار ان شاء الله یقول الی حنفیه و ان شاء  
 الله یقولها انت فی السزا حجت

عمل این سنت بزم حنفی  
 مخصوص نیست بزم  
 خاص عمل بر قول  
 بر امام جایز

در این بابی لاحد ان یعنی الا ان يعرف اقاویل العلماء  
 و یعلم من این قالوا و يعرف معانی الناس  
 فان عرف اقاویل العلماء و لم يعرف مذاہبهم فان  
 سئل عن سئل تعلم ان العلماء الذین تتجمل بذمهم  
 علیه فلا بأس ان يقول بذم جائز و لا يجوز و يكون قوله  
 على سبيل الحكایة و ان كانت المسئلة تخالف فيها فلا بأس  
 بان يقول بذم في قول فلان جائز و في قول  
 فلان لا يجوز و ليس له ان ينهى راجع بقول  
 بعضهم بالم يعرف محمد بن ابي يوسف  
 و زفر و كافي بن زيد لا يجلس لاحد ان  
 يعني بقوله بالم لم يعرف  
 من این قلنا

مسوأل انكر شك في قوله انما اذا احاديث ذكره و انما  
 و هذا هو وجهه انما لم يخصه بوجهه انما لم يخصه  
 و في سبيل الحكایة العلم انما لم يخصه بوجهه انما لم يخصه

جواب گوئیم صرف فعل در موصول صلعم برای است دلیل ایا هست  
یا و قضا که از شایع حکم تخصیص صادر نشود چنانچه بعض احکام  
مخصوصه مذکور میگردد در حدیث صحیح آمده است علی الله علیه و سلم  
انی عن محمد بن الوصال ثم فعل فلما سالوه قال لست کا حدکم الی  
بیت عند ربی لعلکم ولعلکم علی در القیاس بر حکم مخصوص برای  
ذات صلعم در کلام الهی وارد شده تخصیص در آن مذکور نیست  
مثل قول تعالی فلیجدوا فذلک و امرأة مومنة ان ذمت  
نفسها لاتی ان اراد النبی ان یسئلکمها فاحصه لک من دون النبی  
و اگر کسی گوید که پیغمبر از بعض آیات مثل ومن الناس من یستغنی  
لهم الحدیث افضل عن سبیل الله الایه حرمت غنا برای است  
در یافت گرفته بود نشان تفسیر نمی نکرد و بر فهم مخاطبین گذاشت  
گوئیم این تمییز کتمان حکم شرعی بر شایع است لغو و بایست  
بنها بر اینها خرام است که بر حکم شرعی صراحت است و  
آگاهان هستند بقوله تعالی ان الذین یمیتون ما اترکنا من الایات  
واللهی من بعد ما بناه للناس فی الکتاب اولئک نعذبهم





که گفت ای شکر بدستیکه تو امنت بشی مالک وقت را و  
 می شناسی پسر عیذ الرحمن و شهادت این ابی وقاص مشهور بن  
 عیذ المطلب و عبد الله بن عمر و عبد الله بن قیس طیار رضی الله  
 تعالی عنهم با وسعت جلالت قدر و علم ایشان در مدینه و قوی  
 بی پایان شنیده اند غنا با دولت بلکه عبد الله بن جعفر با خود  
 نیز گاه قال عیسی بن عبد الرسیم الملقب فی کتبه الامام عیسی  
 منهم سعد بن ابی وقاص و حمزه بن عبد المطلب و عبد الله بن  
 عمر و عبد الله بن جعفر طیار و غیرهم لایحصدون و عبد الله  
 بن جعفر بن ابی کثیر شانه و ورعه و قواه کان بصیرغ الامکان  
 لجواریه و یسجدوا من حیث یسلی اذ تار و کان امیر المنین  
 از ذاک منلی بن ابی طالب رضی الله عنه و لهم تقال ان  
 اجسدوا لکریه سلبه و کان رضی الله عنه یمنع  
 له سماعه و یمنع شهوده مستغنی عن کمال المتواتر لا یکره  
 کثیر ایشان و کرم تا نهایت الکرم و کافا ابن عمر  
 اذا را و یقول السلام علیک

بن جعفر بن ابی کثیر  
 بن جعفر بن ابی کثیر

با این زنی الجناحین انتهى و مطابق آن قدوة العلماء و المیرزا  
شیخ عبدالحق دهلوی در دراج النبوت گفته اند آن است روایت کرده  
شده است خدا و سماج آن از جماعه کثیر از اکابر ضعیفی که در ایشان جسد  
از عسره مشهور است و جمیع غیر از تابعین و شیخ الجبلی و انبار قبیح و دیگر  
علماء محدثین و علماء دین که از ارباب زهد و تقوی و علم و عبادت  
بوده اند و نقل کرده شده آمده است درین باب از ایشان  
روایات و حکایات که کفایت است در آن و بیشک معلوم  
کرد که امیر دین و اکابر اهل یقین مختلف بوده اند در آن اما  
عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما سماع و خدا از دینی مستفیض و  
است و نقل کرده است آمده که اسمان کرده است درین مسئله  
از فقها و مراد از ارباب تواضع و این حمید البصر در مسئله است  
گفته تمیز و وی بعضا با ستم بوده و از اهل کونین در اهل زمان  
عظم است علی این الی طالب و مبرز و وی در ضعیف و در عتد و خات  
میباید که از معنیات بود و سوگند آورده بود که اغنی نگردد بر  
نخمس بگر در خاد خود پس تعنی کرد بر او و خواست که بیاید

عاج النبوة

سماع حماد و ابن جعفر

عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما سماع و خدا از دینی مستفیض و است و نقل کرده است آمده که اسمان کرده است درین مسئله از فقها و مراد از ارباب تواضع و این حمید البصر در مسئله است گفته تمیز و وی بعضا با ستم بوده و از اهل کونین در اهل زمان عظم است علی این الی طالب و مبرز و وی در ضعیف و در عتد و خات میباید که از معنیات بود و سوگند آورده بود که اغنی نگردد بر نخمس بگر در خاد خود پس تعنی کرد بر او و خواست که بیاید

در مقامی که در غنی المدینه شنو اند او را و کفایت دهد از این خود

باین نوع که دوی در غنی المدینه او را اندان و گفته اند که بودند  
 بر عبد الله بن جعفر را جواری که غنی میگردد و فرموده میزد برای او  
 زاده اند که سعید بن المسیب که افضل است از این است و زده میزند  
 بودی مثل در دوی می شنید غفارا و مثالی است در سماع آن و همچنین  
 سالم بن عبد الله بن عمرو قاصی شریح می شنید غفارا از کنیزان  
 باجلالت و کبر سن و سعید ابن جبر که از اعظم تابعین است  
 شنید از جاریه که غنی میگردد و دقت میزد و همچنین عبد الملك  
 بن جریج که از علماء و حفاظ و فقهاء و عباده و محققان است و حدیث  
 و جلالت دوی می شنید غفارا و می دانست الحان را و ابراهیم  
 بن سعد عریضی بود امام عصر خود در فقه و روایات و نمی شنو اند  
 طلب را حدیث با نمی شنو اند اینان را غنا و فتوی سعید در  
 مجلس شنید یحیی بن عمار و پرسیدند از وی از احوال مالک  
 پس گفت خبر دادند مرا که دثولی بود در غنی بی لوج و با قوم و خو  
 بود و عود ما که غنی میگردد و لعب می نمودند بدان و بود

در حدیثی که در غنی المدینه شنو اند او را و کفایت دهد از این خود

[illegible]

اگر چه بنده هستم تهریم مگر از مقتضای منصب دمی نه از نفوس  
 دمی چنانکه نرفت به ولیعهد که در وی غنا بود و باندان کمالات  
 کبریه است. این قتیبه که ذکر کرده ام شده ترویج و ابوابیست  
 غنا پس ذکر کرد قصه چهار ابوالحسن را که در حکایت آمده  
 شده است از امام ابوالیوسف که بعد از جاساز میشد پس  
 ریشید را می بود در وی غنا پس میشنید و دیگر است  
 و پرسیده شد از مالک از سماع پس گفت در مقام  
 عمل مسلم را در بلده نمود که محبت از غنیستند آنها و گفت  
 منکر نشود آنها اگر ای با جلال اعرافی غلیظ الطبع و خندین نقل  
 کرده است از وی غزالی و حکایت کرده است اباحت  
 را از وی امام شیرازی و استناد ابوالمنصور و قفال  
 و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است  
 از مالک رحمه الله علیه که گفت غمی نشوند آنها  
 مگر در استخوان محمد است بر غندی که مقتدر  
 است بوی منکر ضیاء بین النور و الفضل و اما امام

شاه فی گفته است عراقی که تخریم غنا مدعیست  
اونیت و متبع کردم من پس بدین از مضافات  
پس ندیدم که در آن نفعی بخریم دی و استاد  
الو منصور بعد ادبی گفته است که در این حدیث  
سماعت بقول و الحان چون بشنود در دانه از  
جاریه خود یا از امراه که حلال است تکراری یا بشنود  
خود یا خانه بعضی اصدقای خود و بشنود آنرا میان  
راه و مقتدرن نگردد و سماع بخوبی از  
سنگرات و ضایع نکند سبب آن اوقات خانه فارما  
و روایت کرده است ابو منصور بعد ادبی از  
یونس بن عبد الا علی که شاه فی استصواب  
کرد مرا بنویس مجلس که در وی قینه بود  
که قینه میکرد و چون فارغ شد قینه گفت  
شاه فی ایا خوشن کردی تو این را گفتیم  
نه گفت اگر راست میگویدی نیست ترا

تر احسن صحیح یعنی خوش داشتن غذا علامت سلامت طبع و  
 صحت حس است و نماندن خوش داشتن آن نشان اعوجاج طبع است  
 و نقصان حسن و از اینجا معلوم شود که دلیل شرعی بر حرمت  
 و کراهت آن نیست و اگر آن بودی خوش داشتن طبع آن  
 چه فایده کردی چه در تأثیر نعمه در طبایع یکس را سخن نیست  
 که در حیوانات موجود است چه جای آدمیان و منقول است از نعمی  
 که انعام و لهو بکرده شبه الباطل گفته اند که تواند که مراد بکرده  
 آن باشد که ترک آن اولیست که اطلاق آن باین معنی آمده است  
 و عزالی گفته دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر  
 باطل نیز گفتی دلالت نبودن بر آنکه معنی باطل آنکه فایده نباشد  
 در وی و مباح نیست فایده در وی و گفته که حمل کرده شود  
 چیزی که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد و برین  
 بر غذای که مستقر نیست به نفس یا سنگریس تحریم از جهت عارض  
 باشد نه از جهت معنی که در ذات غذا است و بالجمله تحقیق صحیح  
 شده است از قول و فعل شافعی چیزی که جبریح است در باب است



زینت نصر در نخریم و اما امام احمد بن حنبل تسبیح شده است از روی  
 روایتی که وی شنیده است عذرا را نزد پسر خودش که نام وی صالح  
 است روایت است از ابو العباس غریابی که وی میگفت شنیدم  
 صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم  
 سماع را و بودم پدر من که ناخوش میداشت آنرا پس وعده کردم  
 ابن جناده را که باشد نزد من شبی پس باشد نزد من تا  
 دانستم که خواب کرد و پدر من پس شروع کرد این جناده  
 یعنی پس شنیدم آواز پای را یا لای بام پس بر آمدم بالای  
 بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود عذرا او را من  
 او زیر بغل او مت و وی میخواند بالای بام گویا که در حق میگفت  
 و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقولست و این  
 دلالت دارد بر اینکه سماع نمروده ای است و آنچه منقولست  
 از وی مخالف این محمول است بر آنکه مذموم بقولش و  
 و منکر و روایت کرده شد است از احمد که وی شنید عذرا  
 را نزد پسرش صالح و آنرا زنگر پس گفت پسر وی ای

سماع امام احمد بن حنبل را که زنگر را شنید

در این کتاب که در میان شیعیان و اهل بیت است  
 و در میان اهل بیت و اهل بیت است  
 و در میان اهل بیت و اهل بیت است

آیا نبودی تو که اینجا میگردی و مکره میداشتی تو آنرا گفت  
 بمن چنین رسانیده اند که استعجال میکنند با وی مسکرا  
 و حکایت کرده اند او و طای که وی حاضر شد سماع را  
 و راست میباشند او در سماع بعد از آنکه سخنش شده بود  
 از کبر سن و بزرگی رحمه الله علیه عالم فقیه حنفی قمیذ امام اعظم  
 ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو المنذر اسکندی  
 در سنت او میخورد که سماع اگر باشد بشرط خود و محل  
 خود از اهل خود صحیح است و اختیار کرده است این قول را  
 از حسن ابی البکر حلال صاحب جامع و صاحب فیه  
 عبد الغفر و حکایت کرده اند صاحب مستوعب از جماعه از  
 ایشان نقل کرده است سماع آنرا از صالح بن عبد  
 در پیر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل  
 مقدسی و غیر وی از طایفه و ذکر کرده اند ابو محمد بن حزم  
 در مصنفات خود و مر او را رساله است در نیاب تصنیف  
 کرده این طایفه و نقل کرده اند صاحب کتاب العین

بر آن وثوق کرده با سائیدی که دارد نقل کرده است شیخ  
 تاج الدین عبد الرحمن قراری شافعی شیخ و مشفق و مفتی  
 و این قتیله از اکثر اهل عراق و روایت کرده است ابن طاهر  
 خود که چون بنی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدانکه  
 آن سنت است و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که  
 پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت  
 نمیدانم هیچ یکی را از علماء حجاز که مکره دارد و سماع را مگر  
 آنچه در او صاف است و ذکر کرده است ابو العلی حنبلی که یوسف  
 بن یعقوب الحاشون و برادران وی از حضرت سیکر و نذر  
 در سماع و کتب یحیی بن یحیی که از اعظم علمای حدیث است  
 که می آمدیم با یوسف با حشون را پس تحدیث سیکر و ما را در  
 خانه و جواری او میزدند معرفه را در خانه دیگر و ایشان  
 علمای ثقات از اهل حدیث اند که مخرجند در صحاح و کتایب  
 عبد الغزیز بن سلمه الحاشون که مفتی اهل مدینه بود و روایت  
 میکند از امامیه از وی و مخرج کرده اند از وی در حدیث

سیه کرد و بی در عود و نقل کرده است صاحب بنیاد و شرح  
 از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان با  
 را وقتیکه تعنی کند تا استفاده کند بان تطم و توانی را  
 و بگرد و مضج اللسان و گفته لا باس به و بعضی از حنفیه  
 گفته اند که اگر تنها باشد و تعنی کند برای دفع حشمت از نفس  
 لا باس به و باین اخذ کرده است شمس الایمه الحنفی و  
 استدلال کرده است بر آن باینکه بود انس بن مالک رضی الله  
 که سیکرد آنرا در خانه خود و نمیکرد آنرا بطریق تلوی  
 گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقاً حاصل میکند حد  
 انس را بر تشدید اشعار صباح و قهرم کرده است صاحب بدیع  
 از حنفیه بچیزیکه ذکر کرده است شمس الایمه و تعلیل کرده است  
 باینکه سماع غذا به هم سبب گرداند دل را و صاحب و خیر و  
 از حنفیه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس به فی الاعمال  
 و بعضی گفته اند لا باس به در ایجاد و سایر اوقات میرو  
 صباح و شب تا بیکر کرده است آنرا از علما و بعضی گفتین شرح

ابو محمد بن عبد السلام و صاحب رساله شيخ محمد بن دقيق العبد و گفته است  
 صاحب انتفاع که تحقیق بود در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و  
 معرفت بالافعال علوم شریعیه مثل استاد الباقی قسم شیرازی و شیخ  
 ابوطالب از یکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان  
 در رسائل و تصانیف از انچه دلالت میکند بر ابا حجت جماعه قول  
 فعل و بود و تبیین رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر حسب الاول  
 و حکایت کرده است از وی شیرازی و سهروردی و غیره که وی گفت  
 نزول میکند رحمت برین طایفه در سه موضع نزد اهل زبیر که  
 نیزینوزند مکر نزد فاقه و نزد مجاورت و محاکمت زیرا که حکم میکند  
 در مقامات صدیقین و انبیاء و مرسلین و نزد جماع زیرا که ایشان  
 پیش نموند بوجد و شهود حق و حکایت کرد از جماعه از علمای  
 صحابه درین باب حکایات که اکثر انبیا و کوز اند و کتب قوم  
**فصل** بدانکه صاحب انتفاع فکر کرده است در ستاع سه  
 قول را عزمت و کرامت و ابا حجت و ذکر کرده دلایل بر  
 تدبیر را و ترجیح کرده اند بر حسب ابا حجت زیرا که ایشان که دعای

فخرت را او بر باخت نهاد  
سلاح تنه را زهر او زد و زهر

دوست و خویش از استدلالات و تمککات حرکت و حرکت  
 و اظهار کرد در اثبات از صیغ اباحت و اثبات کرد انرا  
 کتاب نیست و اجماع و قیاس و وجه قیاس آنکه چون  
 ثابت شد در سنت صحیحی جواز لغنی لقرا آن پس در شعر  
 نیز جایز باشد بجامع آنکه لغنی در قرآن امارت  
 میکند خزن و شوق را استخوانی نماید خضر و خضر را  
 و این در اشعار که مشوق اند لطاعات و معاحات  
 در دنیا و رغبت در آخرت و شمر نرید محبت الهی  
 حق و تقدیر و متابعت حضرت رسالت پناهی  
 مسلی و سلم نیز جایز باشد و بعضی بر حدی  
 نصب و تشدید اعراب و اقسام دیگر که جایز نیست با اتفاق  
 بر قیاس کنند و این جمله بر تقدیر  
 مورد تبذیر و لغز تا طح بر حرمیت و کرامت  
 نشان ثابت نگردد و الا قیاس در مقام بعض  
 زمام آید و قائلان ما حجت نیست که لغنی را جایز نیست

ورود نیافته است و اگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کتابت  
حروف از نقل اقاویل اباحت است که تا معلوم شود که  
مسئله مختلف فیه است جزم کردن بیکجا نسیب و ترجیح آن و  
نمودن در آن مناسب طریقه اختلاف نیست اگر کسی را  
صلاح پیش و در آن نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و  
در طه خلاف و نزع نفیقه و سلام است حال خود و در آن بنید  
و احتیاط و تقوی در آن اندیشید مبارکباد اما باید که زبان  
قال و حال از این نشنع و تضلیل و تقبیح بزرگان و افتاد  
در ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود علما  
و فقها و عرفا و در اینجا نسیب دیگر قطع نظر از راجح و مرجوح  
نگاه دارد و ستره انصاف را نمکند **ص** صحبت  
عافیت که چه خوش افتاد ایدل جانب عشق عزیز است  
فر و گدازش . و قایلان با باحت را نیز مناسب نیست  
که مقتضی است و منکر اقوال علما شوند خصوصا اینها می  
که با الکتاب برین دیانت و نصیحت باشند

و لکن وجهه تنجیهیها فاستیقوا الخیر است و هر دو طایفه باید که در  
 طریق تمیز و تفصیل از ذمت ندیده باشند که توقف و احتیاط در همه کارها  
 محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالبد التوفیق و العیاذ  
 به تعین صاحب استیلا در آفات و عزایم نیز سخن کرده و گفته که  
 معروف در مذاهب ایدار است عزایم است و با وجود آن از بعضی  
 علماء مذہب ثنائی و اصحاب طواغیر و غزالی و امثال وی خلافتها  
 نقل کرده و انواع آلات و عزایم ذکر کرده اما هفت مختلف  
 است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام دانسته بعضی  
 کرده و در جلال دار و غیر آن و صواب اباحت اوست در حکام  
 و در بعضی اعلان آن بدست مستحب داشته و در شبابه که میسخت  
 فی است نیز اینک آنها ذکر کرده و یکی از عزایم عموماً است  
 که آنرا بر بطریق گویند و تار را در ده که آنها را زیروم  
 گویند در شب نیز احتیاطاً آنها ذکر کرده و گفته  
 که معروف در مذاهب ایدار است که زدن آن دشمنان  
 آن حرام است و رفته اند طایفه از علماء بجز از آن حکایت

فصل فی احوال مذاهب و مذاهب مذاهب  
 تحقیق مذکور و احکام





قاضی لایق خود را هم پیش طلبید رشید عود را و بنواختند آنرا  
 ابراهیم بن سعد و نقوش داد بااحتیاط و عود و نقل کرده است  
 فاکهی در تاریخ که بسندی که دارد از موسی بن المغیره الحجازی خواند  
 وی عطا بن ابی ریح را پس درآمد و بود و در اینجا قومی  
 که یزدند عود را و نقشی میگردند چون دیند عطارا که  
 درآمد باز ماندند از آن پس گفت نمی شنیم تا خود نگویند  
 با پنج سبک و این مشت و نقدی کرد و صاحب اشاعه این  
 عود را است و اصل ساخته خرا میرد و گیرد ابر از آن قیاس کرده  
 و با لجه وی درین باب از وسعت و صلاحیت خالی نیست و  
 اجماع آلات و خرا میرد از نقل کرده گفته اختلاف است  
 از میان قائلین بخریم که آن کبره است یا صغیره و متاخرین  
 از شافعیه بر آنند که صغیره است این چند کلمات از  
 کتاب مذکور نقل کرده شد و العمدة علیه عرض از نقل خرا  
 نیست که اگر اجتناباً ازین طایفه خبری از آن نقل کرده شود  
 بنا بر آن در تشریح و تعلیل و تفصیل و تفهیم نه نمایند

صاحب امتیاز خود را  
 اصل ساخته خرا میرد و  
 قیاساً سایر آلات

و مستحق محب و زلات، قوم شیوه خود سازند و حامد را بزرگو  
 که عقیده ایشان کنند فالجی آنش آن پیش و اندر اعظم و  
 اعظم و این ضعیف درین مسئله تکلم در مودافع معتد و کرده  
 است و در همه طریقه تفصیل و ترویج و توسط نگارنده  
 با دلی مسیله بی جانب حرمت یا اگر است و درین کتاب نقل  
 افتاد بی جانب با حمت غالب افتاد زیرا که آن جانب  
 دیگر مشهور و مقرر شده است و را از آن حاجت نقل  
 ندارد و نیست همانست که گفته شد **س** غیبی چون نمقتی  
 نیزش نیز گوئی نفی حکمت بکن از پر دل حاکم پسند  
 اللهم ارنا الحق حقاً و از رتبا اتباعه و ازنا الباطل باطلا و از  
 رتبا الباطل العاقبة باخیر و باید دانست که در هر زمان از  
 ابتدا ای حال تا الان هر که بجانب با حمت نقل و در این  
 فواید انوار و مستعد و ایام است و شمس چنانکه از کلمات  
 آیات که در پیاب آمده است روشن میگرد و در شکات آورده  
 است بقول خود انوار منی رخی اندر عینه که او را بدستی نیز میگرد

بگویند  
 این  
 نقل

با بسبب آنکه در غرقه بدر حاضر بود یا بجهت آنکه نسکین وی واد  
 بر وجود و ضحالی دیگر از اعیان صحابه با هم شسته بودند و طلع  
 غنایم یکدیگر دند مردم دیگر که حاضر بودند شنیدان ایشان غنایم  
 بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم انما ای دو یار پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم شما سر و دشتوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز  
 بشنوی با ما بنشین و بشنود که بر و اذن داده ام  
 ما را پیغمبر خدا که بشنویم و این و عروسی بود که گفت  
 در آن با اتفاق مباح است بالاتر ازین عبد الله بن جعفر  
 که باین کار موع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی شریک  
 و موافق بود و با وی تود و تحجب مینمود زن معاویه  
 اظهار انکار کرد و بر عید الله و عیب گرفت  
 بروی و گفت معاویه به حال او انیت تو چه معتقدی بوی  
 دیگر عید الله بخانه معاویه آمد و از بسبب گذارند و عید  
 بسیار کرد معاویه یا زلش گفت این را آنکه چه میکند

پس زن از انگار باز آرد و حقیقت حال و منشأ اختلاف  
 آن بیناید که سر و شنیدن و آلات و مزامیر زن در زمان  
 قدیم کار و بار بی قید آن و لا بد آن و فاسقان و شراب  
 خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده است که حضرت  
 فرمود فرستاده شده ام و امر کرده شده ام که بگویم و  
 بشکنم معاشرت را که نام آلات و مزامیر لای است و نمی گنم  
 از شراب خمر و زنا و در مسلسل نام فحشا و بیهوشی و ذکر  
 در باب لای می کنند و بعد از نحو و بحق آثار این امور و دفع  
 از آن این است که است چون آن رسم و عادت نماید  
 مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز و آن افتادند  
 و از آن مخطوط گشتند بی ملالت بفسق و شکر است و محال  
 با این فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این عادت  
 فاسقان و نشان بی حقیقت و مشابیه و آثار ایشان دارد  
 و فحش آن را و از اسیر با نجات که در آن است و فحش  
 را خدمت فرمود و از شایع آن را و این ملاطفت خدایی

لای اختلاف  
 روی العاصی  
 در صراط الجحیم  
 است

و منعی از تعدی فی حد و مرز شده باشند و درینا شند و اگر کسی از این  
کلمه ای از شایع می شود نیز پیوسته و هیچ حدی درین است  
نرسیده بعد از تقریر آنکه دایره محبت و صلواتی این کلمه  
دوست خدا و آن تو را بدو و کسی آن علی الاطلاق و اگر آن  
لذاته ثابت باشد چنانکه از ظاهر و ادوات و احوال و احوال  
از اهل نلو گرفته اند که هیچ حدی و ادوات و این سخن عالی  
از نگار نیست و مثال این حال قصه فرزند و ادواتی است که  
آنها را خشم و غضب و تکیه و بدنام است که در وقت ایا محبت  
استعمال آن میگرد و در آن بخرورند و چون شربت  
حرام شد استعمال این قسم و ادواتی و خور و در مشروبات دیگر  
در آن هند گاه حرام ما خورند و برزی کوه و قلع آثار آن و چون  
حرمت خورنات و بقره شد و اقیاج بقیع و قلع آثار و علامت  
نماید منع و نهی از آن ادواتی نماند و با وجود آن علامت  
و فسخ شده و بی هیچ فسخند و استعمال آن ادواتی  
و قوی بخورند که اگر قوی می باشد و در ماکون فیها احتیاج

1890

در فرقه آمدند و قومی بر نظایر عادت قدیم که این صفت نشان  
 اهل فسق است منع در رسم احتیاط را اگر فقه الیه را در پیش  
 نظر بر معنی و حقیقت محال اند جستند که اگر محال است  
 فسق و منکرات است حرام و اگر نجس است مستباح  
 و الله اعلم و علمه احکم بعد از آن بعضی نوشتند و  
 در میان آمدیم ما لغایان افراد که دند و مرتکبان آنها  
 مطلقاً منسوب بفسق و کفر و فحشاء و اشتند و هم میجان بریم  
 آنها آنرا طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه  
 اوقات را مشغول آن و مشغول بدان میباشند  
 و مجبها و معرکها گرفتند و بر دو طایفه فرق میان اهل  
 ما اهل نکردند و سرشته البشافت که بعضی از این نصف  
 و نصف است از دست دادند و طایفه از این حقیقت آن مجاب  
 بر جریمت نگاه داشتند و یک منشاء اختلاف است  
 که جمعی را نظر بر تأثیرات و تصرفات اعمه در  
 بواسطه این افتاد و از جای نهشتند و قومی را اجزاء و عدم

و عذم جواز فقهی در نظر آید بر جای خود ایستادند و شیخ این  
گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانیت که حرکت و طرا  
کار است و روح انسانی منزه است از آنکه محل و روبرو  
سعی نیست و سکون و اضمحلال و اتفی صفت است اما در اینجا  
کسی را سیرسد که بگوید نغم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوان  
باشد اما اگر بواسطه جوازی و انضائی که میان روح حیوان  
و روح انسانیت حال این سرایت بان کند چه مانع است  
و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قرآن در باطن نیست که  
بغنا و بغیر غنا یکسان باشد و آنکه بغنه تاثیر کند تاثیر قرآن  
نیت این تاثیر نغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف  
نیت لغز چلیب و زیور قرآن است چنانکه در حدیث آمده  
است که زبیر بن عقیل با صواتکم و یکسان بودن هر دو حال  
خارج از دایره امکان است مگر کسی را که مشهود و کشف  
مجرد ذات و صفت الهی باشد انتهی کلام الشیخ بلفظه **ما ثاب**  
در روایات کتب معتبره فقه و اقوال ائمه دین که در باب

باب ثانی در ثبوت اثبات  
از روی فقه



غنا وضرب دفت وطبل وغيره آلات مباحه وار دگشته

**فصل اول** در ذکر روایات کتب اهل سنت فی شرح  
**البردوی** السبئی النوری صنفه ابو القاسم محمد بن عبد الله الشافعی  
 اعلم ان السماع الذي يختلف علماءنا في حقه وهو ما كان على  
 سبيل اللهو واللعب كما سمع الفسق وشاهد بي الخمر ومارك  
 الصلوة فاما من يسمع الغنا وهو صالح ودائمه الصلوة  
 لا تارك الورود وقرأت القرآن فله حلال بلا خلاف بين علماءنا  
 رحمهم الله **في شرح الكافي** السبئی محمد بن محمد بن  
 علي الشافعی وَاَعْلَمُ ان المأذون من السماع عند علماءنا رحمهم الله  
 ما كان على سبيل اللهو واردة العصيان بان يسمع  
 الفسق على ذلك وتترك كون الصلوة وقرأت القرآن  
 اما من كان من اهل الصلوة واهل القرآن من جملة الصالحين  
 فسماعه حلال بلا خلاف بين علماءنا رحمهم الله اولاً  
 بذلك السماع الاوجه المدحوصه يذكر ون المدحوصه  
 وكل ذلك محمود وغير مذموم في البیداء والسماع في وقفات

<sup>٤٢</sup> فصل اول در ذکر روایات  
 اباحت از کتب اهل سنت  
 که سماع آن بهیچ وجه  
 تأوی میرسد

تأكيد السرور ومجابه مباح المكان ذلك السرور سباحاً  
 كما تغنى في ايام العيد وفي العرس وفي وقت قدوم الغائب  
 ووقت الوليمة والعقيقة وعند ولادة الولد وعند ختانه وعند  
 حفظ القرآن انتهى في السر الكبير لا امام محمد رحمه الله  
 عن ابن مالك رضي الله عنه انه دخل على اخيه البراء بن مالك  
 رحمه الله عليهما وهو كان يتغنى ويغني بطاهر جبهة ويقولون يا  
 للانس ان تغني اذا كان يسمع ويونس غيره ومن الناس  
 من يقول للباس به في الاعراس والوليمة الا ترى انه  
 للباس بضرب الدفوف في الاعراس والوليمة والتمكان  
 ذلك نوع هو وانما لم يكن به للباس لان في ذلك اظهار الكفا  
 واظهاره وبه اخبرنا صاحب الشرح حيث قال اعلنوا النكاح ونه بال  
 وكذلك التغنى في البديع الحنفية ايضا ان المعنى اذا  
 جمع الناس عليه بقصد صوته ردت شهادته وان كان  
 فعل لدفع الجشنة عن نفسه وعن غيره لم يسقط عدالة  
 لان ذلك مما يوجب به لانه علل حرمة مجاورته اللهم ومباشرة

منكرات الشرع لان ذاته حرام فان سماع صوت الحسن  
 مباح الاصل وانما حرم لعارض استئثاره للامور الفحش  
 فاذا انتفى العارض بقى على اصل الاباحة وفي البيع  
 ايضا السماع جائز لانه برت الثياب وفي المحرمات  
 الثامن عشر من كتاب الكرايم والاحتكام وذكر في  
 في السيرة الكبرى عن انس بن مالك رضي الله عنه اذا دخل  
 على اخيه البراء بن مالك رضي الله عنه وهو كان يتعني قوله  
 وهو يتعني بظاهرة حجة لابس الانسان ان يتعني اذا كان  
 تيب مع ويوشى غيبه من الناس من يقول لا باس  
 يضرب الدفوف في دواخر من والوليمة والكان ذلك  
 لبيع لهو وانما لم يكن به لا باس لان في ذلك اضرار النجاس  
 واضلانه وبه امر صاحب الشرع حيث قال ولما بنوا الكناح  
 ولو بالدفوف وكذلك التغبى ومنهم من قال اذا كان تقي  
 نظم القوم في ليصير ففج اللسان لا باس به وقد مر من قال  
 اذا كان به فاستغنى لدفع الحوشة عن نفسه فلا باس

وبه اخذ شمس الانبياء الحسيني رحمه الله عليه وان المكر وعبد  
 هذا القائل ما يكون على سبيل اللب لا في حصول رقة قلوب  
 عباد الخيرية وذكر في الفتاوى العنانية  
 ابو يوسف عن الثعني بن كحور قال يجوز وعبد محمد رحمه الله عليه  
 وفي الفتاوى قال ضرب الدف في النكاح اعلانا للشبهة  
 سنة لقوله صلى الله عليه وسلم اعلنوا النكاح واد  
 بالدف وعليه الفتوى وذكر في المناهج ان قال  
 استماع الثعني عن الزونية والجاهلية المحلولة في  
 الحنابلة شرح تصوير الامام في فصل النكاح  
 من العنانية ما الثعني ان دفع الوشاة فلا بأس عند  
 صحيح الثعني وغيره قال وادنية موعظة وعلمته فبانه اتفاقا وتسم  
 من اوجه طلقا منه من كرية اطلاق انتهى في الفتاوى  
 انه يلحق واختلفوا في الثعني المحرر منهم من قال لا  
 ان الثعني ليس بقيد فيهم القوا في الفضايلة منهم من قال  
 يجوز الثعني انهم لا يحسنون ان يكون رده ولا يكون

سبيل الله واليه مال السخري رحمة الله عليه  
**الفتاوى البوخر الكبري** وحى واعلم ان الفتوى  
لاستماع الغير وايضا حرفة مرام عند العامة ومنهم من جوزه  
في العرس والوايمه وقيل اذا كان تخفي المستفيد لفظ الانافه  
وايمه فيضج اللسان لا باس به الا الفتوى الاستماع لفظ الانافه  
وبه اخذ شمس الاميه لما روي عن ابيه السني به البراءة رضي الله  
ذلك والحكمه وعلى قوله ما يكون على سبيل الله ومن المستخرج  
من قال كل ذلك كبره وبه اخذ شيخ الاسلام **وقوله الضا**  
**المعيب** الشطرنج والحمام وسماع الغناء والترص شعر الذي  
ليس بهجو ولا تشيب بامرأة سفينة وسماع الديف ليس بحرام  
لاكن المواطاة عليهما قد يحرم المروءة **في الفتاوى**  
**البيان** ان عثمان رضي الله عنه كانت عنده جارية  
تغنيان فلما كان وقت السحر قال امسك اذ وقت الاستغفار  
**في الوسيط** سماع الغناء وسباح لان ما جاز لغير المحن  
ما جاز للمحن الا ان يتخذ عادة فيقبح في المروءة **في الذخيرة**

من الحضرات في كتاب الشهادة الغني الاستماع الغير مكرره  
 عن بعض المشايخ ومنهم من جوزه في العرس والوليمة ومنهم  
 من قال لا بأس في الاعياد في التذكرة الحمدونية  
 ابن ابا حنيفة وسفيان الثوري سبلا عن الغار فقال ليس من  
 الكبار ولا من الصغار وحكي ابن فتيه وخبره عن ابي حنيفة انه كان له  
 جارية اسمها عرو وكان كل ليلة يتغني بشعر مشعر ارضا عوفى واتي  
 فتي ارضا عوفى ليوم كريمة وشدا وتقرى الى اخر الابيات فلما  
 سخن جاره الذي اسمها عرو فتي سخن الامير سبج فليس عما سمع  
 وتوجه الى الامير وتشفع له فلما خالصة الامير فخرج من الامام قال  
 الامام اصغاك يا فتي قال بن حنيفة فلما دخل بيته خرم ان لا  
 يتغني خيا من الامام قال اصنع ما كنت تصنع واسني بعناك  
 في فتح القدير للامام ابن الهمام من باب

من لا يقبل شهادة ولا ناحية ولا معنية هذا لفظ القدوري  
 فاطلق ثم قال بعد ذلك ولا من يعني للناس فورد انه مكررا يعلم ذلك  
 مما ذكر من قوله معنية والوجه ان اسم معنية ومعني انما هو في العرف  
 خلاصة فانية فتح القدير فتاوى  
 معنية زكيت في حنيفة من كبر  
 عن ابن جاك انه ورث تغني ابيته كانه  
 سبحة كروان وحيث ان مال سبحة كروان  
 حتى سبحة كروان وحيث ان مال سبحة كروان  
 مكرهاض منسكت

من كان الغنا حرة التي ليست به المال المأثري اذا قلنا برفعة  
 او ما ضاعه يقال معن كما يقال ضابطا وادفا لفظ المذكور هنا  
 يراو به ذلك غير ان بعض المفسرين يروى فوق لفظ الحديث وهو قوله  
 مسبب الى الله عليه وسلم عن الله تعالى . وعن الله المعنيات  
 ومعلوم ان ذلك بوصف التقني لا بوصف الالوهة ولا للتقني مع  
 الالوهة لان الحكم المرتب على المشتق انما يفيد ان وصف الالوهة  
 هو العلة فقط لا مع زيادة اخرى لغم هو من المرأة فحش لرفع  
 صوتها وسو حرام ونصوا على ان التقني لله او لجمع المال حرام  
 باضافه ومثل هذه العظة الناجحة صار اسمها لما جعلت التباينة  
 بالنسبة من كانه قال لا يثقل شهادة من اتخذ التقني صناعة  
 لياكل بها ولم يكن ذلك صناعة وكذا علق في الكتاب بانه  
 يجمع الناس على ارتكاب كيسة وفي النهاية ان الغنا في  
 حقه مطلقا حرام لرفع صوتين وسو حرام ولذا اطلق في  
 قوله معنية وتفيد في غناء الرجال بقوله لغني الناس ولا ينفق  
 ان قوله من لغني الناس لا يخص في غناء الرجال لان من

يطلق على الموت خاصة فضلاً عن الرجال والنساء معاً وكون  
 حلتها وقفت بتذكر الضمير في قوله لعني بالياء من تحت الجواب  
 خصوصية بالرجال لما عرفت انه يجوز في ضمير مراعاة المعنى  
 ومراعاة اللفظ ومراعاة النطق اولى والكان المعنى على التام  
 فكيف اذا كان المعنى اعم من الموت والذكر فان قلت  
 تعليل المصباح جمع الناس على كبيرة يقتضي ان التعنى مطلقاً  
 حرام وان كان مفاده بالذات ان الاستماع كبيرة لانهم  
 انما يحتمون على الاستماع بالذات ان يكون الاستماع  
 محرماً ليس الا بحركة المسموع وليس كذلك فانه اذا تعنى  
 بحيث لا يسمع غيره بل ينفذ فيه دفع عنه الوحشة لا يكره قبل  
 لا يكره اذا فعله لتفديده نظم القوافي وليصير فصيح اللسان  
 ولا يستماع الناس اذا كان في العرس والوليمة كان  
 فيه نوع اللهو بالنص في العرس فالجواب ان في التعنى لا يستماع  
 لفظه لدفع الوحشة خلافاً بين المشايخ منهم من قال  
 لا يكره انما يكره ما كان على سبيل اللهو احتجاً لما روى



عن انس ابن مالك رضي الله عنه انه دخل على اخيه البراء  
بن مالك وكان من زنا الضحانة كان يغني وبه اخذ شمس الامة  
الخرشي ومن المشايخ من كره ذلك وبه اخذ شيخ الاسلام  
ويحل حديث البراء بن مالك انه كان ينشد الاشعار المباحة  
التي فيها ذكر الحكم والمواعظ فان لفظ الغنا هو كما يطلق  
على المعروف يطلق على غيره قال مسلم بن عبد الله

عليه وسلم من لم يغن بالقرآن فليس منا والنشأ المباح  
من الاشعار لا بأس به ومن المباح ان يكون فيه سفة  
مرأة مرسلة بخلاف ما اذا كانت تعنيها حسنة واذا كان كذلك  
فجار ان يكون المصفاي لان تعميم المنع كشيخ الاسلام انا  
عرفنا من هذا ان التقني المحرم هو ما كان في اللفظ مالايل  
المرأة المعينة المحسنة ووصف الخمر الخبيث الذي يارب يات  
والجائزات والهي لم يسم او ذكي اذا اراد المتكلم مجازا

لا اذا اراد النشأ الشعر لا شتمها ولا يعلم فصاحة ولا لغة  
في كتاب البيان سوى اصحابنا من سماع الغناء

من الرجال والمراة وان ضمت الحرة لميت بعورة كوجيبها

٩٣  
فتوى امامين الدين  
رضي الله عنه ما اجمعت  
عنا مع الآلات والتميز

**في الفتاوى القوا عد استفتى الامام عمن الدين**

عن سماع صنع في زماننا مع الآلات فاجاب عنه فقال انه سباح  
ومن كان عنده هو سباح كعشق زوجة وامته فسماعه

لا بأس به نقله محمد جمال الصديقي الحنفي رضي الله عنه في رسالته

**وفيه ايضا** ذكر الخطيب البغدادي انه سئل رجال عن

السماع فقال ادركت اهل العلم بليدنا لا يتكروا الفناء

ولا يعتقدون ولا ينكروا الاجال ما بسنة او عامي غلظ الطبع

**وفيه ايضا** كذا نقل الامام حجة الاسلام والاستاذ ابو

منصور والفعال سرورزي عنه واما الامام الشافعي فنقل حجة

الاسلام ليس تحريم الفنا من مذنب بل مذنبه اباحة السماع

بالدف ولو كان فيه بلاء **وفيه ايضا** واما الامام احمد

ابن حنبل فقال ابو الوفاء بن عقيل في كتاب السمع بالفضول انه

سمع النعا عن ابنه صالح وكذا ذكر الحافظ محمد بن علي بن مقلد

مذنبه كذا في التذكرة الحمدونية والاحياء

وفي الواضع الالمام في تكفير من يحرم السماع  
وفي انكار سماع الغناء وسماع ضرب الدف والاصوات الخفية  
مخالفة السنة ومخالفة السنة وخبرها الكفر والاعراض عنه والافتقار  
عنه فسق في الوضوء وفي الالوارفة الشافعي الغناء والرقص  
وسماع الدف والتمكان فيه جلاجل للنس بحرام واما الامام الشافعي  
فقال حجة الاسلام ليس التحريم من يذمه بل يذمه ائمة السماع  
بالدف ولو كان فيه جلاجل في شرح الكبير المسب  
يتبين الحقائق وان الشد شعرا فيه وعظ وصحة فهو جاز لا نقاش  
ومن الناس من اباح السماع مطلقا في الفتاوى  
ابي الليث ان ضرب الدف في غير العرس مختلف فيه  
قال بعضهم كرهه وقال بعضهم لا يكرهه وتجب جماعة الى اباحته  
ضرب الدف في العرس وقيدوه بالغائب وكل من رآه  
في خزانة الدرر ايات النما يشرح الهداية التعمي للهو  
معصية وفي شرح المتفق زدن خزانة مير ودف وطبل برا  
بان في احوالهم غير غرض شرعي حرام في حاشية ورو

والقيد في الرضا به نفى ما عداه في الكافي في باب منه التخصيص  
في الروايات بدل على نفى ما عداه أي نفى الحكم فيما عداه انتهى  
عافية فعلى هذا حرمة التقضي وغيره يكون مقيدة باللهو فما يكون غير اللهو  
بل لغرض الدين كما في العرس والوليمة واستعداد الغزاة  
والقافلة والحصول رقة قلوب عباد المصنعة عند الله لا يكون  
حراما على مذاهب الحنفية في الاستماع ان السماع يحصل  
به رقة القلب والخشوع وإثارة الشوق إلى لقاء الله تعالى  
من سخطه وغدا به والمقضي إلى ذلك قرينة فاذا كان حال السماع  
كذا فكيف يكون فيه شائبة اللهو والهواء في العوارف  
والسمع لينجلب الرحمة من الله الكريم روى ابن اسلم  
قال قراءة إلى ابن كعب عن رسول الله صلعم فرقوا فقال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتمدوا الدعاء عند الرقة  
فانه رحمة من الله تعالى انتهى ما فيه فما ورد في الحرمة من  
المطلق محمول على المقيد على قضيه حمل المطلق على المقيد كذا  
سمع من العلماء المحققين ص سوال الكرسي كويدر كتب نقية

چنانکه روایات اباحت غذا مندرج اند همچنان روایات حرمت  
 آن نیز مندرج پس دلایل حل و حرمت مناسبتی شدند و بر  
 اصول و رساوی دلایل حل و حرمت ترجیح است جواب کتابی  
 دلایل در ما نحن فیه غیر مسلم است چه دلایل حل که احادیث  
 صحاح قوی در رجحان اند و دلایل حرمت اقوال قیاسی فقها  
 بالاض کتاب مسند ضعیف و مرجوح است و در اینصورت  
 و ما نحن فیه رجحانست بر جمیع می باشد قد ذکر العالم الفقیه المعتمدین فیما  
 الخلفیة ابن العالمی رساله استمات التمسک باقوی الدلائل  
 محمد استلاف المسائل ان یزحج روایة الحرمة علی روایة  
 الاباحة اذا کان دلیل الحرمة و الاباحة متساوین اما اذا  
 ثبت الاباحة بالاحادیث الصحیحة و الحرمة بالدلائل الضعیفة  
 فینجب اعتقاد الاباحة و یرجح الاباحة علی الحرمة الح و افهم  
 آنکه جمال محمد صدیقی المحدث قدس سره در بیان حرمت توکم  
 گفته که از روایت فتح القدیر و غیره که در صدر مرقوم  
 گردیده ثبوت رسید که تعنی برای اهلوی جامع مال حرام

بلا خلاف پس اجتماع غذا از قوادین و غیره له عرف برای جمیع  
 کزیدن مال میسر آیند نیز حرام خواهد بود زیرا که مرجع اختلاف  
 حلت و حرمت یعنی حال معنی نیست یعنی نفی را پیشه و وجه  
 خود گردانیدن کسیتی که سر آید تا که چیزی پیشتر نگیرد یا سقر  
 نکند و حق معنی حرام است و بارتکاب آن سقوط العدا و مردود  
 میگردد فقط نه صوت او فی نفسه حرام است و نه اجتماع صوت او  
 دیگری را و آنچه وی را بلا شرط اجرت بطور انعام و صلح حاصل  
 گردد و نیز حرام نیست و قطعی آن در شرع بسیار است مثلاً حرامت  
 یعنی شایع کشیدن فعلی است مسنون و بجا نیست چون آبپاش  
 و معاش گردانیدن آنرا و اجرت آن خوردن حجام را  
 حرام است بالاتفاق که ردی صا مشکوة عن محضه انه استبان  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اجرت الحجام فمنها فلم  
 یضرب لیسانه حتی قال اعلفه ناضحک و اطعمه ثقیلک و ابن  
 مالک و الرمذی و الجوزی و ابن ماجه لیکن در حق صحیحین  
 شایع حرام است و نه دادن اجرت حجام و همچنین حال سقری

۶۵  
 انعام و صلح معنی را  
 بلا شرط بعد از حرام  
 نیست و معنی شرط همین  
 که سر آید یا پیشتر  
 نکند و یا پیشتر نگیرد

و مؤذن و معلم قرآن است پس در شنیدن غنا از قوال و غیره و  
 دادن چیزی بآنها بطور العام و صلح محذوری نیست در شریعت  
 بموجب روایات مفضل ذیل **فی منیة المطرب** ان المطرب  
 اذا اخذ المال من غیر شرط فهو حلال **فی الذخيرة**  
 ان الذی یأخذ المعنی و القوال کمره و الفتوی علی ما قدمناه  
 من التفرقة بین الشرط و عدمه **فی الفقاوی قاضیان**  
 الرسل اذا کان منظر باسغیا ان اعطی غیر شرط قالوا  
 یباح له ذلك **فی السراجة المطرب** یاخذ المال  
 بغير شرط کان حلالاً له ذانی باب الکسب من الترامه  
**وفیه ایضاً المغنی** اذا اقتضت دینها من کسبها اجبر  
 الطالب علی الاخذ **فصل ثانی** در روایات اباحت غنا

۴۴  
 فصل ثانی در روایات  
 اباحت غنا از کتب  
 امامیه

از کتب امامیه هر چند از احادیث و اخبار و آثار و روایات  
 فقیه مذکوره اباحت سماع غنا انچنان ثابت گردیده که احد  
 را از علمای اهل سنت هیچ جای عذر و انکار باقی نیست  
 اما علی مامو المشهور موطنة بمعنی باقیست که در مذنب شیخ

حرمت غنای مطلق مستحق علیه بوده باشد لیکن عند تحقیق از کلام  
 محققین علمای امامیه چنان استفاد میسر گردد که حقیقت جالی  
 خلاف مابودن مشهور است یعنی در مذیب ایشان نیز در عیدین  
 و اعراس و غیره اوقات سرور و مباح غنای مجرور از سایر  
 و ملای جایز است حتی که در قرآن و اذکار و مراسمی که شستن  
 و بعضی باستحباب آن قایل شده اند و از جمله خرافات نیز  
 باباحت دف و طبل غزاة بعضی ایشان رفته اند و  
 غالباً ادای خطب و اذکار بر منابر در آهنگ موسیقی  
 و غنای صاف و صریح در مراسمی و نواختن نوبت و دف  
 و نعل و تاس و غیره در مجالس عزای ائمه معصومین  
 علی نبیا و علیهم الصلواة والسلام بنا بر همان اباحت تحقیق بوده  
 باشند و الا تجویز و ترویج احرام در چنین محافل حسنه خلا  
 عقل و نقل است اندر اینحال مسئله غنائز و امامیه نیز مختلف  
 میباشد چنانکه نزد اهل سنت پس نظر باصول فریقین بر  
 این فاسق و سخیل آن کافر نخواهد بود و لهذا برای تصدیق



کلام مذکور عبارت تبصره کتاب توفیر المستبصرین که آلیف  
 مرزا امان بنیک مجتهد شیعی است و نقل احادیث و روایات  
 و مخصوصاً نام کتب تبصره و سایر در آن مندرج است  
 بحد و بی تمام منقول و یکروزه و بعد از علی و ائمه  
 معصومه هرگاه داشتی که گریستن به جناب عید الشهدا علیه  
 السلام توانی عظیم دارد و هم معلوم است حرمت غنائی  
 فی الجمله بطریق اخبار مستفیضه بلکه متواتره و اجماع فرقه  
 حقه چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی و محمد ابن ادریس و جمال الدین  
 و الدین حسن ابن مطهر حلی و غیر ایشان تصریح آن فرموده  
 بلکه حرمت غنائی الجمله از ضروریات مذمت شیعه است  
 پس شیعیان حضرت امیر را باید که از آن اجتناب  
 و دوری نمایند چه غنا مورث اتفاق و شیعیان آن  
 بری اندازان بواسطه آنکه آن صفت مخالفان است بحاج  
 بابویه در کتاب فصول از حضرت امام جعفر صادق  
 علیه السلام روایت کرده است که فرمود غنائی است

۴۰  
 نقل عبارت از  
 توفیر المستبصرین  
 آلیف مرزا امان بنیک  
 شیعی است

تفاق است و لیکن بدانکه گفته اند که حرمت آن در بر جاییه است  
نرسینیم است مگر همانجا که جناب شارع مخصوص در اینجا  
منع فرموده باشد مثل و از اینجا است که غنا و چند بابی  
است چنانچه الشاهد تعالی آن مواضع جملا مذکور خواهد شد  
ولیکن چون فرض مهم درین رساله ذکر مرآتیه حضرات است  
ازین جهت اولاً ذکر آن می پردازم پس بدانکه چون اخبار  
مخصوصه و حرمت مرآتیه حضرات ائمه ع در غنا و کتب  
ند اوله یافته نمیشود ازین جهت قایل بجواز حرمتیه کذا می  
نگوید که هرگاه مقصود از مرآتیه کرب باشد نه تلذذ و که بعضی  
سیله سازی نمایند باید که مرآتیه حضرات ع در غنا هم  
ستغنی باشد بحد وجه اما اولاً پس بحکم آنکه اجماع بر حرمت  
اسطفا به ثبوت نمیشود و حرمت آن در غیر ما نحن فیه  
تخصیص حرمت غنا در ما نحن فیه نمی باشد بلکه کلام مقدس  
در مبایعه رحمة الله علیه مجمع الفوائد دلالت میکند بر اینکه  
در مرآتیه در زمانه او بلکه در زمان پیش از او

۹۰  
اجماع بر حرمت غنا  
اسطفا به ثبوت  
و حرمت آن در غیر  
ما نحن فیه مقتضی  
حرمت غنا درین  
فیه نیست

گوید از جمله ممالا خلاص فیه بوده باشند قنابل و قریب بان است  
 کلام مولانا یوسف بن علی البحرانی در شرح اسناد و شرح ارشاد  
 و ایضا موعود مطلوب است کلام و من علیان در مجالس اخبار  
 و ایضا معاصد مرام است کلام صاحب رساله صراط النجات  
 که انرا منسوب بکتاب مولانا محمد باقر مجلسی نمایند چنانچه  
 انشاء الله تعالی عیال بر این بزرگواران مذکور خواهد شد و ثانیاً  
 بواسطه عدم صحت اجزاء در حرمت مطلق غایب آنکه صریح  
 نیستند در حرام بودن غما مطلقاً بلکه در اکثر اخبار تجویز  
 شده آن و ادقار در غما شده بلکه دلالت میکنند بر استحباب  
 آن در قرآن بجهت ورود روایات بر جواز حسن صوت  
 و تحریر و ترجیح بلکه استحباب آن و ظاهر آن است که چیزی  
 از اینها بدون غمایافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت  
 مستفاد میشود و بکذا فی الکفایه لا خلاف عند باقی تحریم الغما  
 فی الجملة و الاخبار الدالة علیه متفاوتة و صرح المحقق و جماعه  
 بمن تاضح بحریم الغما و لو کان فی الله ان لکن غیر واحد

من الاخبار يدل على جواز بل استحبابه في القرآن بناء على  
 دلالة الروايات على جواز حسن الصوت والتخزين والرجوع  
 في القرآن بل استحبابه والظاهر ان شيئا منها لا يوجد  
 انما على ما استفيد من كلام اهل اللغة وفصلناه في بعض  
 بالجملة ظاهر است که سطلق محمول بر مقتديا باشد و همچنين عام بر  
 خاص پس هر جا که حرمت غنا و ارد شده است محمول باشد  
 نیز صورتی که در غیر قرآن و اذکار باشد و در اینها فاعل و اما  
 آنچه در جمله از اخبار مذکورست غنا در قرآن و ارد شده پس مراد  
 از آن خواندن قرآن است بر سبیل لهو لعب بخو که فاعل میگرد  
 در غنای خود و موبد ان معنی است حدیث عبد الله بن سنان  
 را ایضا مذکور در اخبار الغنا است و ظاهر است که مفرد معروف باللام  
 دلالت بر عموم نمیکند بنا بر تصریح اهل لغت و عموم ان  
 مستبط نمیشود مگر جایی که قرینه بر اراده خاص نباشد و اراده  
 بعضی از افراد بدو ن تعیین منافی غرض افتاده است و هم منافی  
 سیاق بیان و حکمت و ترجیح بلا مرجح پس لابد و ضرور شد

۴۹  
 آنچه در اخبار مذکورست غنا در قرآن  
 و ارد شده مراد از آن  
 خواندن قرآن بر سبیل  
 لهو لعب است

که محمول بر استغراق و محمول باشد و نه العیس که لکن زیر اکتشاف  
 و ذایع در آن زبان غنا بر سبیل لهو و لعب بوده باشد که کثیر کان  
 و غیر آن غنائی نمودند در مجالس اهل نجو و عمل و عجمی و تکلم باطل  
 و شنوایان مردان پس حمل سفر و بر افراد که شائع در آن  
 زمان بود و بعد نخواهد بود و ناصر آئینی است حدیث عبدالله  
 بن جعفر خمری در قرب الاسناد از علی ابن جعفر و بعضی از  
 اعلام فرموده اند که در روایت که لمحق با حدیث صحاح باشد  
 قال سالت عن الغناء فی الفطر و الاضحی قال لا بأس بالمتعین  
 فانما یمنع من الغناء فی الفطر و الاضحی قال لا بأس بالمتعین  
 سوال نمودند از غناء و تحسید فطر و اضحی و هیچ کس نگوید  
 آن حضرت فرمودند که باکی نیست با آن اما آنرا که در میان  
 بان نکند سوائف گوید ممکن نیست که در روز عید و غیره و فطر  
 و عمل عبادی و اسئال آنها آن باشد که غناء را در کار و غیره باشد  
 که موجب یاد الهی است چنانچه مفاد بعضی احادیث دیگر است  
 فاعل و الاحرام خواهد بود و قسم موید ما است

قول امام کاظم  
 علیه السلام در جواب  
 غناء و تحسید  
 در میان آنهاست

حدیث ابی بصیر از جناب جعفر صادق علیه السلام قال علیه السلام  
 اعجبوا لمغنیة التي تزف العرائس لمیس به باس لمست بالتي خيل  
 عليها البرجال چه این حدیث نیز دلالت میکند بر اینکه نشاء منعم  
 از غنا دخول برجال است بر لعا و هم استعاره دارد و با اینکه نشاء  
 منعم در غنا بعضی از امور محرمه است که مستقرن بان میباشد یا نشاء  
 محرمه مثل آلات و غیره و ایضا اخبار داله بر منع غنا جمله از  
 اخبار استعاره باین دارد که لعا باطل است و صدق لعا  
 در قرآن و دعوات و اذکار و اشعار با و از پاکیزه غیر ظاهر  
 است پس منع آن من حیث الآلات باشد فمائل پس حشر  
 در غنا حرام نباشد بواسطه اینکه از جمله اذکار است بلکه افضل  
 است از آنها و باین نحو جمیع من الاخبار میشود و الاطراح اخبار  
 لازم میاید و حمل بر لقیه دلیل ندارد بواسطه اینکه در اخبار  
 نیست غنا علی الظاهر کما فهمه بعض الاعلام نحو مستعارف  
 در زمان نبی امیه وارد شده و الا اخبار در مدح او نیز  
 وارد می شدند و نهال پس کذاک فثبت المطلوب فمائل

قول امام جعفر صادق  
 علیه السلام اعجبوا لمغنیة التي  
 تزف العرائس لمیس به باس

و اینها سوید مطلوب است حدیث ثواب الاعمال چنانچه گذشت  
 چه اشعاری باین دارد که بدون غنائم بخواند بواسطه اینکه حضرت  
 فرمودند بطوریکه بخوانی بخوان والا فرمودن چه فایده داشت  
 قائل و اگر ازین تنزل نمایم و بگویم که حدیث مفید مدعاست  
 پس احادیث دیگر که در آنها تجویز قرآن و اذکار در غنا شده  
 سوید مطلوب باشد چنانچه از کلام رئیس المحدثین محمد بن بابویه  
 در کتاب فقهه هم ظاهر شود که غنا در قرآن و اذکار مضایقه  
 ندارد و غنا محرم همانست که در لهو و باطل باشد چنانچه تصریح  
 همین است در روضه المتقین است آنرا مولانا محمد تقی رحمه الله علیه در روضه المتقین و  
 دانستی که ذکر نمودن مصایب حضرات از جمله اذکار مطلوبه  
 است بلکه بهتر از آنها پس غنا در آن هم جایز باشد قائل قال  
 محمد بن بابویه فی الفقهیه سال رجل علی بن الحسین عن شریح جریه  
 لها صوت فقال ما علیک لو اشتتریتها فذكرک تک الحینه قال  
 مولانا المجلسی فی الشرح ای تذکرک ان فی الحینه اصوات حسیه  
 او قفر القرآن والذکر و امثالها نماید که الله الحینه و یظهر المصنف

قول محمد بن بابویه در کتاب  
 فقهه است غنا در قرآن  
 و اذکار مضایقه ندارد  
 و غنا محرم همانست که  
 در لهو و باطل باشد  
 همین است در روضه المتقین

در کتاب مذکور حدیث از  
 امام زین العابدین  
 نقل میکند که خریدن  
 معینه درست است

ان سوال نه لایسی غنا و انما الغناء المحرم ما كان في باطل  
 و لیس فی العرف انتہی کلامه رفع فی الاخره مقام و جواب مولانا  
 خراسانی علیه الرحمۃ ذکر کفایه بعد از نقل عبارت مولانا طبرسی  
 در جمیع البیان فرموده کہ این عبارت دلالت میکند کہ  
 نحسین صوت و آواز در قرآن و لغتی و در آن سنت باشد  
 و خلاف این میان قدما معروف نباشد و کلام سید مرتضی  
 و در غرر و در خالی از اشعار سی و اضحی باین نذر و انتہی ایضا  
 مخفی و مستتر نمایند کہ از تفسیر جناب مولانا محمد تقی عبارت جناب  
 صدوق را چنان ظاهر میشود کہ اگر بد غنا در قرآن و اذکار  
 باشد پس مضائقه ندارد و غنا محرم همانست کہ در باطل  
 و سمویذایمغنی است عرف یعنی در عرف نمیشود کونیکسی را  
 کہ قرآن و در غنا میخوانند کہ غنا میکند بلکه میگوید کہ قرآن  
 میخوانند هر چند در قرآن غنائیت و همچنین است حال  
 مرانی چنانچه صاحب نهج السداد تصریح بان نموده غنای  
 کلام او انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد موافق گوید مخفی نماید



که بهترین چیزهای که موجب یاد آخرت است و باعث بهشت  
 گریه امام مظلومست روحی له الفداء پس این حدیث دلالت واضح  
 دارد و بر اینست که مرثیه آنحضرت در غنا جایز است و ضرر ندارد  
 و حدیثی که دلالت صریح بر حرمت مرثیه در غنا کند در کتب  
 اربعه مثل کافی و من لایحقره الفقیه و تهذیب و استبصار  
 و غیره کتب اخبار یافته نمیشود  
 و غیر اینها از کتب اخبار مستداوله مثل وافیه و ثواب الاعمال  
 و عقاب الاعمال و فضائل یافته نمیشود بلکه حدیث ثواب الاعمال  
 فی الجملة اشعاری بجز از مرثیه در غنا وارد و همچنین در جملة از  
 اخبار وارد شده است که قرآن را بطن عرب بخوبی میدانند و  
 کسید بن ابله نسق و اهل کتابین را از آنجمله است در کافی  
 در قوی از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر  
 صادق ع از حضرت رسول خدا و روایت حدیقه بمالی  
 از آنحضرت بم چنانچه شج طرسید در مجموع البیان نقل نموده  
 است مخفی نیست که نغمه عرب و اصوات ایشان عین غنا  
 چنانچه در بعضی از کتب بان تصریح نموده اند و ازین قبیل اخبار

دیگر هم وارد شده اند چنانچه بعضی از آنها مذکور شد و بعضی  
 از آنها خواهد آمد و علاوه بر آن مولانا احمد اردبیلی علیه الرحمة  
 در شرح ارشاد سفیر مایند که اگر اجماع در حرمت غنا نمیشود  
 پس جزم بحرمت آن نمیتوان کرد چه اخبار در زمرام یودن  
 آن ضعیف اند مولف گوید ظاهر ادین شکی نیست که از اخبار  
 عموم حرمت غنا مفهوم نمیشود بلکه در عروسی و جدی بگویند وارد شده  
 و همچنین در قرآن و ذکر همچنین از اجماع هم حرمت مطلق  
 غنا معلوم نمیشود چنانچه مخفی نیست هرگز سید کتب علماء در ادبیه است  
 آری متیقن الحرمت غنائست که بطرز اهل کبار باشد و اما نگاه  
 بطرز ایشان نباشد بلکه در قرآن و ادب کار باشد و همچنین در پیرو  
 که وجوب یا آخرت باشد پس حرمت آن مقطوع نیست  
 چه درین باب فقرا حدیث معتبره و قویه وارد شده اند  
 و صدق بهود باطل در قرآن نیست با آنکه اخبار در  
 صورت و تحزین بسیار وارد شده اند و ظاهر آنست که آنها  
 بدون غنا یافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت مستفاد میشود

۴۵  
 از اخبار عموم حرمت غنا  
 مفهوم نمیشود بل در عروسی  
 و جدی بگویند وارد شده  
 و همچنین در قرآن  
 و از اجماع هم حرمت  
 غنا معلوم نمیشود

پس جمیع بهتر است از اطراح فتاوی و هرگاه کسی را در آنچه گفته ام  
 مشکلی بوده باشد به جوع بشرح ارباب متورع اردبیلی  
 رحمه الله و روضه المتقین و مقدس محمد تقی و کفایه مولانا  
 سید واری و بیچ السرازی علی ابن یوسف بحرانی و فاتیح  
 ملاحسن کاشانی و جمل الصالحین حسن ابن عبد البر اذ که  
 در آنها بر وجه اتم بیان شده است نماید ان شاء تعالی پاره  
 از عجاای ایشان مذکور خواهد شد و در قیام بودن تعصب و تعاند  
 کلامی نیست و قباحات آن اجماعی است و جمیع ادیان پس را که  
 خود را از ان همه اسانند با اینکه از روی حسد و عداوت  
 هر چه بخی طریقه مدبر زبان آرند انهمی کلامه بعبارة و تیر شیخ  
 مفتول در کتاب الدرر و سنن سیگوید يجوز العنا بشر و  
 فی العرس و عجیب نیست که از شروط سماع تردد اما میه  
 چیز نیست که تردد اهل سنت از مرمات غناست یعنی سماع  
 از زن حلال است و از مرد حرام چنانچه در شرح القواعد  
 که از کتب معتبره اما سیمیه میآید و سنن شروط السماع

ان يكون المنع امراه ولا يكون رجلا ولا يكون الشعر في الجامع

بإتني **فصل ثالث** در تحقیق مرامیر و معارف و ملائ

و ملاعب بدانکه در کتب فقه و حدیث جایجا تصریح یافته که

غنا اگر بسبیل اهو و ملاعبی باشد حرام است و الا حلال و نیزه میگویند

که در حدیث از اهو و لعب و غنا باشد در اینجا نشستن روا

و نامتھان از اینچنین الفاظ عموم حکم میکنند ان الملاعی

کلهما حرام و الملاعب کلهما حرام و الجلوس علیھا فسق و التلذذ

بھا کفر مع هذا و در آن حدیث اطلاق اهو و لعب و

و معروف و زمر بر بعضی چیزها آمده که فقها با بحث ان اعتراض

دارند و در بعضی چیزها اختلاف می کنند که حلال است

یا حرام و در میان اینچنین اقوال تناقض و تباین کلی است

پس بدون تحقیق این همه الفاظ لغته و عرفا و شرعا تطبیق

اجادیت و توفیق اقا و دلیل متناقضه امکانی ندارد لهذا

خویش درین خصوص اسم ترا از خویش در غنا و سماع

است زیرا که در سماع مجرور اختلاف نکرده اند مگر سماع

فصل ثالث در تحقیق مرامیر

و معارف و ملاعبی

و ملاعب

در حدیث از اهو و لعب و غنا باشد در اینجا نشستن روا

و مستعصبین از علما و نیست اختلاف علمای محققین را قدیماً  
و جدیداً مگر در ملاحی و معارف و ترا میر بنا و علمی نیا  
مبنی کرده شد تحقیقات آن بر قوانین ثلاثه پس گرجان نواز  
را که این فی زبان را بستم این تحقیقات مترجم ساخت و بیاس  
مرد مسازی را که ساز خانه را باین نواز نخت **طنشوی**

**ظهوری** درین لبان سرا افکنده غلغل سخن گوید  
کلبن نغمه بس زبان را مطرب بزم دهن کرد  
بفس را دمکش از سخن کرد ضبط نغمه اسرار پرداخت  
بصند و قن خلق از غنن ساخت رباب از مغر از آمد  
بگفتن شدش خشک از غم او پوست برتن گل در غش کسی را  
رسته از شاخ که چون فی استخوانش گشته سوراخ چو از  
دردش شود دشت دو تا چنک دو درون تارهای ناله پرد  
برو حالی بر اندازد غمزدوت بیهین دفت به آکه چون بر میدرد

پوست **قانون اول** در سنی لهو و لعب و معروف و معروف  
لغته و عرفا و اشعار این که حکم بر یک قسم در شرع مختلف است

قانون اول در سنی  
لهو و لعب و معروف و معروف  
و معروف

**الذئب** فی القاموس لها الهوا لب بازی کرد و کاهی و انها ه  
 فلک بازی کنانید او را بان بازی و تلای آلات بازی  
 که بان بار و لهو نماسد و لهت المرأة الی حدیثه لهو انست  
 و اعجبتا انس گرفت و الفت کرد بسوی حدیث وی و شکفت  
 آورد مرد آن زن را فی کله اللغات لهو بازی کردن و بختن  
 از خیر و بازی و زن و فرزند و چیزی که از عمل خیر باز دارد قوله  
 تعالی لو اردنا ان نخذ لهو یعنی ولد و امرأة **اللعب**  
 فی القاموس لعب کسمع لعباً و لعباً و لعباً و لعب و تلعب  
 و تلعب بازی کرد و صد جد لعوبته بالضم بازیچه و ملعب جای  
 بازی و ملاعب الریح مدارج مدارج باد فی کثر اللغات  
 لعب بازی منه قوله تعالی و اذارا و التجارة و الهو الضم  
 کذا فی الصراح **المغازف** برای معجمه تلای است یعنی آلات  
 الجوب مع غزف یا مغزف بکسر سیم و سکون غین و غزف و غزف  
 در اصل آواز حسن است و جرسی که شنیده میشود در باغ  
 بشت و معبخی آواز باد نیز آمده کذا فی القاموس

**المرمار** مشتق است از مخمر فی الفاموس مرمر مرمره مرمره  
 و مرمره تر مرمره الفاحش فی راز امره زن فی لواز زمار که شد ادنی  
 لواز زمار درین معنی کم آمده کار بود و زماره لکنایه یعنی تے  
 لواز لیت مرمره و او و چیزیکه از زبور با و از خوش میخواندند  
 و انواع دعا جمع مرمار و مرمره و زماره بتشدید میهم  
 همچنین است یعنی مانند مرمار معبسی مایه مرمره این بود معبسی  
 الفاظ مذکوره لغته اما عرفا نفس الهی و لعب بود و در معبسی  
 بازی مشهور اند لیکن محققین در هر دو فسرتهای فوق بنموده  
 و آن است که چیزی که بار کتاب آن غایتی مقصود باشد  
 مانند آنس خاطر و تفریح طبع و شیطا دل بدان غالباً  
 اطلاقی بود بر آن میگویند چنانچه طیور و گنجینه و شطرنج  
 و نرد و غیره که اکثر در ایام جوانی به بازی این چیزها  
 مسایل و غنبت میباشد و در حدیث آمده است اما قوم حصی  
 فی الله معبسی غنا آمده است چه غایت آن تیرت شیطا خاطر  
 میباشد و چیزی که در روایاتی ملحوظ نباشد و غیر مقصود

بدان شغل نمایند از العجب گویند چنانچه لعبت و قصه و نقل  
 ۱۰ وضع و اسکال مختلفه که بچکان و نابالغان در ایام صبا و خستار  
 باین چیزها رغبت ینمایند و در شرح شریف برای اهل  
 و لعب بهر دو معنی مفصله صدر حکم و احدیت بل حکم  
 هر یک ششم بحیثیت و اعتبار و لحاظ غایت دینی و دنیوی  
 مختلف است همه ملاسی و ملاعب اعموماً حرام گفتن ناهم می نماند  
 است تفصیل حکم هر یک در قانون دوم باید شنید  
 و علی بن القیاس مزامیر و معارف در عرف عام در معنی  
 ساز و آلات غنا شهرت دارد لیکن اهل تحقیق تخصیص  
 کرده اند مزامیر را چیزی که از کلو لو اخذ شود همچون نوشابه  
 و هنرنمای و قرنای و معارف را مخصوص کرده اند  
 چیزی که از دست نوازند مانند دف و طبل و خود و سسار  
 و طبلنور و اوتار و غیره و بر آن حکم مزامیر و معارف نیز در  
 شرح حکم و احدیت علی الاطلاق همه مزامیر و معارف را  
 حرام گفتن هم جایز است و مقام است بل غنای تحقیق

فروق و میان مزامیر  
 و معارف حسب  
 اصطلاح اهل شرع



بعضی را از آن مستحب و مسنون گفته اند و بعضی را مباح  
و بعضی را حرام و در بعضی سکوت کرده اند تفصیل حکم هر یک  
در قانون سیعوم باید شنید مخفی نماند که تفصیلی که در معنی عرفی  
اهو و لعب ذکر کرده شد بعضی مفسرین بسوی آن در تفسیر  
آیات قرآنی اشارت فرموده اند چنانچه در معنی اهو که  
از کار خستیدن باز دارد و قوله تعالی است و آذروا تجارة او  
اهو افغوا اليها الا يمنية رجال لا يعلم تجارتهم ولا بيع عن ذكر الله  
و منة الحكم العاشر است از تم المقابر و در معنی لعب که  
غایت معتد به از آن مقصود نباشد قوله تعالی است انما الحیوة  
الدنیا اهو و لعب و کذا ما نده الحیوة الدنیا الا اهو و لعب  
و منة الذين اتخذوا دینهم اهو و لعبا و از آنجا که اغراض  
بحسب عزم هر یک مختلف است فعلی نسبت کنی مقصود از هم  
و نسبت دیگری اهو و لعب میباشد مثل لا سیر و شکار و  
بحسب امر سیر و افی الارض و اذا اخلتكم فاعصوا و اذا  
فعل مباح است و باین افعال نسبت به معانی دینی

و دنیوی لهو و لعب می نمایند بالجمله هر جا که در قرآن و حدیث  
مذمت لهو و لعب وارد شده بمقتضای امور آخر است بنا بر ترغیب انبیا  
آخرت بر دنیا چنانچه ای که میمیه قل ما عبد الله خیر من الله و من التیجار  
بر آن دلالت صریح دارد پس اگر غنا از امور دنیوی بشو  
حیات دنیا یا بخصوص آن لهو و لعب گفته آید از باب استیسی

قانون دوم  
اقسام طای

نمیرود و فاحظه فانه یک دفعه **قانون دوم**  
در اقسام طای و ملاعب است که اقسام طای و ملاعب بسیار است  
و در شرع برای همه انواع آن حکم واحدیت مثلاً یک

از آن قمار است که انواع آن بسیار است و نیز هر نوع اصناف تفصیل انواع قمار  
بی شمار لیکن ممنوع شرع همان یک قسم است که در آن بازی با شرط

از شرطین باشد و اگر شرط اخذ از جانب واحد باشد  
بلا شبهه جایز است چنانچه فقها در باب سباق مشروط  
نوشته اند صاحب فتاوی سراجیه فی سباق که در سباق  
نیویسند نقل کرده میاید بخور السباق فی اربعة اشیا  
فی المحفف یعنی البعیر و فی الحافر یعنی الفرس و فی النضل

یعنی الرمی و فی المشی یعنی العدد و انما يجوز اذا كان البذل  
معلوماً من جانب واحد بان يقول احدهما لا خزان سبقتك  
فلی كذا و ان سبقتی فلا شیء لك و ان كان البذل من الجانبین  
فلا يجوز الا ان يكون بينهما ثلث و الشرط انه لو سبقتهما اعطاه  
و ان سبقاه لم يعطهما شیءاً و المراد من الجواز هو المحل <sup>الطبی</sup> و  
لا الاستحقاق ثم المذكور فی شرح الطحاوی و ان هذا انما يجوز  
فی هذه الاشياء لا غیر قال الشيخ الامام الخواصی رحمه الله علیه  
لو وقع الاختلاف فی مسئلهین اثنتين و شرط احدهما  
لصاحبه المكان جواب المسئلة كما قلت اعطيتك كذا و المكان  
كما قلت لا اخذ منك شیءاً فهذا جائز انتهى نوع دوم است  
که در آن شرط اصلاً نباشد خواه متعلق بشخص واحد  
باشد یا اشخاص متعدد و همگی بازی کنند همچو تیر انداز  
و تفنگ اندازی و نیزه بازی و مسکالبت یعنی دو ایندن یک  
معظم با یکدیگر در شکار و معادات یعنی دو پرنده همگی بر پای خود  
و مصارعت یعنی کشتی کردن یا یکدیگر و مسطایمت یعنی

بعد گیر مزاج و خویش طبعی کردن قوی باشد یا غلبی در  
 قوی شد عاشر طاعت است که کذب نفس الامری نباشد اگر چه  
 در زعم مخاطب صورت کذب داشته باشد و در نفسی شرط  
 است که از افعال ممنوعه شرعی نباشد و همچنین بسیار ملاعب  
 که در آن نمی از شرع وارد گذشته بلکه اکثری از آن از ذات  
 قدسی صفات آن سرور صلی الله علیه و سلم  
 بوجود آمده چنانچه حکایات ملاعبت و معادات آنحضرت  
 با عالت بعد لقه علیهما السلام و مصارعت وی صلی الله  
 علیه و سلم بارگاه پهلوان کی و با ابوالاسد پهلوان عجمی  
 مشهور و مطایبت وی صلعم با سایل شتر بانیکه  
 نرا بچه شتر خواهم داد و انگار که زدنش گرفتن از بچه شتر  
 باز فغانیدند او را که هیچ شتری نیست که بچه شتر  
 نباشد و همچنان مزاج وی صلعم با زنی که هیچ پیرزن  
 نبشت ندر آید و باز شبلیه اوصاف آن زن را بخواندن قوله  
 مالی انا انشاء و ما من انشاء فجلنا من البکار اعراباً اتراباً

بیان ملاعبت که از آنحضرت  
 علیه السلام بوجود آمده

عَلَىٰ هَذَا الْقِيَاسُ تَوَرِيتُ وَحْيِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 فِي كُلِّ كَلَامٍ بِالصَّحَابَةِ فِي أَحَادِيثِ شُحَّاحِ مَرْوِيِّ وَمَنْقُولِ أَتَدْبِرُ  
 خَوَابِدِ وَرِصَاحِينَ مُسْتَدْرِكِ حَاكِمِ وَتَجْزِيعِ تَيْزِي وَابْدُو  
 ابْنِ مَابِ سَطَالَعِهِ نَمَائِدِ لَوْحِ سَيُومِ سِيرِ وَتَقْرِجِ لِسَاتِنِ  
 وَبَجَارِ وَانْبَارِ وَرِيَا حِينَ وَاسْمَاعِ عَمَادِ وَاشْعَارِ نَزْهِينِ  
 وَتَسْمِ تَبِ وَحَقِّ كَسِي كِهْ أَوْ رَا نِ وَتِ اِزْ بَا طِنِ نِيَا شُدِ بَارِ وَجِ  
 وَی لِسِبِ كَدِ وَرِ تِ وَظَلَمِ تِ طَرِبِ اِکْبَرِ اِزْ سَمَاعِ نِيَا شُدِ  
 بِسِ مَشْغُو نِ عَجَبِ اِنْفَاعِ نَبَا حِ اِکْرَامِ لُغِ صَوْمِ وَصَلَوَةِ وَخُورِ

که عجب مطلق مراد گیرند زیرا که از عجب شیان کمتر نیست که در  
مسجد بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم عایشه صدیقہ رضی الله  
عنہا را ملاحظہ کنند بنده پس هر که بگوید که عجب مطلقاً حرام است  
گویا اولیبت میکند نفس حرام را بجناب تقدیس مآب  
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و منظره ای معنی گذشت  
بالاتفاق **سوال** اگر کسی گوید که در حدیث وارد شده  
است لا عجب الا فی ثلاث الری و الفرس و ملائکة الرحل  
مع اخراية **جواب** اولاً گویم حضرت اینجا برای اتهام ثواب  
است نه برای تحریم ماسواً مذکور چنانچه قوله تعالی  
انما انت منذر صفت انداز به لفظ انما که مخصوص بر  
حضرت مفہوم نمیشود و حال آنکه حضرت حقیقی مراد نیست بل حضرت  
اضافی نسبت ایصال بشارت مراد است زیرا که آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم منذر و مبشر مبالغ و نادای  
در رسم نیز بود تا آنجا که سماع و غناء و اشعار را که در  
ملاهی و ملاعب و اخه شمار میزدیم برای مردم غلیظ الطبع تعلیم

اما سیکه از سماع عطا از حرص و هوا و جور و جفای نفسانی  
 کیسوانده بخوف و خشیت خدا البعدق و صفا مشغول میگردد  
 و سوز و گدازی و عجز و نیازی در باطن او پدید نیاید و در حق تئجین  
 کس غلبه اگر معتزین محبت کرات شرعیه نباشد برگزیده و لعب  
 نیست بل ایتم مقاصد است چه مقدمه واجب واجب باشد و با تئجین  
 و وجوب همین قسم سماع امام محمد غزالی رحمه الله علیه و راحیاء العالمین

و کیمیا سعادت و نیز مستند از العصر الزمان شیخ ابو طالب  
 مکی در قوه القلوب تصریح نموده اند و بعضی فقها و محدثین نیز بر این  
 تلقی بالقبول کرده اند لهذا واجب افتاد که در اینجا قول خیریه الاسلام  
 از کیمیا ی سعادت نقل کرده آید تا کیمیا ی حکم بر سماع

واضح گردد گفت رحمه الله علیه **باب اول** در اجتناب

سماع و بیان آنچه از وی حلالست و حرامست بدانکه این دو بجای

راستی است در دل آدمی و آن در دو همچنین پوشیده است که آتش در آتش و چنانکه

از خشم تنگ بر آتش آتش اسکارا شود و به صحرانند همچنین سماع آواز

خوش میزدون آن گویم دل را بچینانند و در وی چیزی بداند

مستحق باب اول از  
 کیمیا ی سعادت  
 که تحت مشغول شده است

در بیان آنچه که سماع  
 آدمی را بچینانند و در وی  
 چیزی بداند که از  
 اختیار آدمی نیست

بی آنکه آدمی زادر آن خستیا ری باشد و سبب آن مناسبتی  
 هست که گوهر آدمی را با عالم علوی است که آنرا عالم ارواح گویند  
 و عالم علوی حسن و جمال است و اصل حسن و جمال مناسبت  
 است و هر چه مناسبت است نمود کاری از جمال آن عالم چه  
 جمال حسن که در عالم محسوس است همه شمره حسن و جمال آن  
 عالم است پس آواز مناسبت هم شبیهی دایره از عجایب آن  
 عالم بدان سبب آگاهی در دل پیدا آرد و حرکتی و شوقی پدید  
 آرد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دل بود که آن سوره  
 بود و از عشق و شوقی که راه بدان برد خالی نبود اما چون  
 خالی بود و بجزیی مشغول آن در حرکت آید و چون آتش  
 که در درو و دمنده افروخته شود و هر گز غالب تر بر دل آتش  
 دوستی خدای نبود و سماع وی هم بود که آن آتش تیز شود  
 و هر گز در دل دوستی باطلی باشد سماع و پیر از هر  
 قائل بود و بر و حرام باشد و علماء را خلافت است در سماع که  
 حرام است یا حلال و هر که حرام گفته از اهل ظاهر بوده است



که ویرا خود صورت نسبت است که دوستی حق تعالی بحقیقت در  
 دل آدمی نرسد و آید چه وی چنین گوید که آدمی جنس خود را  
 دوست تواند داشت اما آنرا که نه از جنس وی نبود و نه هیچ  
 مانند وی ویرا دوست چون توان داشت پس دیگر  
 وی خبر عشق مخلوقی در دل صورت نه بندد و اگر عشق خالق  
 صورت بندد بنا بر خیال شبهتی باطل بود پس بدین سبب  
 گوید سماع یا از بازی بود یا از عشق مخلوقی بود و این هر دو  
 در دین مذموم بود و چون ویرا پرسند که معنی دوستی حق  
 تعالی که بر خلق واجب است چیست گوید فرمان برداری و طاعت  
 داشتن و این خطای عظیم است که این قوم را افتاده است  
 و ما در کتاب از رکن بهنجاریت این پیدا کنیم اما اینجا میگویم که حکم  
 سماع از دل باید گرفت و سماع هیچ چیز در دل نیارد  
 و نباشد بلکه آنچه در دل باشد بجهاندر هر که در دل خیر نیست  
 که در شریع تجویب و فوت آن مطلوب است چون سماع آنرا  
 زیادت کند ویرا ثواب باشد و هر که در دل باطلی است

که در شرع مذموم است و برابر سماع عذاب بود و هرگز ادل از

بزد و خالی بود لیکن بر سبیل بازی شنود و حکم طبع بدان لذت

یابد سماع ویرامیاج است پس سماع بر قسم است

از اقسام سماع قسم اول آنکه  
بعقلیت و بازی شنود  
و این قسم لهو است و حرام است

**اول** آنکه بعقلیت شنود و بر طریق بازی این کار را بعقلیت بود

و دنیا همه لهو و بازیست و این نیز از آن بود و روا نباشد که حرام

بود بدین سبب که خوش است چه خوشیها حرام نیست بلکه از آن

حرام است که در وی ضرری باشد و فسادی چه او از مرغان

و سبزه و آب روان و شگوفه و کلی خوش است حرام نیست

پس او از خوش در حق گوش چون سبزه و آب روان است

در حق چشم و چون بوی مشک در حق بینی و چون طعم خوش در حق

ذوق و چون حسیتهای نیکو در حق عقل و هر یکی را ازین

حواس نوعی لذت است چرا باید که حرام بود و دلیل برین که طلیب

در حدیثی از امام رضا علیه السلام روایت شده است  
که در مساجد و در محرابها و در مساجد و در محرابها

و بازی و نظاره حرام نیست که عایشه رضی الله عنها روایت

میکنند که روزی شبی در میان در مساجد بازی میکردند که اینان آنحضرت را

رسول صلی الله علیه و سلم گفت خواهی که بدینی کفتم خواهم عایشه صدقه را

برور بایستاد و دست پیش فرا داشت تا ز نخدان بر دست وی  
 نهاد و چند آن نظاره کردم که گفت پس نباشد چند بار گفتم و این  
 در صحیح است و ازین خبر پنج خصصت معلوم شود یکی آنکه نظاره و بازی  
 چون گاه گاه بود حرام نیست و در بازی رنگیان رقص و سرود  
 بود دیگر آنکه در مسجد میگردند سیم آنکه در خبر است که رسول صلی الله علیه  
 و سلم در آنوقت که عایشه را آنجا خبر دگفت و در تکم یابی ارفده  
 یعنی بازی مشغول شوید و این فرمان بود پس آنچه حرام بود  
 چون فرماید چهارم اینست که ابتدا کرد و عایشه را گفت خواهی  
 که پیشنی و این تقاضا باشد و نه چنان باشد که از و بک  
 نظاره طلب کردی وی خاموش بودی که روا بودی  
 که کسی گفته که خواست که او را بر بخاند که آن از بر خوبی باشد  
 پنجم آنکه خود با عایشه بایستاد ساعتی دراز تا بکه نظاره  
 و بازی کار وی نباشد بدین معلوم شود که برای موافقت <sup>کوچکان</sup>  
 و زمان تادل ایشان شاد شود چنین کار را نکردن از خلوق  
 سبک بود این فاصله بود از خوشنیتن فراهم گرفتن و پارسا

و فراموشی کردن و هم در هیچ آنکه عالیه روایت کند که من  
 کودکی بودم بعثت یبار انشی چنانکه عادت دختران بوده است  
 چند کودک دیگر نیز پیدا بندی چون رسول صلی الله علیه  
 و سلم در آمدی آن دختران باز پس گرختند رسول  
 صلی الله علیه و سلم و ایشانرا به نزدیک من فرستاد  
 تا بگوید و دختری را گفت این بعبه چیست گفت دختران  
 گفت این چیست که بر میان ایشان بسته است گفتی  
 ایشان است گفت این چیست که بر و بست گفت پروبال است  
 رسول گفت صلی الله علیه و سلم اسب را پروبال باشد  
 فت نوشتنوده که سلیمان را اسپ بود که پروبال داشت  
 و صلی الله علیه و سلم بخدمت او آمدند و او را پدید  
 آمد این برای آن روایت میکنم تا معلوم باشد که فوای  
 بدن در روی ترش داشتن و خوش شدن را از چنین کارها  
 رسم گرفتن از دین نیست خاصه با کودکان و با کسی  
 ری کنند که این باشد و از روی زشت نبود این

حدیث بعثت باری عا  
 صدیقه بحضور حضرت  
 صلی الله علیه و سلم

خبر دلیل آن است که صورت گردن رو بود که لعنت بکویان  
از چوب و خرقة باشد و صورت تمام ندارد که در دست که بان

اسب از خرقة بود عایشه رضی الله عنها روایت میکند که دو کنیز  
تر و یک سن و ف میزدند و سر و دمی گفتند روز عید بود  
رسول صلی الله علیه و سلم در آمد و بجانه بخت در روی  
دو بکر را از زجر بکویان

از جانب دیگر کرد البو بکر در آمد ویر از جبر کرد و گفت دانه  
رسول خرمارشیطان رسول گفت با البو بکر دست از ایشان  
بندار که روز عید است و ف زدن و سر و گفتن ازین  
حدیث معلوم شد که مباح است و شک نیست که بکوشن رسول  
الله صلی الله علیه و سلم میرسیده باشد و منع وی البو بکر

را از انکار دلیل صریح است بر آنکه مباح است  
و وسم آنکه در دل معنی ندوم بود چنانکه کسی را دوستی  
زنی یا کودکی در دل بود سماع کند در حضور وی تا  
لذت زیاده نشود یا در غیبت بر آید وصال تا شوق  
زیاده نشود یا سر و دمی شنود که در حدیث زلف

حدیث عائشه صدیقه  
شعر سماع آنحضرت  
ناباد و منع و  
دو بکر را از زجر بکویان

و وسم دوم سماع  
که حرام است

و حال و جمال باشد و آن اندیشه خود بوی فرو د آر د این  
 حرام است بیشتر جوانان ازین جمله باشند برای آنکه این تشنگی  
 را باطل سازد اگر مکنند و این تشنگی واجبست فرو گشتن و  
 افروختن این کسی را روا نبود اما اگر این عشق و میرا باز  
 خویش یا با کینزک باشد حرام نبود و از جمله تمتع دنیا بود و  
 مباح بود تا آنگاه که طلاق دهد یا بفرود شد آنگاه حرام شود

**قسم سیم** آنکه ویرا در دل صفتی محمود بود سماع آنرا <sup>۹۰</sup> قسم سیم که در دل صفت  
 قوت دهد و این از چهار نوع بود **نوع اول** سرود محمود بود آن بر  
 و اشعار حاجیان در صفت کعبه و بادیه که التماس شوق خداست  
 در دل بختبازان و این سماع مراد بود کسی را که رو بود که کج رود و غازیان و غیرهم  
 اما کسی را که مادر و پدر و دستوری ندید یا بسبی دیگر ویرا  
 حج نشاید کرد و روا نبود که این سماع کند و این از رو در دل  
 خویش قوی گرداند مگر که داند که اگر چه شوق فرو نخواست  
 وی قادر بود بداند آنکه نرود و بایستد و بدین نزدیک بود  
 سرود غازیان و سماع ایشان که خلق را بغیر او خجسته کرد

بادشمنان خدای تعالی و جان فدا کردن در دوستی  
 حق تعالی خوانند و این نیز مزد بود چنانچه این اشعاری که  
 عادتست در مصاف بگویند تا مرد دلیر شود و جنگ و دلیری  
 زیادت کند در رو نیز مزد بود چون جنگ با کافران بود  
 اما اگر با اهل حق باشد حرام بود **نوع دوم** سرود  
 نوحه باشد که بکسر لیسین آرد و اندوه را در دل زیادت کند  
 درین نیز مزد بود چون نوحه گری بر تقصیر خود کند در مسلمانان  
 و بر کنانان که بروی رفته بود و بر آنچه ویرانفت شده بود  
 از درجات بزرگ و از خشودی حق تعالی چنانکه نوحه  
 را و علیه السلام بود که چندان نوحه کردی که جنازه را  
 از پیش وی برگرفتندی و ویران آن الحان  
 بودی و آواز خوش اما اگر اندوه حرام بود در دل نوحه  
 حرام بود چنانکه کسی ویران کرده بود که حق تعالی میگوید  
 لا تأسوا علی ما فاکم برگزشته اندوه مخورید چون کسی  
 قضا خدا را کاره بود و بدان اندو کمین باشد نوحه کند

۱  
 ع دوم سماع کناه کارا  
 بر بصیرت و چنانکه نوحه  
 را و علیه السلام

آن اندوه زیادت شود حرام بود و سبب نیست که خردن وجه کر

جرامت و وی عاصی بود هر که اثر اکوش دارد **نوع**

نوع سیم که در اول شادی  
دارد و مباح بود و از  
سمع زیاده کند

بسم آنکه در دل شادی بود خواهد که اثر زیادت کند

بسم این نیز مباح بود چون شادی بجزی بود که

روا باشد چون عروسی و ولیمه در عقیقه و وقت ختنه کردن

و رسیدن از سفر چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم بخانه

رسید پس باز آمدند و دف میزدند و شعر می گفتند

مشرطع البدر علینا سن ثیات الوداع و رب الشکر علینا

ما دعا الله داع و همچنین ایام عید شادی کردن روا بود

و سمع بدان سبب و همچنین جای که دوستان هم نشینند و

بموافقتی طعام خورند و خواهند که وقت بایکدیگر خوش

کنند بسماع و شادی کردن بموافقت بایکدیگر روا بود

نوع چهارم که دوستی  
خواهد در دل بود و از  
واجب است

**نوع چهارم** و ضعیف نیست آنکه کسی را دوستی  
حق تقاضای بردن غالب شده باشد و بجهت شوق رسیده عمار  
ویرا هم باشد که اثر آن از لب یا خیرات رسمی پیش بود



هر چند دوستی حق تعالی بدان زیادت شود خردان بیش بود  
 و سماع صوفیان در اصل که بود است ازین بوده است  
 اگر چه اکنون برهم آمیخته شده است بسبب کزومی که در صورت  
 ایشانند بطاهر و مفلس اند از معانی ایشان در باطن و سماع  
 در اندر و خشن این آتش اثری عظیم دارد و کس باشد  
 که در میان سماع و پیرامکات شفات پدید آید و با وسع  
 لطفها رود که بیرون سماع نبوده و آن انواع لطف که از عالم  
 غیب بایشان پیوستن گیرد بسبب سماع انرا وجد گویند و دل  
 ایشان جهان پاک و صافی شود که لفره را در آتش نمی دان  
 سماع آتش در دل افکند و همه کدورتها از وی برد  
 باشد که به بسیاری ریاضت آن حاصل نیاید که سماع حاصل  
 آید و سماع آن سیر را که روح است یا عالم ارواح فرا  
 جنانند تا باشد که ویرا بجای ازین عالم بستانند تا از هر چه درین  
 عالم رود بجزیر بود و باشد که قوت اعضا و وی نیز ساقط شود  
 بپند و از سهوش بشود و آنچه ازین حال درست بود و پیرا

اصل بود و رنج آن بزرگتر بود و ند و کسی را که بدان ایمان دارد  
و حاضر بود از برکات آن محروم نمید لیکن غلط بسیار بود و پیدا  
خطا بسیار افتد و نشان حق و باطل آن پیران بچندت و راه  
رفته بدانند و مرید را مسلم نباشد که از سر خویش سماع  
کند تا که تقاضای وی در وی آید علی حلاج یکی از مریدان  
شیخ ابوالقاسم که کانی بود فوراً بعد از آنچه از وی دستوری  
خواست در سماع گفت سه روز هیچ مجبور پس از آن  
طعام خوش لباز اگر سماع اختیار کنی بر طعام انگاه  
آن تقاضا بحق باشد و ویرا مسلم بود اما  
مریدی که ویرا هنوز احوال دل پیدا نمانده بود و راه  
فراسماع ندانیدند آمده باشد لکن هنوز شهوت تمام  
از وی کسسته نشده باشد واجب بود ویرا از سماع منع  
گردد که زیان آن از سود بیش بود بدانکه هر که سماع و بود  
و احوال عوفیان را انگار کند از محضری خود کند و معذور  
باشد بران انگار که چینی که ویرا نباشد بدان ایمان

بشمار ۱  
 دشوار توان آورد و این همچنین بود که تحت باور ندارد که  
 در صحبت لذت هست که آن لذت لغوت شهوت و توان یافت  
 چون ویرا شهوت نیا فریده اند چکه نذر اند و اگر نایابا لذت  
 نظاره در ششینه و آب روان انکار کند چه عجب که او را  
 چشم نداده اند تا آن لذت دریابد و اگر کودک لذت  
 ریاست و سلطنت و فرماندهی را انکار کند چه عجب که ویرا راه  
 بازی داده اند در ملکیت داشتن چه راه داند و بداند که خلق  
 در انکار احوال صوفیان انکه دانشمند است و انکه عالمیت  
 چون کودکانند که چیزی را که هنوز ندان نرسیده اند دست نکند  
 و انکس که انکس مایه نیرکی دارد اقرار دهد و گوید چرا این  
 حال نیست لکن بسید زخم که ایشانرا هست باری بدان  
 ایمان دارد و در وادار داما انکه هر چه ویرا نبود و محال  
 دارد که دیگر بر او در غایت حماقت بود و ازان تو غافل که  
 حق تعالی میگوید و اولم یتمد را بهیچولون هذا افک قدیم نمی  
 قانون سیوم در انقسام و احکام معارف و تزیین

قانون سیوم فصل ثالث  
 انقسام و احکام تزیین

بدانکه در قانون اول دانسته شد که معارف و خرامیر در غرض  
 غایب بمعنی سازد اله غنا شهرت یافته اما در عرف اهل شرع  
 در حد و معارف و خرامیر و اوزار از اختلاف بسیار  
 است لاجرم حکم آن نیز مختلف خواهد بود اگر چه تعداد  
 اقسام خرامیر و تشریح بسائط و مرکبات آن و تبیین این  
 که کدام ساز از کی ایجاد شده و فایده اش چیست و موجب  
 کسب بر ذمه اهل موسیقی است اما در اینجا ایراد اجناس  
 از وجه خرامیر که اهل شرع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند  
 ضرور افتاد و واضح باد که اجناس ساز از چهار قسم میروند  
 نیست یکی آنکه تار و استه باشد و اهل هند آنرا اتری گویند  
 باین فوفا من خفیفین و باول سفوح و بجذف آخرین است  
 گویند مثل بن و ملنور و رباب و قانون و امثال آن  
 و دوم آنکه تار و استه باشد و محله بود از چرم و آنرا انده  
 گویند پنجه مکسوره و لون ساکن و دال محله شده  
 و برت کسریانی موحده و تا من خفیفین باول سفوح میخوانند

۹۶  
 حصه اجناس خرامیر  
 در چهار انواع  
 مفصل ذیل

مثل طبل و نقاره و طببله و مردنگ و دایره و دف و امثال  
 آن سیوم آنکه تار و چرم به دو نداشته و دوساز را هم نمیدانند  
 و بنوازند یا آنرا محجوف داشته اند و دلش چیزی بنوازند که بجز نکند  
 آن آواز دهد و آنرا گن گویند بفتح کاف تخمی و لون ساکن  
 مثل ضج یعنی جها بجهه و بحیره و گهنوکر و گنها و مانند آن  
 و این همه اجناس مذکوره بدست لواخته میشوند یا بقوتیکه  
 اهل ضاعت در میان اجزاء و آلات درونی آن دارند همچو  
 از غنوی چهارم آنکه از کشش دم بدین آوازند و آنرا اهل  
 نکر خوانند کبیر سینه مملو و سنج کاف تازی و برای  
 مملو مثل نی و شباهه و سرنای و قرنای و غیره و امثال  
 آن حالا از مدعی حرمت باید پرسید که هر چهار اجناس مزایر  
 اگر مزایر را علی الاطلاق حرام و گناه کبیره گویند  
 حرام و گناه کبیره گویند علی الاطلاق حرام و گناه کبیره گویند  
 منع دارد می شود و کبیره  
 معصوم انواع یا بخصوص افراد و بر هر دو منع وارد  
 میشود بوجه اولاً تعریف کبیره بر آن صادق میباشد  
 زیرا که کبیره آنست که ثابت شود حرمت آن بدلیل قطعی

که در آن شهر نباشد و در ویرانه‌های بنی در حرمت مطلق  
 نماز میر یا جنس مخصوص آن غیر مسلم آری در بعضی اشخاص  
 ضحاح مذمت عمار و معارف بشمول حرمت خمر و غیره شعاع جلالیت  
 آمده است مثل حرمت حنم و خرفت و نفوذ و باطوف شراب  
 خواری لیکن حرمت مذکور عارضی بود هرگاه حرمت خمر ثابت  
 و مستحق شد و احتیاج بجمع و صلح آثار و علامت آن  
 نماز حکم نبی از مذکورات شراب هم باقی نماند چنانچه  
 اباحت آدانی شراب نزد فقهاء و محدثین مشهور و مشهور  
 است و نماز میر مثل است در حکم رفع حرمت عارضی  
 حرمت عارضی در هر صریح مباح الاصل بل در  
 اعتدال و قریب هم میشود منت لا نماز در حالت جنب و قصد  
 یا حر ام می‌کند و دو سجده در اوقات مکروه هم حرام  
 باشد و خوردن اغذیه و ادویه مباهمه به نیت تحصیل قوت  
 ناکاری حرام میشود و مع هذا حرمت لذای بطرف مطلق  
 زو سجده و غذا و دوا سرایت نمی‌کند **ثانی**

در حکم کبیره و حکم غنا و خزا سیر تفاوت بسیار است زیرا که  
حکم کبیره استحقاق عذاب و عقاب فاعل نسبت بحسب  
وعیدیکه در ارتکاب آن وارد شده باشد و در حق ترکب  
خزا سیر در شرع بخزا سیر که لایق قبل شهادة من بلعیب  
بالطنبور و من یعنی للناس شناعی وارد نشده است و سقوط  
عدالت شاید باز بسیار اسوئ شود که آن اسوئ در کبایر معدود  
نیست مثلاً از خوردن یک لقمه بر سبزی شکم و خوردن چیزی  
در بازار و شناسیدن در راه و در دیگر اسوئ <sup>عدالت</sup> نیست  
شاید ساقط میشود و عید بعد از عذاب و عقاب در حق وی  
وارد نیست بلکه مطلق غنا و خزا سیر ثابت شدن سماع آن  
بحضرت النبوی صلی الله علیه و سلم از اسوئ <sup>عظیم</sup> **ثالثاً**  
معدود شدن نمی تواند چه جای معصیت و گناه **ثالثاً**  
اختلاف مستقدمین و متأخرین فقهاء و محدثین در حل  
و غیر است انواع معارف و خزا سیر بر آن قاطع است  
بر آنکه نصی صحیح در حرمت مطلق آن ثبوت نیافت زیرا که

هر چیز که حرمت آن به نص قطعی از قرآن یا حدیث ثابت گشته  
 حرمت جمیع النوع و افراد آن منتفی علیه همه مجتهدین شده آمده  
 است مثل زنا و سرقة و قتل و اکل میت و مانند آن  
 و وقوع اختلاف در حل و حرمت اقسام خرا میر ثابت  
 است باخبار و آثار که در فصل ثانی باب اول گذشت و  
 بحسب روایات و اقوال مرقومه الذیل لهذا معلوم شد  
 که در حرمت مطلق ما جنس خاص خرا میر نص قطعی دارد  
 نشده پس خرا میر نیز مثل غنا مختلف و مجتهدین بر آن نیست  
 انکار در ارتکاب مجتهدین درین صورت مرتکب آن نه  
 فاسق خواهد بود و نیستحل آن کافر لما ترفی الباب  
 الاول و بنا بر تصدیق این مقال و تفصیل این اجمال منقسم  
 کرده شد قانون بنا بر لغات ثلثه لغته اول  
 در اقوال محدثین و فقهاء که در تغییر و تغییر معارف و خرا میر آمده  
 شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله علیه در زواجر فی اختلاف  
 الکتابیر مینویسد قال الله تعالی و استقر من استطعت منهم

ثلثه اول در اقوال محدثین  
 و فقهاء و تغییر معارف و  
 خرا میر



بصوتك فستره مجاهد بالغنا والمزاسير قال الامام محمد بن عبد الله قال  
 شيخنا ابو محمد سماع الاوتار مرة واحدة لا يوجب الشهادة  
 وانما تردد بالاصرار ويزاد لك مقالات لا باس ببيانها فيقول  
 يحرم ضرب وسماع كل مطرب كطنبور وعود ورباب وحنك  
 وكنجة وحنج وخرمار وخرمار عراقي ويراع وهو الشبابة وكوبة  
 وغير ذلك من الاوتار والمعازف جميع مغزف قيل  
 وهي اصوات الغنيات اذا كانت مع العود والاقلية  
 لها ذلك وقيل هي كل ذي وتر لا تشبه آلات الشرب  
 فتدعو اليه وفيها شبه لاله وهو حرام ولذلك لو رايت  
 جماعة مجلسا واحضروا آلة الشراب واقداحه وصبوا فيه  
 السكجيين ونصبوا سقايد وعلمهم وسقايم ويحب بعضهم  
 بكلماتهم المعنوية بينهم حرم ذلك وقال بعض شراح المنهاج  
 كون المزمار من شعار الشرع قديم منع والعالم انهم لا يحضرونه  
 فان فيه اظهار الجاهل وفي الاحياء المنع من الاوتار كلها  
 لثلاث علل كونها دعوى الى شرب الخمر فان اللذة الحاصلة

ندعوا اليها فلم نأحرهم شرب قليبها وكونها في قريب العبد  
 لشربها يدكره محاسن الشرب والذكر انبعاث الغدوق  
 وانبعثا سبب الاقدام وكون الاجتماع على الاوتار  
 عباد اهل الفسق مع التشبه بهم ومن تشبه بقوم فهو منهم  
 انتهى هذه اقوال اهل تحريم وقد روي ما يخالف الافان  
 منها قول حرم لم يصح في حريم العود حديث وقد سمعه ابن عمر  
 وابن جعفر رضي الله عنهما ومنها قول الماوردي من اجل  
 اصحابنا كان بعض اصحابنا يحض العود بالا باح من بين الاوتار  
 ولا يحرمه الا انه موصوف على حركات تنفي الهم وتقوى الهمة وتزيد  
 في النشاط ومنها قول الروباني في البحر ان العود مخصوص  
 حلال لما يقال انه ينفع من بعض الامراض وقد حرم الحليمي  
 منها به بان آيات الله اذا كانت ينفع من بعض الامراض  
 ايجب سماعها وحكي ابن طاهر عن صاحب التبيين انه كان يروح  
 سماع العود ولربما هو انه مشهور عنه وان احدا من علماء  
 عصره لم ينكره عليه وان حله هو ما اجمع عليه اهل المدينة

وفي الحادي الملاهي اما حرام كعود وطينور وسفره و  
 ورمار وما الي بصوت مطرب اذ القرد او كروه وسوا  
 به الغناء طرباً ولم يطرب مسقراً كما الضج والغضب كره مع الغناء  
 الاوسده او سباح وسوا ما خرج عن الله الطرب الى اذانه  
 كالبرق وطبل الحرب او الجهور اعلان كالدق في النكاح  
 انتهى والطينور يضم اوله غير العود كما هو مشهور عند اساطير  
 وقال اللغويون هو العود قيل كان كل من العود والطينور  
 وغيرهما اسم جنس بحته النوع وقد يشمل بهم العود وسائر الاوتار  
 وعجارة العود في سلايقه من الاصحاب الاصوات المكتبة  
 فلا شارب محرم وسوا ما يطرب من غير غناء كعود وطينور وطبل  
 ورمار ومعارف وديانات والكبار ودياب وما شبيهها  
 والفرامير مثل السراوي وهي قصبة صيغة المراس متعللة اخير  
 في المواكب والحرب وعلى التفارقات ويشمل الكرافة  
 وهي مثل السراوي الا انه يحمل في السراوي القصبة المراس  
 متعللة خيرة مرسا في المراس البوادي وغيره ويشمل الناي

وی از طرف من الاولین و المقودنه فی قضبان لمیقیان  
 و یقین اول من اخذ الخزانة بنو اسرائیل و الحق صا کما  
 بالیضرب بالقصب فها ذکر التصفیق بالبد فی السماع و قال  
 الخلیمی لکره التصفیق للرجال لانه مما حض النساء و قد منع  
 الرجال من تشبه بهن کما منعوا من لبس المزخرف انتهى  
 و من اقول المرافعی کلاما درو الخطابی و الزو با و العرا  
 و صاحبک ابن یحیی و الحاجر فی کل الیراغ هو الشبان  
 لانها منسطة علی سیر فی السفر باسمت الحدی و قال الماوردی  
 هشبان بکره فی السفر لاستعمالها فی السخف و سباح فی السفر  
 و الحرعی لانها یجب السیر و یجوز الیهایم اذا سرحت است  
 هذا لکه من الزو اجر اگر چه صاحب زحاج و دیگر اقوال مختلفه  
 بسیار نقل کرده و گفت و گوی قوم در رد و تسبیح یکدیگر  
 آورده لیکن ما کفایت یکیم بذکر ما هو المرقوم برای شجرت  
 اختلاف علماء و حسیل و اباحت عزامیر و از نقل اقوال  
 مرویه صاحب زو اجر پسند امور واضح گردید یکی آنکه آنچه

خلاصه آنکه  
 صاحب زو اجر

بعضی متأخرین در کتب خود اتفاق علما بر حرمت معازف  
 و خراشیر نقل کرده اند آن نقل صحیح نیست دوم آنکه  
 در تفسیر معازف و خراشیر و او تار از قدیم اهل علم و لغت  
 مختلف بوده اند اتفاق آنها بر امر واحد ثابت نشده است  
 که آن قطعاً حرام باشد سیوم آنکه منجمه قدما بطرف حرمت  
 قلت است و بجانب اباحت کثرت زیرا که هر که بنظر انصاف  
 در اقوال مذکوره تامل خواهد ساخت خواهد دریافت  
 که مجاهد و ابو محمد و بعضی اقیانان اصرار بر سماع او تار  
 حرام گفته اند نه مطلق سماع آن و در او تار همه خراشیر و معازف  
 را بقول مختار داخل کرده اند حتی که دف و عود و بر باد و  
 شبابه را که مصرح الا بائنه بالاتفاق اندیم داخل نموده  
 و آنچه از قول ابن خرم و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمر  
 طیار و ماورد و ربانی و ابن طاهر و طینی و رافعی و خطابی  
 و محمد بن یحیی و حاکم بن علی بن الرضوان مستفاد میگردد و  
 اتفاق اهل مدینه بر آن نقل می کنند نیست که عود و آلات

و ضحیح شده است و در تحریم آن حدیثی و کجیب قول  
 است لغت چنانکه گذشت مورد شامل است سایر اوتار را و  
 اوتار شامل است جمله فرامیر احسی که شبابه و یراع را نیز که  
 بخصوص آن حدیث نهادن وی صلح بر دو انگشت را  
 در کوس و رد یافته و همچنان هر که بدیده تحقیق در اقوال  
 امام حاوی و ابن امام و صاحب بحر که هر یک از آنها  
 معتقد ای مذہب حنفی و از کبرای دین است نظر خواهد کرد  
 بیقین خواهد دانست که جمیع آلات از اوتار و فرامیر  
 مع الغنا سباح اند و نیست حرمت مگر در ضرب آلات  
 بلا غنا چنانکه در معابد کفار و در محفل شراب خواران  
 نامنجان نواخته میشود لکن من قول الحاوی من ان الملاهی  
 اما حرام کعبه و طنبور و معرفه و طبل و فرمار و ما الی بصیر  
 مطرب اذا تفرغوا و مکرده و سوما نیزید به الغنا طربا و لم یطرب  
 مشغول و کما یضیح و القصب مکره مع الغنا لا وحده انتمی و کذا  
 من قول العمری المحرم سوما یطرب من غیر غنا کعبه و طنبور

وطبیل و مزاسیر و ربات و مایا شبها فتمه ثانی  
در بیان اینکه اوتار و مزاسیر مخصوص برای مایا نیست و مضاهر

بازل شرک و اهل شرب ندارد بلکه استیصال و بیع و شرای  
کن مسلمین را جایز است و باطلافت آن ضمان در شرع

لازم میاید بحسب روایات مفصله ذیل **قال صاحب**

**الهدایة** قال ومن کسر کلم بر بطا و طبلا و مزمارا

او دقا و ابرق له سکر او منصفاً فهو ضامن و بیع هذه الاشياء

جایز و بد اعتدالی حنفیه رحمة الله علیه و قال لا یضمن و لا یجوز

بعضها و فیل الاختلاف فی الدف و طبیل الذی یضرب للهِو

فاطیل العزاة و دوف الذی یباح ضربہ فی العرس یضمن باطلافة

من غیر خلاف من باب الغضب فی در المختار و ضمن

بکسر معروف صا لحا غیر اللہو فی شرح الوفاة من ضمن

بکسر معروف و اراقه سکر و منصف و صح شیعیان

المعروف آله اللہو کا الطنبور و المزمار و نحوهما من بد اعتدالی حنفیه

رحمة الله علیه و عند سمالا یضمن و لا یجوز بیعها و عند ابی حننیه

انما يضمن قيمته ففي الظنهور يضمن الحشيش المفقوت واما طبل الغزاة  
 والدلف الذي يباح ضربه في العرس فمضمون بالاتفاق في المتن  
 الحبل الصالح اذا ائتمنى بشعر فيه حشيش لا يبطل عدالته وفي معنى  
 اين قد اتمى الملاهي لمعنا كان محرم وهو الالات المطربة بلاغيا  
 كالنمار والطنبور ونحوه لما روى ابو امامه انه عسى عليه السلام  
 قال ان اليد بعشني رحمة العالمين وامرني بحسن المعارف والراي  
 والنوع الثاني مباح وهو الدلف في النكاح وفي معناه ما كان من  
 حادث سب وكره وغيره فستج القدير من باب لا تقبل  
 الشهادة في الكافي شرح الوافي  
 من كسر لم يبطا وحرارا اودفا او شيئا من المعارف والراق  
 سكر او مضيقا فهو ضامن وصح بيع هذه الاشياء وهذا عند الي  
 حنفية مرج وقال لا يضمن قبيل الخلاف في الدلف  
 والطبل الذي يضربان للاله فاما طبل الغزاة والدلف  
 الذي يباح ضربه في العرس فيضمن بالاتلاف بلا خلاف  
 من باب العصب في الغياثية قال ضرب الدلف

مد  
 لو كان



في النكاح اعلانا وشهيرا بقبوله صلى الله عليه وسلم  
 اعلنوا النكاح ولو بالدخول في المحيط ومن الناس  
 من يقول للباس بقرب الدفوف في الابراس والوليمة الكان  
 ذلك نوع لهو وانما لم يكن به لباس لان في ذلك انهما النكاح  
 واعلانه وبه امر صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح ولو بالدخول  
 وكذلك المعنى في البداية ان ضرب القصب الدف  
 لا باسن بخلاف المزمار في القوة <sup>الدين</sup> اعد استقنى الامام  
 عن سماع صنع في زماننا مع الآلات قال انه مباح قال  
 مجتهد العصر والزمان امام فخر الدين شيرازي رحمه الله عليه  
 المزمار مباح الاصوات الموزونة فهو بالنظر الى نفسه مباح  
 وذكر الامام امام الحرمه فلعلة اخرى وهو التذكير عند  
 ضرب الخمر كما روى الثقات عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 اذا حرم الخمر حرم المزمار اذا الناس يقربون وقت شربه  
 فحريم ضرب التذكير ايضا وهو قبيح المعنى في غيره فاذا كانت  
 هذه مفقودة يفقد الحرمه ايضا ولهذا اباح ضرب الدف

١٠١  
 السماع مع الآلات  
 مباح

فی الخرب والعرس وضرب الصنج الاوقات الخمس بحيث ان الحكم  
 يتغير بتغير الحالة واذ كانت النفس مستتره بالصوت والزلزله  
 بشا فله لمشا بدته كعنا فاصوات المزامير واعينه من الكد  
 الى الصفا وحرقة من السفل الى العلى اذ الصوت الحسن  
 قوت الارواح وقوتها في عالم الملكوت **في الوحي**  
**في الوار الفقه الشافعي** الغناء والرقص  
 سماع الدف وان كان فيه جلاجل لس كرام في الفتا  
**ابراهيم شاي** في مجمع الاخبار من المداق  
 البوالاسكاف لكل قوم مزامير ومزامير العرب والعراق  
 والحزان الدف وما يليق به كالصنج والناي ومن مزامير  
 الهند الهل وما يليق به ومزامير الهند الزخرف وهو يتخذ من البرنز  
 مجوف مطول الطرفين يمسك فيه صوتا من لسانه ويقال له في  
 الفارسية مندل وما يليق به والشرع اياه حاله التزويج الكافي

مرسوق  
 در  
 مرقنة

۱۰۲  
 الغياية **الختم الثالث** در ايكة تعليل كه فقها و در حرمت مزامير  
 و در اذن بر حرمت مطلق ان ما يثبت  
 و در اذن بر حرمت مطلق ان ما يثبت  
 و در اذن بر حرمت مطلق ان ما يثبت

و در دفع توهمات حرمت که بر ابا حبت غنا یا مزایم ناشی میگردد  
 باید دانست که شیخ الاسلام امام محمد غزالی و غیره محققین گفته اند  
 که مخالفت از او تار و مزایم برای سه علت بوده است یکی آنکه در  
 ابتدای اسلام اصوات مزایم داعی میگشت بر شرب خمر  
 و شرب خمر حرام شده بود و لهذا از دواعی آن نیز مخالفت  
 گردید چنانکه شراب سیل که بکسب سکر نرسد حرام  
 گشته بعلت آنکه مقدمه سکر است و دوم آنکه در قریب العهد  
 شرب خمر مزایم مذکر محاسن شراب بیند و ذکر شرابی اکثر مشوق  
 نسوق را در مشوق فسق سبب بر اقدام آن میگردد و سببوم آنکه  
 اجتماع بر او تار و مزایم عادت اهل شرب گردیده بود پس  
 مسلمانان را منع کردند تا تشبیه کفار لازم نیاید حکم آنکه تشبیه  
 بقوم فیه منہم پس حال علت اولی و ثانیه بلا تفاوت حال حرمت  
 ادالی خمر است یعنی تا وقتی که حرمت شراب در ذلک مسلم باشد  
 نمکنسته بود از استعمال ظریف خمر نیز مخالفت بود  
 و بعد اقرار و تحقق حرمت خمر حرمت ادالی زایل گشت و چونکه

علت مخالفت او الی و خرا میر مشترک بود و حرمت عارضه  
 خرا میر هم با اجابت او الی رفع گردید و بواسطه خروج مسباح  
 شدند بعلت بیوم که تشبه بکفار است در جمیع آلات غنا  
 یافته نمیشود زیرا که از تشبه بکفار چیزی حرام میگردد که  
 آن چیز از حضا کس آنها باشند و در اسلام یافته نشود و اگر  
 بدین علت معازنی که مختص بمل مسوق و کفار است بالاتفاق  
 حرام خواهد بود چنانچه سنکبه که در کنایش در معابد کفار نوشته  
 می شود اگر کسی آنرا در مسجد نوازد و عبادت داند البته  
 حرام است و همچنین بعل مختص که آنرا در مسجد  
 نوازد و گویند و مختص بمل مسوق است و مانند آن هر چه باشد  
 اما دیگر اقسام او نادر و خرا میر که مختص بمل شرب و از شعایر  
 جاهلیت نیست تحریم آن بعلت تشبه چه معنی دارد  
 چنانچه اجابت حکم شرعی هر یک چنین است  
 اجناس اربعه خرا میر در لغت ثانی گذشت غایت مافی البیان  
 بعضی خرا میر بیان کنایه و سایر مشترک الاستعمال



که اگر بر آن استیجاب نیت دهنی هست و الا بااحت  
 غنا و دهنی محتاج امر نبود اما بر نه پیش از این حدیثی است که  
 نزد وی منسب در اشیا و حرمت است اما حدیث مذکور  
 و فصل رسول صلی الله علیه و سلم برای اباحت طلق  
 مزا سیر کفایت میکند زیرا که بوره و دهن در یک نزد است  
 به طلق ثابت میشود اما دیگر اقسام مزا سیر که این شری در حل  
 آن و ر و نیافته باشد مسکوت عنه ماند اکثر علمای حنفیه موافق  
 اصول خود با باحت آن قابل شدند و بعضی ساکت ماندند  
 و علمای شافیه قیاس خود جاری کرده چیز را که از جنس  
 و طبل و دود و شباهه یافتند با باحت آن اصرار نمودند  
 و در آنچه نمی یافتند آنرا حرام گفتند و از باقی مسکوت نمودند  
 پس مزا سیر مجتهدین شد و نسبت انکار و بجهت دیگر از این  
**سوال** اگر کسی گوید که در حدیث آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 نه شستن از تر مار و دو گوش خود را گذاشت و بند ساخت  
 پس این حدیث دالالت کرد بر حرمت مزا سیر و نه حرمت

دیگر چیزی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا شنیده است ممنوعاً  
**جواب** گوئیم اولاً محدثین را در صحت این حدیث کلام است و بر تقدیر  
 صحت آنرا دلیل ذیاجت در خصوص حرما را پیدا شده اند  
 و گفته اند که سبب بیان انگشت در گوش مشغولی آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم با مومر باطن بود به منظر حرمت زیرا که  
 وی صلی الله علیه وسلم عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما را  
 که همراه بود گفت که به گاه آواز مرا می شنود ما را خبر دهی  
 و حالت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صحابی را با استماع حرما مومر  
 کرده اند و کسانی که عذر این معنی کرده اند که ابن عمر در آنوقت  
 نابالغ بود نزد آنها نیز بحرما حرمت چیزی دیگری از آن حدیث  
 ثابت نمیشود و اگر عدم صدور فعل یا قول آنحضرت صلی الله  
 علیه وسلم در خصوص اشیا یا مباح الاصول دلیل حرمت  
 باشد انواع اطعمه لذیذه و قمقمی که در زمان پیغمبر صلعم  
 یا موجود بود و صلی الله علیه وسلم را اکل و شرب  
 استعمال آن اتفاق نیفتاده باشد حرام کرده و چنانچه خوردن و

پلا و متجن و شیرمال و باقر خانی و غیره انواع ماکولات و سواری  
 منیل و پالکی و غیره مراكب عجمی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 ثابت نشده و هیچ کس بحرمت این چیزها نرفته **سوال**  
 اگر کسی گوید که سواخی هر سه علل که در تحریم فرامیرند گذشته  
 طرب نیز علت حرمت است چنانچه از قول فقها معلوم میگردد  
 و در مجالس سماع یا فرامیر خواص صوفیه بلکه به تقلید آنها  
 عوام نیز رقص و طرب می کنند و رقص و طرب لیجی  
 است از محرمات شرعی **جواب** گوئیم که وجد و رقص و  
 طرب را از محرمات شرعی قرار دادن افزای است برخدا  
 و رسول او زیرا که دلیل بر حرمت آن نه در قرآن آمده  
 است و نه در حدیث و نه میرسد کسی را که حلال یا حرام گرداند  
 چیزی را در دین بجز حد و رقص از شایع بقوله تعالی  
 و لا تقولوا لما تصف سئنا من الذنب هذا حلال و هذا حرام  
 لنفثنا و اعلی ابدا الذنب و بقوله سبحانه فمن اظلم ممن افتر  
 علی الله الذنب او كذب باياته انه لا ينطق الا بالحق و بالقرآن

حجاب اینک از حد و طرب از محرمات شرعی است  
 که در حدیث و قرآن آمده است



اگر طرب و وجد لعب باشد هر لعب کی حرام است که تفضیله  
 رقص و طرب که مستمعین سماع را بخوف خشیت خدا و عشق  
 و محبت الهی رومیده کم از رقص و لعب میان نخواهد بود  
 که در مسجد نبوی واقع گشته و جناب نبوت ماب بالایت  
 خود تا دیر متوجه مشاهده آن مانند و این سخن الزامی بر  
 مدعی حرمت آن است و الا رقص و طرب و تجل فعلی است  
 مشهوری که از امیر المومنین علی ابن ابیطالب و جعفر طیار  
 و زید ابن حارثه بحضور النبی علیه و علیهم الصلوٰة و السلام بعمل  
 آمده چنانچه حدیث بخاری و مسند احمد در مخصوص و دیگر  
 احادیث و اقوال مثبتة مشر و ثبت وجد و طرب در خانقاه

این رساله بمقام خودش خواهد آمد الشان الذی تعالی

اگر کسی گوید تجل که از منجابه کرام ثابت شده جبرکت و فنی بود  
 و انچنان رقص کثیر و حرکات عجائبی که در حالات سماع از  
 مستمعین مزامیر بوقوع میاید پس با وصف جواز تجل  
 همچنین تکثیر که از باعث مزامیر میاید بلا شبهه حرام خواهد بود

باید اینگونه و مستمعین سماع را بخوف خشیت خدا و عشق و محبت الهی رومیده کم از رقص و لعب میان نخواهد بود که در مسجد نبوی واقع گشته و جناب نبوت ماب بالایت خود تا دیر متوجه مشاهده آن مانند و این سخن الزامی بر مدعی حرمت آن است و الا رقص و طرب و تجل فعلی است مشهوری که از امیر المومنین علی ابن ابیطالب و جعفر طیار و زید ابن حارثه بحضور النبی علیه و علیهم الصلوٰة و السلام بعمل آمده چنانچه حدیث بخاری و مسند احمد در مخصوص و دیگر احادیث و اقوال مثبتة مشر و ثبت وجد و طرب در خانقاه

**جواب** گوئیم که طرب و رقص مطلق هرگاه جائز شد و نهی  
 در تکثیر آن و اردنگشت قلیل و کثیر آن در جواز مساوی  
 هست خصوصاً آنرا که خستیا ری نباشد و بعلیه شوق و اضطرار  
 طبع روی و دل پس هرگاه وجد و طرب محمود و مرغوشد و فراسیر  
 که طرب انگیز است بطریق اولی محمود باشد نه مذموم **سوال**  
 سماع و تواجد که محمود است برای آن شرایط و علامات معین اند  
 و وجد و طرب بسبب فراسیر عامیان را بجرکت می آرد و در  
 آنها شرایط سقره صوفیان هم یافته نمیشود پس  
 همچنین طرب و آنچه باعث بر آن است البته حرام خواهد بود  
**جواب** مراد از شرایط اگر شرایط ملزومه فقهاء است  
 یعنی خالی بودن مجلس از شراب و زنا و اجنبه و غیره منکر است  
 پس همچنین سماع بلا فراسیر هم حرام است مخصوص فراسیر  
 چیست و اگر شرایط ملزومه صوفیه مراد است مثل خصوصیت  
 زمان و مکان و اجتماع اخوان و تخلیه از اغیار پس آن  
 شرایط برای حل و حرمت شرعی نیست بلکه برای کمال

و نعمان فواید سماع است که بر اهل دلائل وارد میشود و بمنبر است  
 یا بلاخره امیر و تفصیل شرایط ملزومه اهل شریعت و اهل طاعت  
 در خاتمه خواهد آمد ان شاء الله تعالی **سوال** از شرایط ملزومه  
 فقها است که در غذا ذکر نریات فسق امیر و تذکره خال و خط نجوای  
 و مضامین عشق انگیز نباشد و سماع که در مجالس صوفیه فی زمانه تائید شده  
 و در آن غزل و رباعیه و خیال و شبه و سول و تهری و غیره  
 اقسام سرود سرانیده میشود همه در اوصاف خال و خط  
 معشوقان مجازی و کم کیف شراب و جام و مینا و ساقی  
 و می و میخانه میباشد بلکه در راههای هندی ذکر رام و حمن  
 و کرشن و کنیا بمیان میآید و این را در شرع هرگز جایز نیست  
 و حضرت نیست **جواب** رموز شناسی شرایع و شعر فیهی منکر  
 از عالم بالا معلوم شد محققین فقها و تصریح نموده اند باینکه  
 اگر در شعر و صف زن جمیله مرثله یعنی غنیمت و ذکر شریک  
 غیر صبیح الدن باشد جایز است و همچنین ذکر و حکایت دیرات و  
 میناخانه و حکایت پنجه مسلم و ذمی نیز اگر بار آورده بچون نباشد

حاصل مساجد باشد خلاف شرع نیست  
 از شیخ آیت الله العظمی شریعتی  
 در تذکره شرایع و طریقه  
 در بیان

بلکه انشا و شعر برای استبها و تعلیم و تعلم فصاحت و بلاغت  
 بود و در آن ذکر خال و خط با بحر و وصل با کل و گلداز  
 و ریاحین و انهار و خزان و بهار و غیره مضامین طرب انگیز  
 و عشق آمیز که قریب الانطباق بر محال مباحه باشد اینچنین  
 کلام هموزون خواه بر وزن عروضی باشد یا بوزن موسیقی تعنی  
 بدان جایز است چنانچه صاحب فتح القدیر در مسائل هر یک  
 اشعار ابوهریره و ابن عباس و غیره صحابه و فضیای عرب  
 آورده است و تحریف است که معترض تصایحان ابن ثابت  
 و کعب ابن زهیر که بحضرت جناب رسالت مآب بر سر منابر خوانده  
 شده اند و وی صلی الله علیه و سلم بشنیدن آن در  
 مدح خان فرموده ان الحسن یؤید بروح القدس شنیده  
 است و کدام قصیده است که در آن وصف معشوقه بزرگناز  
 و کرشمه و قد و قاست و خال و خط و خد و خسار و روش  
 و رفتار و غمزۀ و تبسم و کحل و تر جل نیست و علی هذا القیاس فکر  
 شراب و ساقی و جام و مینا و میخانه در تصایح بلغار و عرفا

شده آمده است زیاده از جناب محبوب بجائی قطب ربانی  
 غوث صمد الی حضرت شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و  
 علیه السلام کدام کس عالم با عل و جامع شریعت و طریقت  
 خواهر بود که آغاز قصیدوی رضی الله عنه اینست  
 سقانی الحی کلمات الوصال فقلت لخمزتی نحوی تعال  
 سعت و شبت لنحوی فی کؤس فقلت لبکرتی بن الموال  
 فقلت لسایر الاقطاب لمو بجائی و ادخلوا انتم رجال  
 و هموا و اشر بوا انتم جنودی فسا فی القوم بالوا فی طال  
 و یحین کعب ابن زبیر در قصیده بابت سعاد که مقبول و  
 پسندیده حضور بنی صلی الله علیه و سلم است می فرماید  
**مطلع** بابت سعاد قلبی الیوم یستقبل ستم اثر عالم لید  
 کبول و ما سعاد غداة البین اذ و طلت الاغرن یغنی فی  
 الطرف کحول بیضا و مقبلة عجزا و مدبرة الاستیقل  
 سنا و لا طول **سوال** اگر کسی گوید انی دلائل حاجت  
 در باب اول و ثانی ذکر کرده شد بنای آن همه بر اینست

که دلیل بر تحریم غنای مطلق و رودنیافته حال آنکه بعضی  
آیات در کلام الله و اکثر احادیث در کتب حدیث و تحریم  
غنای مطلق موجود اند پس لخصوص تحریم اگر از دلائل  
اباحت قوی هستند ناسخ آن شدن میتواند و اگر مبارک  
اند معارض دلائل اباحت خواهد شد و حکم اذ التعارض  
تقاطع و حرمت بر دو ثابت خواهد شد **جواب**  
کرات و مراتب ایا کرده شده است که مطلب بالغ از عدم ورود  
نقض عدم ورود آن در تحریم غنای مطلق است نه آنکه در  
تحریم یاندست هیچکدام قسم غنای از میرضی وارد نشده  
است و اثبات این مطلب بوجوبی که مزیدی بر آن  
متصور نیست در فصل دوم باب اول گذشت و بنا بر  
مزید ایضاح باز با و از پند منب گویم بلکه بر سر منبر گفتن  
میتوانیم که بعضی از کثاب و سنت در تحریم غنای مطلق  
و رودنیافته است و آنچه وارد شده است در تحریم  
یاندست غنای خاص است بعضی علما بغیر میت مزید قوی

و بعضی از راه تعصب و بعضی بمقتضای مافهمی از امور و خاص در  
عام برده اند لهذا واجب افتاد که هر قدر آیات و احادیث  
و اقوال مجتهدین که از آن اهل تحریم حرمت غنا علی الاطلاق استنباط  
میکنند به ترتیب بیارد و جواب آنهمه از کتب تفسیر و حدیث  
و فتاوی ای معتبره بگذرانیم لیکن تفسیر آن جوابها و رفع احتمال نسخ  
و تعارض موقوف است بر تمهید قواعد چند از اصول تفسیر  
و حدیث و فقه بنا بر آن باب سوم بران مرتب کرده میشود  
اگر مدعی حرمت بدو ماغی نخواهد کرد و آنهمه را بچشم الضاف و غور  
ملاحظه خواهد نمود انشاء الله تعالی پرده غفلت از دیده تحقیق طلبان  
**فصل چهارم** در ابطال دعوی چهارم مدعی مذکور

که در باب عدم اعتماد بر قبول علمای صوفیه بود و دفع توهم  
اینمغنی که مذهب صوفیه مخالف شریعت و برخلاف طریقه ائمه  
دین و علمای مجتهدین است ظاهر انشاء دعوی مذکور است که در علم  
علمای شریعت که دین تحقیق ندارد اصل تصوف در کتاب  
و سنت یافته نمیشود و میسند از آنکه صحابه و تابعین صرف

در این فصل چهارم در ابطال دعوی چهارم  
مدعی تصوف الحاد تصوف

از این باب نخواهر بود و اند و طریق فقر و فنا و حال و قال و  
 لبس صوف و مرقعه از مختصات صوفیه است قرآن و حدیث بر  
 ناطق نیست و بقول مشهور الصوفی لا مذنب له تصوف و تابع مذنبی  
 نیستند لهذا قول آنها استناد را نشاء **مخفی میاد**  
 که زعم باطل و سوی ظن و جسارت گستاخی و بی ادبی سنگین  
 نسبت صوفیه صافیة از آن جهت است که بر اسم و رسم و حقیقت  
 تصوف و اخبار و آثار صحابه و تابعین و اطوار و احوال  
 ایمنه مجتهدین آگاهی ندارند ما هم به سن علم و لا آباء و هم کبر  
 کلمه تخریج سن افوا هم ان یقولون الا کذباً **مشغولی**  
 گرفتار خواهد که پرده کس درو میلش اندر طعنه پاکان برد  
 و رخ خواهد که پوشد عیب کس کم زند در عیب معیوبان نفس  
 از خدا خواهند تو فوق ادب بی ادب محروم گشت از فضل  
 هر که گستاخی کند اندر طریق گردد و اندر وادی حشر خرق  
 پس بنا بر تئیه خائنین و پنهانهای سنگین بیان معنی و رسم تصوف  
 و گواهی تفسیر آن و حدیث بر آن و ذکر برخی از طریق و اخذ



نسبت و بس خرقه و صوف صحابه و ائمه مجتهدین شرور افتاد  
 اگر چه کتب قوم از ان مشحون است اما در بیشتر کتب بطور اهل  
 سلوک نوشته اند لیکن مادر اینها از کلام علمای حنفین و فقهای  
 معتبرین و محدثین نقل میکنم الشائعه لقالی و فی هذا الفضل  
**اقوال القول الاول فی التصوف و رسمه**  
 علی ابن عثمان که از محققین علمای حنفیه است در کشف الحجب و معنی  
 صوفی و تصوف آورده است ابو الحسن نوری گوید ص  
 التصوف ترک کل خط تصوف دست باز داشتن از جمله خطوط  
 لغسانی بود و الصوفیه هم الذین صفت ارجو احم و صاروا  
 انصف الاول بین یری الحق و رسم وی میگوید الصوف  
 هو الذی لا یملک و لا یملک یعنی صوفی آن بود که هیچ  
 چیز اندر بند وی نباشد و او هم در بند هیچ چیز نباشد و  
 این عبارت از عین فنا بود ابو عمر دمشقی گوید التصوف  
 رویه الکونین بعین النقص بل غرض الطرف عن الکونین  
 محمد ابن علی ابن ابیطالب گوید رضی الله عنهما التصوف

این بیان رسم و رسم تصوف

خلق فمن زاد عليك في الخلق زاد عليك في التصوف  
 شبلی گوید رضی اللہ عنہ الصوفی لا یری فی الدارین مع اللہ  
 غیر الحبیب گوید مع التصوف مبینی علی ثمان خصال السخا  
 و الرضا و الصبر و الاشارة و العزیمه و التمسک بالصوف و السیا  
 و الفقر اما السخا فلا یرایم و اما الرضا فلا یستعجل و اما الصبر  
 فلا یلویب و اما الاشارة فلزکریا و اما العزیمه فلیحی و اما التمسک بالصوف  
 فلموسی و اما السیا حمت فلعیسی و اما الفقر فلمحمد صلی اللہ علیہ  
 و سلم یعنی بنای تصوف بر پشت خصلت است اقدایه پشت  
 پیغمبر علیه السلام سجاوت ابرایم و انجان بود که لیسرا  
 فد اگر دو برضا سمعیل که بفرمان خداست تعالی رضا داد و  
 ترک جان عزیز خود بگفت و بصبر الیوب که اندر یلای کرمان  
 و غرت بر جهان صیر کرد و با اشاره ذکر یاکه خدای تعالی  
 بگفت لا تکلموا الناس ثلثه ایام الارض و تم اندر تصور است  
 گفت از نادستی ربه مذا احفیا و بعزیمت می که اندر وطن خود  
 غریب بود و اندر میان خواهش از خویشان بگمانه

و بساحت غیبی که اندر سیاحت خود جهان مجرّد بود که بحسن  
 کاف و شانه داشت چون دید که یکی بدو مشت خود آب میخورد  
 کاشنه بازداشت و چون دید که با انگشتان حلال میکند شانه  
 بازداشت و سپس صوف موسی که جامه و کپتین بود و فقیر  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که خدایتعالی کلید همه پنجه  
 روی زمین بدو فرستاد و گفت که منت بر خود منده و ازین  
 کنجهای خود بخیل ساز گفت بخوانم بار خدایا یکروز مرا گرسنه  
 دار و یکروز سیرانی بدانکه در وجه تسمیه لک طریقت باسم  
 صوفی گردی گفته اند که صوفی را از برای آن صوفی خوانند  
 که جامه صوف پوشند و بعضی گفته اند که از برای آن صوفی  
 خوانند که در صوف اول باشد بحضور حق و برخی گفته اند  
 بدان صوفی گویند که توفی با صاحب صفه کرده اند و بعضی  
 گفته اند که این اسم از صفا مشتق است القول الثانی  
 فی الایات و الاحادیث الداله علی حج  
 اصل التصوف و اما الایات فمنها

آیات و احادیث  
 الداله علی حج  
 اصل التصوف

للفقراء الذين حصر داء في سبيل الله لا يستطيعون مسيراً  
 في الأرض **بهم** الجاهل اغنياء من التقف **ومنها** عباد الله  
 الذين يحبون على الأرض هوناً وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا  
 سلاماً **ومنها** تنجي فاجتوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً وطعناً  
**ومنها** واصبر لنفيك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي  
 يريدون وجهه **ومنها** ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة  
 والعشي يريدون وجهه **ومنها** ولا تعد عساك عنهم تريد زينة  
 الحياة الدنيا **ومنها** نحن نقص عليك بنائهم بالحق انهم  
 فتيه آمنوا بربهم وزدناهم هدى وربطنا على قلوبهم اذ قالوا  
 نقولوا ربنا رب السموات والأرض لن ندعو من دونه الهة  
 قلنا اذا شططنا الى قوله واذا اشتد لقمومهم وما يعيدون الا الله  
 فآووا الى الكف بشير لكم ربكم من رحمة وبهي لكم من امركم  
 مرقها وترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهف ذات اليمين  
 واذا غربت تقرضهم ذات الشمال وهم في فجوة منه ذلك من  
 آيات الله لمن يهدي الله فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد له

١٤٣  
 وليا مرشدا ومثلا ذلك كثير واما الاحاديث فمنها  
 قوله صلى الله عليه وسلم من سمع صوت ابل النعموش  
 فلا يؤمن على وعائهم كتب عند الله من الغافلين **وقال**  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الشريعة احوالى والطريقة  
 افعال والحقيقة احوالى **وقال** النبي صلى الله عليه وسلم  
 على ابن ابي طالب كرم الله وجهه اذ اتقرب الناس الى خالقيهم  
 بالزور البر يقترب الى ربك بالزور العقل والتسليم بالدرجات  
 والترقى عند الناس فى الدنيا وعند الله فى الآخرة **وعن**  
 عبد الله بن مسعود قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 قال يا سبيل الله ثم خطبنا عن يمينه وشماله وقال هذا  
 سبيل على كل سبيل منه شيطان يدعو اليه ثم قرأ ان هذا  
 صراط مستقيم فاتبعوه **وقال** عليه السلام لمن يدرك  
 كيف اصحبت يا ابن حارث قال اصحبت انا ومناجيا قال  
 لكل حق حقيقة فما حقيقة ايمانك يا ابن حارث فاجاب قال  
 صرفت نفسي عن الدنيا فاستوى سدى حجرا وودعا

اعادته والبريد الى القرون

و جنبها و فضتها و انظامت نهاری و اسهرت یابی و کانی نظر الی  
 عرش ربی باز را و انظر الی اهل الحجة یقیناً و رونی فیها و اهل  
 الذاریتیا و رونی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اصبت  
 فالزیم متمسکة بدین الله و قیاسه بامر شرعی و الاخذ بالا  
 و العزیمه لبهرت و طهارة و عزوف لفرع عن المثنیات  
 و علی هذا القیاس دیکر ایات و احادیث لالتعبد و لا تحصى در  
 مدح فقر و تصوف و ارذ اندر عرض مولف از نقل اقوال  
 مذکوره نیست که تصوف بمعنی عالی خودش محمود و از صفات  
 انبیاء است علیهم السلام و ذات فالیض البرکات خلفای  
 راشدین و ائمه معصومین و مجتهدین شرع متنبین بمقتضی  
 همین صفات بوده است مگر اسم صوفیه در صدر اول  
 و دوم رایج نبود بعد و در سیمال از هجرت متابع شده است  
 لهذا ائمه مجتهدین باین لقب مشتهر نبودند اما کلیه تصوف  
 اراسته و محله طریقت پیوسته بوده و اخذ نسبت  
 باطن از صحابه و تابعین که معاصر آنها بودند کرده اند

و لباس صوف که مخصوص صوفیان است پوشیده اند

## القول الثالث فی لبس الصوف والمرقع

صاحب کشف المحجوب بانی و لبس المرقعات نوشته در آن  
سیکویید آنکه شعار مرقع و لبس مرقع است و لبس مرقعات سنت  
است از آنجا که رسول صلعم فرمود علیکم بلبس الصوف تجدون

علاوة الايمان فی قلوبکم و نیز یکی از صحابه گوید کان النبی صلی الله  
علیه وسلم یلبس الصوف و یرکب الخمار و نیز رسول گفت

مرعایته را رضی الله عنها لا تضعی الثوب حتی ترقیفت  
بر شمایا و جامه پشیم تا خلوت ایمان یا بید و روا

کرده اند که سیمبر جامه پشیم پوشید و بر خرسوار شد  
و نیز گفت مرعایش را که یا عالیه جامه راد و رکن تا پیوندد

بر آن تزیین و از عمر خطاب میباید رضی الله عنه که وی  
مرقع پوشید و رقع بر آن گذاشته بود که نمونت آن

سبک بود و از امیر المومنین علی رضی الله عنه که بر او  
داشت که هستن آن بالکستان را بر او بود اگر دقت

برای الی صوف و مرقع

پیرا پی درازتر پوشیدی سر استین آن فرو دریدی  
و نیز رسول ز اعلیٰ المد علیہ وسلم فرمان آمد از خدای  
عز و جل بتقصیر جامه چنانکه گفت و ثیابک و طهرای فقره حسن بصر  
گوید رح که هفتاد و نیرا دیدم که همه را جامه پشمین بود و  
صدیق اکبر اندر حال تجریدش جامه صوف پوشیده  
و هم حسن بصری گوید رح که سلمان را دیدم رح کلمه  
بار فقها پوشیده و امیر المومنین عمر رضا و علی و هم بن  
جبران رح روایت آرند که ایشان مرا و قیس سمری را  
رضا با جامه پشمین دیدند و رفقا بر آن گذاشته و حسن بصری  
و مالک بن دینار و سفیان ثوری رح جمله صاحبان  
صوف بودند و از امام عالم ابو حنیفه کوفی رح روایت آرند  
و این روایت اندر کتاب مشایخ که محمد بن عیسی حکیم ترمذی  
تالیف کرده است بکتابت است که در استداوی صوف  
پوشید قصد غزلت کرده تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم را  
در خواب دید گفت ترا اندر میان خلق می باید بود از پنج

در روایت محمد بن عیسی ترمذی



سبب احای سنت سن توی انگاه دست از عزلت بداشت  
 و هرگز جامه نپوشیده که آنرا قیمتی بودی و داود طای رطنس  
 صوف فرمود و او یکی از متصوفه بود ابراهیم بن ادریس نیز  
 امام ابوحنیفه اندر آمد با حرفه صوف اصحاب ویرانچشم  
 تصغیر نکردستند ابوحنیفه گفت سیدنا ابراهیم بن ادریس اصحاب  
 گفتند بر زبان امام نزل نرود وی این سیادت بچه یا  
 گفت بخدست برود ام که وی بخدست خداوند تعالی  
 مشغول شد و ما بخدست تنهای خود تا وی گشت اتم  
 و شیخ فرید الدین عطار قدس سره در تذکره الاولیا  
 در ذکر امام سقیت دای و پیشوای صوفیان کرام میفرماید  
 آن چراغ شرع و ملت آن شمع دین و دولت و ان  
 نعمان ثابت خلایق و آن نعمان جواهر معالی و دعا لایق آن عارف  
 و عالم و صوفی امام جهان امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمت  
 کسیکه همه زبانها ستوده باشند و همه ملتها مقبول بنویسند  
 ریاضات و مجاهدات و خلوت و مشابیه و این سیادت شد

و در اصول تفریق و فروع شریعت درجه رفیع و نظر  
 یافت داشت از هوکان فی الدرجه القصوی والدین العلیا  
 و حنین از صحابه را در یافته بود چون عبد الله بن مسعود  
 ابن مالک و جابر ابن عبد الله و عبد الله ابن اوس  
 و اثنه بن الاشعث و عایشه بنت حجر رضی الله عنهم و بسیار  
 مشایخ را دیده بود و با امام جعفر صادق مد صاحب داشته  
 و او را علم فضیل عیاض و ابراهیم اوسم و بشری  
 و داود طای بود در جمیع الله و کواه بزرگی او در شاگردان  
 است و آنگاه که بشیر و ضمه سید المرسلین صلوات الله  
 علیه میرفت و میگفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب  
 میاند و علیک السلام یا امام المرسلین و در آوان کار غنیمت  
 عزلت کرد که تو جبهه پیل حقیقه داشت و روی از  
 خلق بگردانید و صوفی در پوشید تا شبی بخواب دید که  
 او سخنانها پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حد گزینی کرد  
 و بعضی را از بعضی از حقیر و این نیست آن

یکی از صحابه را تعمیر آن خواب پرسیدند او گفت تو در عالم  
 پیغمبر علیه السلام بدرجه بزرگ رسی چنانچه در آن متصرف  
 شوی هیچ از نعمت عید کنی و یکبار دیگر پیغمبر علیه السلام را  
 بخواب دید که میگوید یا اباحنیفه ترا بسبب آن زنده گردانید  
 ما سنت من زنده گردانی قصد عزالت مکن انشی کلامه  
 بحذف اکثره و علی هذا القیاس احوال مالک و شافعی  
 و احمد ابن حنبل علی نبیا و علیهم السلام زمره قدما  
 صوفیه گرام در کتب معتبرین مرقوم و مسطور است بمعنی الصوفی  
 لا مذنب له از کلام قدوة المحققین شیخ عبدالحق دیلمی  
 که از شرح سفر السعادت نقل کرده می آید بر سنکرین روشن  
 خواهد شد شیخ رحمه الله علیه بعد ذکر احوال ائمه هدی من  
 می نویسد **وصل** این چهار تن از امامان دین و تقدس  
 ملت اند که ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف  
 و تطبیق و توفیق میان آنها نموده و تفسیر و تاویل و بیان  
 مانع و منسوخ کرده و غایت بذل مجهود درین باب فرموده اند

در بیان فضیلت و مقام این چهار تن از امامان دین و تقدس ملت از کلام قدوة المحققین شیخ عبدالحق دیلمی

استنباط احکام بقیاس و اجتهاد از نصوص کتابست نموده اند  
 و غیر مجتهد آنرا خیر تابع ایشان بودن چاره و سبیلی نیست و ایشان  
 طریقت و بزرگان ایشان هم برین مذاهیب بوده اند یارب  
 بکر آنها که از ایشان پیایه اجتهاد رسیده و موافق یا مخالف  
 ایشان برای خود اجتهاد می نموده باشند و الله اعلم  
 و آنکه گویند الصوفی لا مذاهب له نه بان معنیست که او را  
 در دین مذاهبی نیست و تابع ائمه مذاهب نه و هر چه خاطرش  
 خوشش دارد و دلش بدان حکم کند هم بدان عمل کند  
 حاشا بلکه توحیدش چنانچه گفته اند آنست که وی در بعضی  
 مواضع از مذاهب اینچو در آن ورع و اجتهاد بیشتر باید اختیار  
 کند هر مذاهب که باشد و با آنکه بذهیب اهل حدیث رود که هر چه  
 حدیث صحیح یا بر آن عمل کند محقق گویند که این نیز علی  
 الاطلاق صحیح بود تحقیق آنست که هم از روایات مذاهب خود که  
 آنرا اختیار کرده و وجه قیاس و استدلال است روایتی  
 اختیار کند که بمطابق بود یا موافق طایر حدیث صحیح باشد

اگر چه ظاهر روایت و مشهور از آن مذہب نبود و الا تفرق  
 مذہب و تعدد وجهه موجب تفرق اعمال ظاهر کرد و از اینجا است  
 متفرق و عدم ضبط احوال باطن کند و فرموده اند که قبل توجه یکی  
 باید چه امام شریعت و چه شرح طریقت باینای توحید یک و قدیم  
 تحقیق را هیچ گردد وجه تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشعب  
 فروع بود پس ضبط نفس باصل مرجوع الیه فقها اصولاً و تصوفاً  
 لازم بود که اندک بعضی المحققین بسبب الصوفیه و آن نیز که در حد  
 آئده که استغث قلبیک یعنی فتوی از دل خود طلب و هر چه  
 فرماید و بدینچه حکم کند بر آن رود در صورت تردد  
 و تذبذب یعنی اینجا که دلائل از قرآن و احادیث و اقوال  
 این علما مختلف آید و متعارض نماید و در دایره بگردن رود  
 افکند حاکم در مضیورت تخری قلب و ترجیح اوست تا از آن  
 اقوال آنچه بنشین او گردد و اختیار کند و عمل نماید و آن  
 نیز در ماده قلب مظهر زکی منور منور ایمان و تقوی است که منور  
 فرست که در جوهر ایمان ابداع نموده اند آنچه حق است و باید

و آن مشتق خستیار کند که خیر و صواب در آن بودند آنکه  
 هر چه در دلش رفت پیران عمل کند بی رجوع بدلائل شرعی  
 این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و بالعبره  
 است انقیاد کلامه جعل الله فی الخبیة مقامه **سوال** اگر کسی  
 گوید که آنچه حال اقصاف ائمه و مجتهدین بصفت نقیص  
 بیان کردی از روی کتب سیر و سلوک بود اما اینچنین  
 ثبوت تردفها اعتماد و انشاید **جوابش** آنکه این ثابت  
 البوصیفة رضی الله عنه بنویسد از آن نیز مخفی امام اعظم رحمه الله  
 بجهت نقیص و بودن اکابر صوفیه در غلظت ظاهر و باطن بقلید  
 و پی روان آن مقتدا فی شرع متین و ادراک والد  
 ماجد امام عجم صحبت امیر المومنین علی مرتضی را علی بنیاد  
 علیهم السلام ثابت است اگر چه در اثبات این حالات طوالت  
 است لیکن حکم آنکه **ب** عدد ذکر نعمان لانا ان ذکره  
 هو المسک ما کبره یتقوی نقل کردن عبارت در مختار  
 مدایجاد احب افتاد در پی نهه قال الله رحمه الله و تعبد

حاجب در انجا که از معجزات نعمان خفیه است  
 در کتاب تو و احوال امام عجم نعمان

نقل عبارت در مختار در اثبات نقیص  
 البوصیفة و ثبوت نسبت توری رضی الله عنه

در توضیح علی بنیاد السلام

النصف الثاني حتى حثت قال من اراد الفقه فليعلم اصحاب النبي <sup>حقيقه</sup>  
 فان المعاني قد تيسرت لهم والدينما صرف فقيها الا لمكتب محمد  
 ابن الحسين قال اسمعيل ابن ابي رجاء واما محمد في المنام  
 فقلت له ما فعل السيدك قال غفري ثم قال لو اردت ان  
 اغديك ما جعلت هذا العلم فيك قلت له فابن ابو يوسف قال  
 فوفنا بدريه قالت فابن ابو حنيفه قال مبيات ذاك في اعلان  
 كيف قد صنع الفيلوسوف العشار بعين سنه و حج حقا  
 و حمتين تحم و رآه في المنام مائة مرة و لها قصه مشهوره  
 و في حجة الاخير استاذن حجة الكعبة بالدخول ليل الفقام  
 بين العمودين على رحله النبي و وضع اليده على ظهر ناحي  
 ختم القرآن فلما سلم كي و باجمديه و قال النبي ما عبدك  
 هذا العبد الضعيف حق عبادتك لكن عوفاك حق تعرفك  
 عجب نقصان خدمته لكمال معرفته فنهض فالتفت اليه و قال  
 يا ابا حنيفه قد عرفنا حق المهر فتم قد خدمتنا فاحسنت  
 الخدمته و قد غفرنا لك و ان اشعركم نحن كان على

مدد بهب الى يوم القيمة وقيل لا يحيفه ثم بلغت بالبلغت  
 قال ما حملت بالا فاذة وما استنكفت عن الاستفاده  
 قال مسافر ابن كدام من جعل ابا حنيفه بيه وبين اسد رجو  
 ان لا يخاف وقال فيه حسي من الخيرات ما عده يوم القيمة في  
 رضى الرحمن دين النبى محمد خير الورى ثم اعتقادى بنى النعمان  
 وعنه عليه السلام ان آدم افتخرنى وانا افتخرت به من  
 امتى اسمه نعمان وكنية ابو حنيفه هو سراج امتى وعنه  
 عليه الصلوة والسلام ان سائر الانبياء يفتخرون بى  
 وانا افتخر بابي حنيفه من احبه فقد احبني ومن الغضب فقد الغضبني  
 كذا في التقديم شرح مقدمه الى اللبث وروى الجرجاني  
 في مناقبه بسند بسند بسند بن عبد الله التستري انه قال لو كان  
 في امته موسى وعيسى مثل ابي حنيفه لما تمودوا ولما تنصروا  
 مناقبه اكثر من ان يحصى وصفت فيها سبط ابن الخوري جليد  
 كبيرين وسماه الانبصار لاما م آتية الامصار وصنف غيره  
 اكثر من ذلك والحاصل ان ابا حنيفه النعمان من غظم



معجزات المصطفى بعد القرآن حسب من مناقبه استثنائية  
 ما قال قولاً الا احسبه امام من للائمة الاعلام وقد جعل الحكم  
 لاصحابه واتباعه من زمنه الى هذه الايام الى ان يحكم بحسب  
 عليه السلام وهو كان المصطفى رضى الله عنه له اجره واجرمين  
 الفقهاء والفقه وفتح احكامه على اصوله العظام الى يوم الحشر  
 والقيام ونما يدل على امر عظيم خضع به من بين سائر  
 العظام كيف لا وقد استقر على مذاهب من الاولياء  
 الكرام من النصف ثبات المجادة وركض في ميدان المشاهدة  
 كاسر ائمة بن ادم وشفيق البلخي وسعوف الكرخي والي يزيد  
 وقضيل بن عياض وداود البطاي والي حامد اللقاوي  
 بن الوب وعبد الله بن المبارك وفتح بن الجراح والي  
 الوردان وغيرهم ممن لا يحصى لهم عدة ان يستقصوا ولو وجدوا  
 شبهة ما استعوه ولا انتدوا به ولا انقضوه وقد  
 قال ابو القاسم الشيرازي في رسالته مع صلابته في مذنب  
 ولقد مر في هذه الطريقة سمعت الاسناد ابا علي الدارقطني

كذا في نسخة  
 في الورد

انا اخذت هذه الطريقة من ابي القاسم النصف ابادي وقال  
 ابو القاسم انا اخذتها من الشبلي هو اخذها من المجتهد البغدادي  
 وهو اخذها من السري السقطي وهو من المعروف الكرخي وهو من  
 داود الطائفي وهو اخذ العلم والطريقة من ابجيفة وكل سببهم  
 عليه واقر بفضله فحبا لك يا اخي ان لم يكن لك شهود في  
 هؤلاء السادة الكبار كما استهين في هذا القرار والافتقار ولم يمت  
 هذه الطريقة وارباب الشريعة والحقيقة ومن بعدهم في هذا الامر فليعلم  
 تبع وكل ما خالف ما اعتمدوه مردود ومبتدع وبالجملة ليس  
 ابو حنيفة في زيادة وورعه وعبادة وعلمه وفهمه بمشارك ومما قال  
 فيه ابن الميبارك **تظلم** لقد رآنا البلاذوسن عليها امام المسلمين  
 ابو حنيفة باحكام واثار وفقه كايات الزبور على صحيفه فما في المشرق  
 له نظير ولا بالمغربين ولا في هذه **ب**بت شهر اسير اللباني  
 وخام بناده **ب**حقيقه فمن كالي حنيفة في علاه امام الخليفة والخليفة  
 رايت الغائبين له سقايا خلاف الحق مع حج ضعيف وكيف يحل  
 ان تؤدى فقيهه في الماراض اثار شريفه وقد قال ابن ابي

سقا لا حرج النقل في حكم لطيفة بان الناس في نقه عيال  
على نقه الامام ابي حنيفة فلعنه ربنا اعدا و رمل على من  
قول ابي حنيفة وقد ثبت ان ثابثا والد الامام ادر  
الامام علي ابن ابي طالب رضى فذعالة ولذرتة بالبركة  
وصح ان ابا حنيفة سمع الحديث من سبعة من الصحابة كما بسط  
في اخر منية المفتي وادرك بالسبب نحو عشرين صحابيا كما بسط  
في اوائل الصياد وقد ذكر العلامة شمس الدين محمد الوائلي  
عرب شاه الا نصارى الحنفى في منطومه الاثنية المسماة بجواهر  
العقائد ودرر القلاد ثمانية من الصحابة ممن روى عنهم الامام  
الا عظم ابو حنيفة رحمة الله عليه وعليهم اجمعين حيث قال معتقدا  
في هب عظيم الشأن ابي حنيفة الفتى النعمان النابى سابق ايمه بالدين  
والعلم سراج الامة جمعها من اصحاب النبى انه رجا ان يترجمه فتفى  
وسلكا طريقة واضحه السباح ساله من القضاة الداجى وقد روى  
عن النس وجابر وابن ابي اوفى كذا عن عمار عن ابي الطيفل  
والبن واثله وابن ايس الفتى وواثله عن ابن حبره

قد روی الامام و بهت حجروی التمام و رضی الله عنهما  
 عنهم وعن كل الصحاب العظام و توفي بعد اربعين في السجن قبل  
 الفناء و له سبعون سنة بتاريخ خمسين و عاشر قبل و يوم توفي  
 ولد الامام الشافعي فقدم من منافقه انتهى عليه و اگر کسی را  
 زعم این معنی باشد که آنچه بزرگیهایی امام ابوحنیفه رحمه الله منقول  
 بعد کثرت عبادتها باصحاب طواهر هم میسر میگردد پس  
 اوصاف مذکوره بر عرفان حسی و فیضان اصلی دلیل  
 نمیتواند شد گویم زعم مذکور فاسد است بلکه امام همام از ایام  
 عارف و موحد بود برای اثبات ابدع احکامات خطیب  
 خوارزمی که صاحب شایه و النظایر گفت میکند کافی است  
**فی الاشیاء و النظایر حکم الخطیب الخوارزمی**  
 ان طلب الروم ارسل ابی الخلیفه مالا حزیلا علی ید رسولہ و احرا  
 یسأل العلماء عن ثلث مسائل فانهم اجابوا بذل لهم المال  
 و ان لم حیوه فاطلب من المسلمین الخراج قال العلماء فلم یأ  
 احد بما قطع فیه معنی و کان الامام اذا ذاک صبیّا حاضرا مع

تاریخ وفات  
 تاریخ مجتبه  
 تاریخ وفات

تاریخ مجتبه  
 تاریخ وفات  
 تاریخ وفات

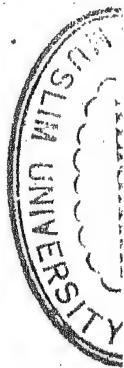
فاستاذ من جنس جواب الرومي فلم ياذن له مقام واستاذن من  
 الخليفة فاذن له وكان الرومي على المنبر فقال له اسأله انت قال  
 نعم قال انزل مكانك الارض ومكان المنبر فقتل الرومي  
 وصعد البوصيفة رح فقال سل فقال اي شئ كان قبل  
 قال لي تعرف الله فقال نعم قال ما قبل الواحد قال هو  
 ليس بشئ قال اذ لم يكن قبل الواحد المجازي اللفظ  
 شئ فكيف يكون قبل الواحد الحقيقي فقال الرومي في اي جهة وجهه  
 تعالى قال اذا قدمت السراج قال اي وجه نوره قال  
 ومن الرومي فيه الجهات الاربع فقال اذا كان النور المجازي  
 المستفاد الزايل لا وجه له الي جهة فتور خالق السموات والارض  
 الباقي الدائم المقيس كيف يكون له جهة قال الرومي بماذا  
 الله تعالى قال اذا كان للمنبر شبه مثلك انزله واذا كان  
 على الارض موحدا فقل رفعه كل يوم هو في مكان فترك الحال  
 وعاد الى الرومي **سؤال** الكراميه دين وعلم اي  
 مجتهد من جهة طريقه تصوف بودندي ردوا كبار علماء بطرف

صوفیه مؤمنین و کتب ایشان متوجه شدی و انکار اهل  
 شریعت بر اصحاب طریقت مشهور است چنانچه بعضی علما بسوی  
 شیخ محی الدین بن علی العربی قدس سره که را اسلمش  
 صوفیه است نسبت کفر و الحاد کرده اند و نوشته اند که این  
 الحکم وی خارج از شریعت است و برای اصلاح خلق الهی  
 کرده است هر که مطالعه آن کند مبتدع و ملحد است **جواب**  
 اگر در رد و انکار بر صوفیه آیتی یا حدیثی یا قول مجتهد وارد شده  
 است نشان باید داد و الار و انکارنا اعلان و نامحذور  
 متعصبان دلیل بطلان حقیقت نمیتوانند شده رد و انکار علما  
 پیروز و نصاری در ساحت قدس جناب رسالت مآب و  
 سوره الطن خواریم در حق ائمه اطهار و طعن و تشنیع علمای شیعه  
 نسبت باصحاب کبار و جرح و قدس حکما کمال متکلمین نابدار  
 از قدیم شده آمده است پس اگر فقیهی متعصب با عالمی منتشر  
 بمعنی تصوف نارسیده در شان صوفیه قدس است اسرار  
 حرفی زنده یا بزرگی بدنامی شیخی از مشایخ بعضی کلمات

اینجا جواب است بر رد و انکار علما که بر صوفیه  
 نوشته اند و شیخ محی الدین بن علی عربی  
 را اسلمش کرده اند

شرح را بدو مشوب سازد و مفیدی ندارد و محققین فقها بجز هیچ  
و تقدیس این کرده حق پزوه لب کشوده اند شاید این مدعا  
کلام مولانا محمد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس <sup>المصنف</sup> که  
در المختار آنرا آورده است بنا بر انتخاب عبارت در المختار در <sup>مختصر</sup>  
بجبه نقل کرده میاید فی **و المختار** و فی المعروف  
المرئیه ما معناه ان من قال عن فصوص الحکم للشیخ محمد <sup>الدین</sup>  
بن عربی انه خارج عن الشریعه وقد صغفه <sup>بلا</sup> ضلال خلق الله تعالی  
وکل من طالعہ یجد ما ذایلمه اجاب نعم فی بعض کلمات تباین الشریعه  
و تکلف بعض المتصنفین لا رجوعها الی الشریعه لکننا نقول ان  
بعض الیهود افترأوا علی الشیخ قدس الله سره فیجب الاحتیاط  
بترک مطالعہ تلك الکلمات وقد صدر امر سلطانی بالتحقیق  
الا بتمتاب من کل وجه انتی فایحفظ و قد ارشی صاحب القاموس  
علیه فکیف اللهم انطقا بما فیہ رضاک الذی اعتقده و اوین الله  
ان کان رضی الله عنه شیخ الطریقه جالا و عسلا و امام الحقیقه  
بهماء و رسوخا و محیی رسوم المعارضه فخلا و استسما الذی نقل

شیخ محمد الدین ابن عربی  
عبارت در المختار



فكر الزمر في ظروف من علمه غرقت فيه خواطره عجاب اى بحر لا ملأه  
الدلاء وسحاب يتقاصم عنه الالواء كجانت وعونه تحرق السج  
الطبايق ومبتروق بمكانة فتلأء الافاق والى اصفه وسوقينا فو  
ما وصفته وناظرى سما في كنهه وغالب طين الى ما الصقوب وما على  
اذا ما قلت معتقدى مع الجحول بطن الجبل عدوانا والسدود  
والسد عظيم ومن اقامه حبه الله برمانا ان الذى قلت بعضا  
من مناقبه ما زوت الاعلى زوت نقصانا الى ان قال  
ومن خواص كنهه انه من وطيب على مطالعها انشرح صدره  
المعضلات وحل المشكلات وقد راسى عليه العارف بالله  
عبد الوهاب الشعرانى سما في كتابه قبه الاغنياء على قطره من بحر  
علوم الاولياى فطليک وبالله التوفيق انتهى وتلوه الباب الثالث  
باب ثالث ورايات واحاديث وروايات فقهى  
که مدعیان حرمت بدان استدلال می کنند و جواب این و

این باب مشتمل بر بیست و نه باب چند مدایه اولی  
در آیات قرآنی و آن چهار آیت اند الا سیرت الاولی

در بیان حرمت بدان استدلال می کنند و جواب این و این باب مشتمل بر بیست و نه باب چند مدایه اولی در آیات قرآنی و آن چهار آیت اند الا سیرت الاولی



و من الناس من تشبى لهو الحديث فيقبل عن سبيل الله فيعلم  
 ويتخذ ما هو اوليك لهم عذاب عظيم <sup>و معنى آنكه از مردمان كس</sup>  
 است كه بخرید سخن بازی ناگراه سازد مردمان را از راه خدا  
 بفریاد و بستی و برمانی و مسیكه و قرات قرآن را بازی آن  
 كرده مرایشان را است عذاب كشنده فقط آن تخریم میگویند كه  
 این آیه كرمیه در تخریم عنای مطلق نازل شده است باز امیر  
 باشد یا بلا از امیر و در وجه استدلال بسیارند كه بعضی مفسران  
 از عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس روایت كرده اند  
 كه مراد از لهو حدیث فحشا است جوایش اسكه آیه مذكوره كه در  
 اول سوره لقمان واقع است شان نزولش مفسران  
 مثل بیضاوی و حسینی و احمدی و غیر هم همین نوشته اند  
 كه فخر این حادث مشرك به تجارت جانب فارس رفته و قصه رستم  
 و اسفند یار خریده در جامع قریش بنوعی بمجامع ایشان پیروند  
 كه همه شیشه و فریضه میشدند و لاف میزدند كه اگر محمد صلعم از قصه  
 عاد و ثمود و عظمت ملك سلیمان و دراز خبر سید بن ابی ذر

و من الناس من تشبى لهو الحديث فيقبل عن سبيل الله فيعلم ويتخذ ما هو اوليك لهم عذاب عظيم

ملک و قصص ملوک عجم سخن میگویم پس هر که در معنی و مورد آید  
 مگر نیمه تامل خواهد کرد خواهد دانست که آنرا بر حلت و حرمت  
 غنا اصلا دلالت نیست و از آن تعلقی ندارد و آنچه نسبت  
 باین عباس میکند آنست که در تفسیر بیضاوی و بعضی واقع  
 شده است باین عبارت و قیل که آن لشتری المغنیات و کلهم  
 علی معاشره من اراد الاسلام و معنی معنی و بعضی گفته اند  
 که مشرک مذکور کنیز کاف معنی خریدی و هر که اراده اسلام  
 میکرد برای مباشرت او سیف ستادی و گفتی که اسلام مانع  
 است بهتر است تا معاشرت با چنین زنان باید دانست که اولاً  
 روایت مذکوره ضعیف است چنانچه لفظ قیل دلالت بر آن میکند  
 و بر تقدیر صحت نمیدانم قول ماست زیرا که در صدر مذکور شد  
 که غنای مقرر به منکرات بالاتفاق حرام است و آنچه مشرک  
 مذکور میسر در آن تجویز زنا و شرب خمر و بازداشتن  
 مردم از اسلام و گمراهی از راه خدا و نظایر داشت اگر  
 بر حرمت همچو غنا آیه را دلالت ناستدین مدعای ماست

سپس گجاست آیه مذکوره را دلالت بر حرمت غنای جاریه پیرا  
 مالک و برای غیری در حالیکه با و بسته آخرت  
 و در بنمای راه چند باشد چنانچه جمیع آن از سیمیه و صحابه <sup>سید</sup> و اصحاب  
 گذشت و بعضی از علماء مستعصبین که روایت و روایت  
 از کتاب نیست ندارند و معنی نسخ و منسوخ نمیدانند و از <sup>مجموع</sup> اصول  
 حدیث و فقهه آگاه نیستند این آیه را بر حرمت غنای مطلق نفس  
 قاطع بنداشته سیالغه با تمیز نموده اند که آیه مذکوره نسخ جمیع احادیث  
 را باحت غنا است و صرف بدست آویز آیه مذکوره در حرمت غنا  
 رساله تصنیف کرده و در آن نوشته اند قد ذکر فی الکتاب المعبره  
 من الاحادیث ان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما  
 قد حلفا و قالان هذه الآية مانع من الاثم حرمة التواضع  
 و سعيد ابن جبیر ایضا قال لا مثل ذلك انتهى پس برای رد علم  
 هیچ مستعصب بلند و مقلدان و سریدان او واجب افتاد که  
 آنچه مفسرین و محققین احادیث و تفسیر را سه مذکوره نوشته اند  
 بعبارة ساقط کرده آید تا آن فی تفسیر کما یلحق ما شغل

<sup>١٩٤</sup>  
 ذكره وسماعه فهو هو الحديث وفي تفسير الخرائج الاشارة  
 في هو الحديث الى طلب علوم الفقه من علم الطبيعي والرياء  
 وعلم الاكثيرة والينرجات واما طيل الزنادقة وشركتهم لان  
 هذه كلها مفسدة للخلق لقبولها الناس توغله وقال في تفسير العالم  
 قال الكلبي ومقاتل نزلت في المنصرين الحارث كان تجر قاتلي  
 فارس ويشترى فيها اخبار العجم وتجذب بها قريشاً ويقول ان  
 محمد اتخذكم حديث عاد وثمود وانا احدثكم بحديث رستم واسفندباد  
 واخبار الاكاسرة فحول حديثه ونزكون استماع القرآن فانزل الله  
 تعالى في الاية قال ابن جرير هو الطبل وعن الضحاك وهو الشير  
 وقال قتادة وهو كل ادم واللهم كل باطل يلبي شئ الخير وما يعنى  
 وفي ايضا دى يلبي ما يعنى كذا الاحاديث التي لا اصل لها ولا طائل  
 لا اعتبار فيها من الباطل فيكون في الخبرين الكلام في نزلت  
 مما مضى ابن الحارث في الخبرين واما في تفسيره الاية  
 في كتب الاحاديث الضعيف رواية الائمة الزهري قال حديثاً فسنه  
 قال اجبرنا بكر بن مضر عن عبد الله بن زهر عن علي بن زيد عن

إلى عبد الرحمن عن أبي أمامة رجعهم الله تعالى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبيعوا الثقيات ولا تشترون ولا تعلمون ولا خير  
 في تجارة نفوسهم وشمس حرام وفي مثل هذا نزلت هذه الآية ومن  
 الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله إلى آخره  
 وقد قالوا إن الحديث غريب وإمامهم وسن حديث القاسم عن أبي  
 أمامة والقاسم ثقة وعلي بن زيد ضعيف في الحديث قال محمد بن  
 اسمعيل البخاري والنهي ليس لأجل الغش بل يحتمل أن يكون لأجل  
 عدم الضباط في الوصف أو لانه بيع الأشياء التي لا تقابل  
 بالعوض شرعا مثل ماء الفحل فإنه لا يبيع بعه ولا إجارة به  
 إن الحديث ضعيف قال محمد جمال الحديث وأما تمسكهم بأن ابن  
 عباس وابن مسعود رضي الله عنهما خلفا إن لهو الحديث هو الغش  
 فإنه افتراء كفض لأنه لو ثبت عنهما هذا القول لخرجه أهل الحديث في  
 كتبهم لأن قول الصحابي ومثله وتقريره أيضا حديث كما هو  
 مستقر عند أهل الحديث وإمامنا موسى في مقاصد حسنة تصح  
 في ذلك الحديث بن عباس وابن مسعود كذب كفض

و بطلان رعم اعني كآيه من تشتري لهو الحديث ناسخ احاديث  
 اباحت است موقوف است بزوال متن ضابطه علم القرآن قاعدة  
 اصول الحديث ضابطه من الاقن في علم القرآن للجلال الدين  
 السيوطي قال ابو القاسم الحسن ابن محمد ابن حبيب النشا پوري في  
 كتابه التبيين على فضل علوم القرآن علم تروله وجهه وترتيب ما نزل  
 بكلمه والمدنيه وما نزل بكلمه وحكمه في وما نزل بالمدنيه وحكمه في  
 وما نزل بكلمه في اهل المدينه وما نزل بمدنيه في اهل بكلمه وما نزل  
 تروله بالمدني وما نزل تروله المدني بالمدني وما نزل بالمدني  
 وما نزل به بيت المقدس وما نزل ما طالف وما نزل بالمدنيه  
 وما نزل ليله وما نزل بهاراً وما نزل مشبهاً وما نزل مفرداً  
 والآيات المدنيات في السور المكيه والآيات المكيات في السور  
 وما حصل من كرم الى المدنيه وما حصل من المدنيه الى ارض الحبش وما  
 نزل مجللاً وما نزل مفسراً وما نزل لفوا فيه فقال بعضهم مدني و  
 بعضهم مدني فنهذه جهته وشعرون وجهها من لم يعرفها ولم يميزها  
 لم يعلم له ان تنظيم في كتاب هذه هي فائده

من الاقن في علم القرآن  
 ضابطه علم القرآن  
 بطلان رعم اعني كآيه من تشتري لهو الحديث  
 اباحت است موقوف است بزوال متن ضابطه علم القرآن قاعدة  
 اصول الحديث ضابطه من الاقن في علم القرآن للجلال الدين  
 السيوطي قال ابو القاسم الحسن ابن محمد ابن حبيب النشا پوري في  
 كتابه التبيين على فضل علوم القرآن علم تروله وجهه وترتيب ما نزل  
 بكلمه والمدنيه وما نزل بكلمه وحكمه في وما نزل بالمدنيه وحكمه في  
 وما نزل بكلمه في اهل المدينه وما نزل بمدنيه في اهل بكلمه وما نزل  
 تروله بالمدني وما نزل تروله المدني بالمدني وما نزل بالمدني  
 وما نزل به بيت المقدس وما نزل ما طالف وما نزل بالمدنيه  
 وما نزل ليله وما نزل بهاراً وما نزل مشبهاً وما نزل مفرداً  
 والآيات المدنيات في السور المكيه والآيات المكيات في السور  
 وما حصل من كرم الى المدنيه وما حصل من المدنيه الى ارض الحبش وما  
 نزل مجللاً وما نزل مفسراً وما نزل لفوا فيه فقال بعضهم مدني و  
 بعضهم مدني فنهذه جهته وشعرون وجهها من لم يعرفها ولم يميزها  
 لم يعلم له ان تنظيم في كتاب هذه هي فائده

در اصول حدیث از جامع اصول لابن اثیر حدیث نسخ آیه الخطاب  
 الدال علی ارتفاع الحکم الثابت بالخطاب المتقدم علی وجه  
 لولاه لكان ثابتاً مع تراخیه بخور نسخ خبر الواحد بخبر الواحد  
 والتواتر ولا يجوز نسخ المتواتر بخبر الواحد بخور وروى الشيخ علی  
 بعض واحد فی وقت واحد قال الشافعی لا يجوز نسخ السنة  
 بالقرآن كما لا يجوز نسخ القرآن بالسنة خلافاً لغيره فتبیح الحکم القول  
 انسخا لیس نسخ حکم کذا ما لم یفعل سمعت رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم فاذا قال ذلك نظر فی الحکم لكان ثابتاً بخبر الواحد  
 بما رتسوخا لقوله وان كان قاطعاً فلا يجوز نسخ النص القاطع المتواتر  
 بالقیاس المعلوم بالنظر والاجتهاد انتهى لمحض كلامه واذا فرغ  
 هذا فنقول وبالله التوفیق ولا تخاف من الطناب الكلام فی  
 هذا المقام لانه من منزلة الاقتداء بما یکره یرک در ضابطه و  
 قاعده مذکوره غوره خواهد کرد حکم خواهد نمود که دعوی  
 نسخ احادیث اباحت بآیه من الناس من شتری لهو الحديث  
 باطل است بچند وجوه اول اینکه بحکم تنبیذ شافعی هم قرآن

۱۰  
ناصح حدیث اصلاً نمی شود و بر مذمت حنفی نیز قرآن که غیر نص است  
ناصح حدیث صحیح که از قسم نص باشد نمی تواند شد و دوم اگر حد  
منسوخ که در صدر مرفوعه گشته واضح است که ناصح غیر از نص  
نمی باشد و نص در اصطلاح عبارت است از کلام طاهر المعنی  
که سوق کرده باشد در امر خاص مثل اعلنوا النکاح و اضربوا  
علیه بالدفوف و سوق آیه مذکوره هرگز در حرمت عنایت  
تا از ارتفاع حکم اباحت نماید بلکه سوق آیه مرفوعه اندر معنی  
که هر که بسخا یا بطل مردم را از راه خدا اگر ادعای دوز  
و از قرائت قرآن باز دارد او مستحق عذاب است ای قوم  
اینکه الزام غایبه که در لبضل عن سبیل الله واقع است  
صاف ظاهر است که شرا و هو الحدیث بار آمده اصطلاح از راه  
خدا ممنوع است نه مطلقاً پس گنج است آیه مذکوره را  
و دال بر حرمت غنا که نه بر اراده اضلال باشد و هرگاه  
دال بر حرمت غنای مطلق نشده ناصح نص اباحت غنای  
مطلق چگونه می تواند شد چهارم اینکه از روی کتب تأسیس



بالاتفاق ثابت است که سوره لقمان بجز نازل شده است پیش از  
 هجرت و اکثر احادیث که در ابوابه غنا مذکور گشته از عایشه صدیقیه  
 مروی اند رضی الله عنها در مدینه بعد از هجرت پس آیه بکنیه بهتر  
 قبل از هجرت ناسخ احادیث مدینه مرویه بعد از هجرت  
 چگونه میتواند شد پس کسیکه آیه مذکوره را فی حرمت پنداشته  
 آنرا ناسخ احادیث گفته اند قول آنها بوجوه مذکوره مردود  
 و نامعقول است آیه ثانیه که بدان احتیاج بر حرمت میکنند  
 آنست که در آخر و النجم واقع شده افمن بذل الحدیث تعجیل  
 و یضلکم و لا یحکم و انتم ساعدون معنی اینکه ای مشرکان  
 از اینکه قرآنست شکفتی آرید و خدایا ستمه از آن نمگیرید  
 از خوف و عیدیکه در دست و شما بازی گانید یا فانی در وجه  
 استدلال ذکر میکنند که ساعدون مشتق از سمود است  
 و آن بمعنی غنا آمده است و بعضی و ساعدون مذکور در شان  
 تردول این آیه مروی است که بوقت خوانده شدن قرآن کفار  
 سرود و شور میکردند تا مردم را از استماع قرآن باز

در حدیث بخیرین  
 آیه ثانیه که بر حرمت لغزیدن  
 فی قرآن است  
 از عایشه صدیقیه  
 مروی است

پس آیه را بر تحریم مطلق غنادالالت است جوابش اینکه حسب  
 بیضاوی سادون را بمعنی لاهون و مستکرون گفته  
 و نوشته است که آن بحسب از سید است من بعد البغیر فی مسیر  
 اذ ارفع را سته انتی و این را از غناسا سبب نیست و  
 بر تقدیر صحت اشتقاق آن از سمود آمدن سمود بمعنی غناد و  
 آیه اشاره بر اینست که سر و دینیت باز داشتن از  
 استعمال قرآن مجنون یا مکروه باشد و این مخالف مانیت است که  
 این هم سببی است از اسباب منکره که بدان غنادالالت حرام  
 میگردد پس کجاست این آیه را دلالت بر حرمت غنای مطلق  
 مخصوص بر غناس که در آخرت و مشوق یاد الهی باشد  
 و اگر آیه کریمه نده دال بر حرمت سمود باشد بر معنی که مراد  
 گیرند باید که ضحک عدم بکاتیر مطلقا حرام گردد و از  
 که بالاتفاق ضحک مخصوص مراد است که با کفار و استورا  
 قرآن باشد پس از غناس غنای مخصوص حرام باشد نه مطلق  
 آن طرفه اینکه اگر در آیه مذکوره سادون را بمعنی مغنون

گیرند بر شرعیه غنا و بر مذمت ترک بکار وقت لغی دلالت میکنند  
 زیرا که و انتم سادون حال است از لا یتکون بمعنی آنکه نمیکرد  
 شما در حالی که غنا کنندگانند پس دلالت کرد بر آنکه ترک بکار  
 در حال غنا مذموم است و بر صحت این ترکیب کواهاست تفسیر احمدی  
 و عبارتة هذا قوله تعالى فمن هذا الحديث تعجبون و تضحكون <sup>تضحكون</sup> و انتم سادون  
 معناه فمن هذا الحديث ای القرآن تعجبون و تضحكون  
 بالاستهزاء و لا یتکون خوفا من العبد الذی فیہ و انتم سادون  
 ای عافلون و لا تعبون بالتغنی فالمراد من سادون معنون  
 علی ما ذکر فی البیضا و کالوا اذا سمعوا القرآن اعرضوه <sup>للتغنی</sup>  
 لبشبه الناس عن استماعه فمنعهم الله تعاب عن ذلك و المعنی  
 لا يجوز لکم ان تسعدوا ای تغنوا و قد قيل ان قوله و انتم  
 سادون تدل علی شرعیه العنا لان اوله و لا یتکون <sup>فینجوا</sup>  
 یکون حال امنه ای لا یتکون حال کونکم مغنین فقدوم علی  
 ترک البکار و حين التغنی و هو تدل علی مشروعیه اشئ کلایه لفظ  
 الآیه الشائسته و آیه ثالثة که بدان احتجاج بر حرمت غنا

میکنند آنست که در سوره بنی اسرائیل واقع شده و بتقریب  
 بنی استطاعت بمنهم بصورتک و اجلب لیسیم بخلک و بخلک  
 و مشارکیم فی الاموال والا ولاد و عدم و ما لعدیم الشیطان  
 الا عز و را سعی انک یخبیان هر که التوالی از ایشان بآواز خود  
 و بر انگیزان بر اهلک ایشان سواران خود را و پیادگان  
 خود را و شرک شو بایشان در احوال و فرزندان و عده ده  
 ایشان را و عده تمنید آنها را شیطان مکر لغریب در وجه  
 استدلال میگویند که مرگیت در قفسیر که مراد از  
 صوت غنا و مزامیر است چراغش اینکه در تمام کتب تفاسیر  
 صوت آواز و شمول آن بوسوسه و فساد گرفته شده است  
 و اگر کسی از صوت غنا اراده کرده باشد مراد از آن قطعاً  
 غنای محرم خواهد بود و بمقتضای مقام که بیان طرق گمراهی  
 است پس فحوا ای این آیه بآیه بصل عن سبیل الد موافق  
 خواهد بود یعنی اگر از آیه مذکوره حرمت غنای مخصوص مفهوم  
 گردد بر حرمت غنای مطلق دلیل نمیتواند شد که لایحقی علی المندوب

الآیه المرآة وما كان صلواتهم عند البيت الامكان ولقد تبه  
معنى التكميت نماز مشركان نزد خانه کعبه مکر صغیر و دستک زنی  
در وجه استدلال میگویند که هرگاه صغیر دستک زنی  
ممنوع شد پس غنا که خالی از آن میباشد بطریق اولی جواز  
اینکه از منع شدن دستک زنی و صغیر بمقام مخصوص ضرور  
نست که همه زمان و مکان ممنوع باشد چنانچه دستک زنی زن  
خارج نماز درست نیست و در عین نماز اگر او را ضرورت افتد  
جائز است که دستک زند بدینطور که بزند کف دست بر پشت و دیگر  
این جواب مطابق است که شیخ احمد غزالی رحمه الله و جواب این  
آیه در رساله خود نوشته اند که او الاستدلال ان القصد  
ممنوع والغنا لا یخلو عن القصد فاسد فان من منع شی فی  
حالة مخصوصة لا یلزم منعه فی سایر الاوقات ومقامات تباین  
ذلک و لهذا یجوز للمرأة فی الصلوة ضرب الراحیه علی ظهر کفها  
اذا تابها شی ولا یجوز فی غیرها و لما کان البیت معظما و الطوا  
منده صلوة منعم عن ذلک و ایضا قال و اما کان صلواتهم ولم

یقول واما كان سماعهم فاذن لا يجوز ان يمنع النص من قول  
منع في سائر الاوقات والمواضع مخفي تنبأ برسمي واجب  
که بر اثبات حرمت ائمتی از قسم نص بیارو که سوق کلام در حرمت  
غذای مطلق باشد و اگر با تخمین آیات ماوله معنی غیر طایفه  
خفی استدلال جایز باشد پس آنچه در مقدمه کتاب ذکر کردیم  
که علما تصریح نموده اند که از قوله تعالى الذين يستمعون القول  
فیتعون حسنه و اذا سمعوا ما اتزل الى الرسول تری غیرهم  
تقیض من الدع معارفوا من الحق و از دیگر آیات این  
سمل غذا حر است آن آیات بطریق اولی برای اهل  
حرمت بر مان قاطع شدن می تواند بود اینیه ثانیه در ذکر احادیث

دلیل اهل تحریم اند

اهل تحریم بدان احتجاج میکنند باید دانست که این بابی است  
پس عظیم ایشان واجب الخوض و الا معان زیرا که اصولی  
جميع الاحكام شرعی حدیث است و اقسام آن بسیار مختلف  
و مراتب روات حدیث بی شمار و متفاوت و هر کدام فقه را  
علم حدیث و اصول آن قیاس شد و همین سبب تفاوت و تنافض

احکام در کتب فقهیه یافته اند و چنانچه اهل تحلیل و تحریم بر دو اتحاد  
 استدلال میکنند اما تصحیح احادیث طرفین و ترجیح یکی بر دیگری  
 و اینکه از کدام احتجاج جایزه است و از کدام جایزه نیست موقوف  
 است بر معرفت قواعد اصول و معرفت اقسام حدیث اگر چه  
 این مختصر گنجایش تشریح آن ندارد لیکن آنچه موقوف علیه  
 جواب احادیث حرمت است بالا جمال مذکور میگردد ضابطه  
 باید دانست که حدیث باعتبار روایه بر قسم صحیح  
 حسن و ضعیف صحیح است که بقول عدل تام المضبط متصل  
 ثابت شده باشد و آنرا صحیح لذا گفته گویند حسن است که در آن  
 صفات مذکوره بر وجه کمال نباشند بلکه نوعی از قصور نقصان  
 در آن راه دارد و آنرا حسن لذاته خوانند و اگر گرفت  
 طرق جبر آن نقصان کرده باشد آنرا صحیح لغیره خوانند و ضعیف  
 است که یکی از این شروط مجتهد در صحت جبر اینها مطلقاً  
 یسقط گردد یا راوی بعد از عدم عدالت یا عدم ضبط و استناد  
 او یا نقطاع متهم بشد و غیره و علت مرعوم گردیدن این

اینها اصول حدیث است

اعصاب از اقسام ضعیف متعدد و متکثر دیگر و افراد او ترکبها و  
 در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان وی کرده باشد از حسن تحقیق  
 گویند که از ذکر الشيخ عبدالحق رح فی ترجمه المشکوة و علامه علی صاحب  
 ابن اثیر رضی الله عنه که جامع صحیح است و در جامع الاصول  
 فصل رابع در بیان اقسام حدیث و فروع آن بکمال شرح  
 و بسط نوشته است از آنجمله ایراد سطری چند در این مقام ضرور است  
 قال رحمه الله علیه فی الفروع الاول اعلم انه ليس كل خبر مقبول  
 ولا كل خبر مردود و لسانه یعنی بالقول التصديق و لا بالالتكليف  
 بل يجب علينا قبول قول العدل و ربما كان كاذبا او غلطاً و لا  
 يجوز قبول قول الناسق و ربما يكون صادقاً و انما نعني  
 بالمقبول ما يجب العمل به و بالردود ما لا تكلف علينا في العمل به  
 و الا احاديث المجربة في كتب الائمة منها ما هو صحيح ومنها ما هو  
 سليم و الفائدة في تخرج بالاثبت اسناد و لا تعدل به و انه  
 ان اخرج و التعديل يختلف فيها في العمل و من الائمة من را  
 الاحتجاج بالاخبار و من المتكلم فيها و منهم من البطلان و الاصل فيه

تفصيل احوال حدیث از جامع الاصول



٢١٠  
اقتدار بالآية المأمنين فانهم كانوا يحدثون عن الثقات وغيرهم  
فاذا سئلوا عنهم منذ ان قال في الفرع الثاني والخبر يقسم الى  
يجب تصديقه والى ما يجب تكذيبه والى ما يجب التوقف فيه فالاول  
تيفع الزايعا اولها ما اجزعه عند التواتر فيجب تصديقه ضرورة  
وان لم يدل عليه دليل آخر وثانيها ما اجزعه عنه فهو صدق  
بدليل استحالة الكذب عليه وثالثها خبر الرسول صلوات الله  
عليه بدليل المعجزة على صدقه ورابعها ما اجزته عنه الامة اذ ثبت  
عصمتها بقول الرسول وخاتمها كل خبر لو افق ما اجزته عنه  
او رسوله او الامة وسادسها كل خبر صح انه ذكره المحجزين يد  
رسول الله صلى الله عليه وسلم وسمع منه ولم يكن غافلا عنه  
فثبت عليه وسابعها كل خبر ذكره بين يدي جماعة اسكوا عن تكذيبه  
والعادة ليقض في مثل ذلك بالتكذيب والاستماع من السكوت  
القم الا ما يجب تكذيبه وتيفع الزايعا اولها ما العلم خلافه  
بضرورة العقل او المنطوق او الحسن او اخبار التواتر لمن اجز  
عن الجمع من الضدين ونحو ذلك وثانيها ما تجالف النفس القاطع

من الكتاب السنة والاجماع وآثارها ما صح بتكذيبه جمع كثير  
 يستحيل في العادة ان يتواطوا على الكذب راتبها ما سكت  
 الجميع الكثير عن نقله والتحدث به مع جريان الواقعة بمشبههم  
 ومع احواله العادة السكوت عن ذكره لتوافر الدواعي على  
 نقله كما اخبر بخبر ان اسير البلدة قتل في السوق على ملائكة النار  
 ولم يتحدث اهل السوق به فيقطع بكذبه انتهى كلامه بخلاف الكثرة  
 چون اقسام حديث وضابطه احكام ان والنسب بدانكه حملة احاديث  
 اباحت غناكه ودر باب اول ترقيم يافته از قسم صحاح اند يا از قسم  
 حسان كما مر في حقه وانما يحتاج به رد و قسم تزوير محدثين و فقها  
 صحيح است بعض معارض يا ناسخ احاديث مذكوره بخلاف شد كثر شك  
 اقوى يا مساوى آن بدرجه صحت و مقبوليت باشد موافق ضوابط  
 صدر و در فصول ثانی و ثالث ثبوت رسیده است كه تزوير  
 محدثين حقیقتين حديث صحيح در تحریم غنا و رد مینافته است  
 هر گاه این مقدمه تمهید یافت پس باید دانست كه احاديث  
 كه اهل تحریم بهر سنانیده اند از چهار قسم بیرون نیست

این احادیث را در کتاب  
 جامع بحار  
 احادیث  
 ۱۳۱

قسمی آنست که در کتب **اول** حدیث بصنف با بعد صحت یا بموضوعیت  
 آن تصریح آمده است و قسمی آنست که در کتب معتبره صحاح آن جای  
 یافته نمیشود بلکه در کتابهای مروی اند که آن کتب نیز در حدیث معتبر  
 نیست یا در روای آن حفاظ حدیث طعن کرده اند و قسمی آنست  
 که نشان آن در کتب احادیث اصلاً یافته نمیشود و منکرین بعضی  
 اختراع و افتراف کرده شهرت داده اند و قسمی آنست که در کتب  
 صحاح یافته نمیشود مگر مورد آن خاص است یعنی در مذمت یا حرمت  
 غنای معتزین بمنکر است یا غنای که به نیت فاسد باشد و ورود  
 یافته است و نا فهمان آنرا در مورد عام برده حرمت علی الاطلاق  
 فصدیه اند لهذا احادیث هر چهار را در بدایات حدیث گانه ذکر  
 کرده جواب آن می نگارم و الله اعلم بالصواب و علیه السلام  
 و الا اعتماد بدایه **ثالثه** در احادیثی که اتفاقاً در حدیث معتبر  
 یا بعد صحت یا بموضوعیت آن تصریح نموده اند **الحدیث**  
**الاول** ما روی ابن الدینار عن ابن مسعود رضی الله عنهما  
 فی انی از آنست که ابن ابی الدینار از ابن مسعود رضی الله عنهما

یا بموضوعیت یا بموضوعیت  
 یا بموضوعیت یا بموضوعیت  
 یا بموضوعیت یا بموضوعیت

روایت کرده الغنا مثبت النفاق فی القلب کما نیت الامام  
 العتب <sup>ع</sup> الذی نفسی بیده ان القرآن و ان ذکره یتیان الایمان  
 فی القلب کما نیت الامام العتب و رومی الذی یلمی فی مسند الفردوس  
 الغنا و اللهو یتیان النفاق فی القلب کما نیت الامام العتب و صاحب  
 ازبیهقی فی شعب الایمان از جابر آورده الغنا و نسب النفاق  
 فی القلب کما نیت الامام الزرع <sup>ع</sup> این حدیث با اختلاف الفاظ حدیث  
 مروی گشته و نقادان حدیث بعدم صحت آن تصریح نموده اند  
 چنانچه مولانا محمد ابن طاهر طینی ریح در تذکره المومنین  
 بعد از ذکر حدیث مذکور مینویسد لا یصح کما قاله النووی و امام سخا و  
 در مناقب صدقه <sup>ع</sup> این حدیث را لا یصح گفته و شیخ عبدالحق و سلوی  
 و شرح سفر السعادت با وجود شمر دان دی رضی الله عنه این حدیث  
 را در اسناد معتبریم می نویسند که ضعیف است و بر تقدیر  
 فرضی صحت جوابش اولاً اینکه علمای تصریح نموده اند که این  
 حدیث در حق یمنی است چنانچه مضمونش نیز دلالت بر آن  
 میکند زیرا که فرض پیشتر آن می باشد که خود را بر سایرین

بصورت مجبانه و انماید و در تحقیق حجب احدی در دلش نمیباشد  
 پس معنی نفاق در معنی پنهانی می شود نه در غیر او و اگر بر معنی حمل نکنند  
 معنی حدیث راست نمی آید زیرا که در شنیدن غنا و اصوات حسنه  
 رفعت و رفعت قلب پیدا می شود نه نفاق کما لا یخفی علی العاقل المنصف  
 و ثانیاً اینکه اگر بالفرض غنا حقیقت نفاق هم باشد در حدیث  
 مذکور لفظ نیست که دلالت بر تحریم کند و خبر نیست که هر چه  
 موجب نفاق باشد از محرمات بود و نیز اگر پوشش لباس  
 جمیده و رکوب حراکب نفیسه و سایر الفواحش زینت و تفاخر  
 و کثرت مال مثبت نفاق در قلب است چنانچه در حدیث وارد  
 شده و چیزی از ان حرام و محصیت نیست بل بر تحریم آن  
 قرآن و عید آمده بقوله تعالی قل من حرم زینته الله التي اخرج  
 لعباده و الطیبات لهم كما طرحوا پس معلوم شد که بعضی مناجات  
 بر مثبت نفاق میباشد ثالثاً اینکه اگر موجب نفاق و غیره هم باشد  
 پس محمول خواهد بود بر غنای منکر که مقتول محرمات باشد  
 و قرینه حمل ان بر منکر آنست که ابن مسهرین از عبد الله

بن سعود در اما آورده ایاکم و المعارف و العناء فانهما  
 یقتتان النفاق فی القلب کما ینب الماء البقل پس معلوم شد  
 که مذمت عناء است با معارف که آنکه عیالی است پس تجاوز  
 نخواهد کرد مذمت بطرف عنائی مطلق کما هو المطلوب  
**حدیث دوم** آنست که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده  
 من استمع الی صوت غناء لم یؤذن له ان یسبح صوت الرواحین  
 فی الجنة و ما الرواحینون قال قراء اهل الجنة  
**حدیث سیوم** آنست که حاکم در تاریخ دیلمی از علی مرتضی  
 رضی الله عنه آورده من مات وله قیثه فلا تضلوا علیه  
 شیخ عبدالحق در شرح سفر السعادت بعد ذکر این هر دو حدیث  
 مینویسد که ضعیف است جدا بلکه خود روایت کنند آن  
 ضعیف گفته است **حدیث چهارم** آنکه لعن الله المعنی  
 و المعنی له مولانا محمد ابن طاهر هم در تذکره الموضوعات بعد  
 ذکر این حدیث مینویسد قال النووی انه لا یصح حدیث پنجم  
 آنست که روی رجل من الصحابة عن النبی صلی الله علیه وسلم

انه قال استماع صوت القلاعي معصية والجلوس عليها فسق  
 والتلذذ بها من الكفر **حديث** ششم آنکه با من رجل سمع الملاحة  
 الا بعث على سنكية شيطانان من الشياطين يضربانه با رجلهما واما  
 بها على صدره حتى يسكت ويسكر عن الرقص قال النودس  
 لا يصح في باب حرمة الغناشي منها و بر تقدير فرض صحت مورد  
 حديث غنائيه که بسبب اجماع اسباب سنکرات محرک هوا  
 و هوس و شهوت و عشق مخلوق بفسق باشد اما آنچه محرک  
 شوق الى الله و خوف الآخرة بالبر و نشاط طبع بتقریبات مباحه  
 باشد آن غناء خارج از مورد حدیث مذکور و افضل در منزل  
 احادیث صحاح که سابقا مذکور شد خواهد بود و نظایر آن در شرع  
 بسیار اند که فعل واحد مباح باشد و لعب و ارض همان فعل حرام  
 و مذموم گردد کی مرفضیه **حديث** هفتم آنکه عقبه بن عامر  
 از آن حضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که کسی  
 یجوب الرجل فهو باطل الا نادى بفرسه و ربه یقرضه و طاعته  
 با مراد ظاهر او چه استیجاب محرمین بحديث مذکور باشد

که بر غنا اطلاق لهو آمده است و جمله ای باطل و هر باطل بر عین  
باطل آنها حرام میشود و جوابش بچند وجه است اولاً اینکه هر جا که بر  
غنا اطلاق لهو آمده باشد مراد از آن غنائیت که بقصد تفریح  
جرام بالقصد بازداشتن ذکر خدا و رسول و استماع قرآن باشد  
چنانچه در حال مغیره بن حارث و غیره کفار در تفسیر من لیس فی  
لهو الحدیث گذشته و ثانیاً اینکه لفظ باطل را بر تحریم و دلالت  
بلکه بر غیر مفید دلالت میتوان کرد و ثالثاً اینکه تماشایی حرام  
و تملی بالنظر بسوی حشبان چنانکه فعل آنحضرت صلعم باتفاق  
عائشه صدیقه رضی الله عنهما در کتب صحاح ثابت گشته از هر  
قسم لعب که در حدیث مذکور مستثنی شده خارج است پس کجا  
ماند حکم کلی باینکه هر لهو باطل است و هر باطل حرام و رابعاً  
اینکه تفریح بسایقین و استماع اصوات طیور و دیگر ملاعبات  
که داخل ملاهی اند بالاتفاق حلال اند خامساً اینکه اطلاق لهو  
و لعب و باطل در کلام الله بر افعال و اشیای مباحه آمده  
و آنرا بالاتفاق حرام نمیکویند مثلاً قوله تعالی



انما الحيوة الدنيا لهو ولعب <sup>انما</sup> ما خلقت هذا باطلا وقوله صلعم  
 اصدق كلمة قالها الشاعر كلمة لبيد الاكل شئ ما خلا الله باطل  
 حديث مشتمم عن النبي صلى الله عليه وسلم الغناء رقية الزنا  
 نسبت كنبه اين قول بسوى انحضرت صلى الله عليه وسلم مقتضى  
 است بازگشت او بموجب حديث صحيح آتش ووزخ است در جميع  
 كتب معتبره مشتمل شرح سفر السعادت و تفسير احمد منقول است  
 كه اين قول فضيل ابن عياض است رضى الله عنه حديث نسبت  
 قال ملا على قارى فى رساله الموضوعات الغناء رقية الزنا الحديث  
 انما هو من كلام فضيل ابن عياض رجه اما قول مذکور نيز براى  
 اثبات حرمت شرعى نيت بلكه در حالت احرام گفته پس متعذر است  
 كه در حق محرم مسنى كسيكه به نيت حج كعبه احرام لبته غنا و مفرغ  
 است چنانكه زان و اين قول حرمت شرعى عمومى نيتوا نذ شد  
 زير كه در حق محرم استعمال خوش بو و تراشيدن مو و ناخن  
 و ليس بايه و دوشه و پوشيدن سر و پا هم حرام است و در حق  
 غير محرم جزى ازان حرام نيت حديث نهى اياكم و الغناء

فانه يزيد الشهوة ويهدم المروة وانه ينوب عن الخمر ولفعل السكر  
 بحديثي باين الفاظ در كتب صحاح الاملا موجود نيست نسبت آن  
 بحضرت النبي صلى الله عليه وسلم دروغ سفيد است نسبت آن  
 مگر قول بعض زهاد خشك چه همه اجزاء دليل در بعضي نهايات  
 نيز يافته ميشود و بحسب كبر است آن چيز نرفته و از آن منع كرده  
 مثلا اگر شخصي از مشك و عنبر و زعفران و جود و قرفة و زعفران  
 و موز و حمر و زرد و غيره ادويه بياورد همچون موقوف و بياي  
 و شيشي تيار كند بر آن صادق است انه يزيد الشهوة و يقوي  
 الهمة و يهدم المروة و ينوب عن الخمر في القوة و المنافع و السكر و لو  
 قليلا حديث و حكم عن النبي صلى الله عليه وسلم في القلب  
 للرب نسبت اين قول بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
 اتمنتي است معند القلب و مصحف للرب و اخذ الله منها قول مكرور  
 از شما ك مرويست محدثين و علاماي معتبرين آنرا مسلم داشته  
 اند تفسير اخندي نعم بسيگويد و ماره وى عن الفضايل ان  
 الفضايل معند القلب مصحف للرب منسوخ لان اهل كرامات

ظاهرة وخوارق عادات باهرة يستكثرون السماع للاعتقاد وشؤون  
 بها الى تجليات الحق سبحانه وتعالى وكانوا يحسبون ذلك عبادة.

اعظم وجهاد اكر تكليف بطرح ان يفد فليؤتيهم به ويخطا عليهم  
حديث ياروهم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم  
رجلا متين من الليل فقال لا صلوة له حتى مات مثلها لث

مرات ذکر فی تذکرہ الموضوعات مولانا محمد ابن طارقی بعد ذکر

حدیث الذکور فی الالہیۃ لایصح ہدایہ رابعہ در ذکر احوال

کہ در کتب معتبرہ صحاح ان حدیث یافتہ نمیشود بلکه در کتابها

مروسی اند که آن کتب ترویج شدن معتبر نیست یا در رواة

آن حفاظ حدیث طعن کرده اند حدیث اول عن رسول

من الصحابة رضي الله عنهم أجمعين عن النبي صلى الله عليه وآله

انه قال اذا رقص الرقص جاء الشيطان ينفخ في اسيه

رواة الشيخ الحجة في زبدة الصالحين الاصل له في الصحاح

حاجیبت و دم اذا قصص العرو فی جوار الشیطان یفقد

محبوبی و برہم حتی و شب بیدار و شام الا اصل لہ فی الصحاح

حديث شيوخ عن رجل من الصحابة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال  
 ان الله يعفو لكل ذنب الا غطانه او كوبة و غناء لا اصل له  
 حديث جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ياتي  
 اخر الزمان قوم يعرفون قراءة الشعر ويعبون ويضربون ضرب الله  
 ويخذون المعنيات والدخوف اوليك لهم لعنة الله واللائكة والنار  
 اجمعين حديث ابن الفاذر كتب صحاح مروى نيت حديث  
 بنحو عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال التغي والتصفيق  
 واستماعها كل ذلك حرام مستحلبا كافر لا اصل له في الصحاح  
 حديث ششم عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من اعطى  
 للمعنة ذراعا خلق الله له ثمانين النيران جنسون ذراعا  
 ولها الف فم في كل فم سيف والسنان باكل لحم وعطاسه  
 الى يوم القيامة لا اصل له في الصحاح حديث ششم  
 عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الرقص اثم كبير لا يقا  
 اثم لا اصل له في الصحاح حديث ششم عن جابر رضي الله عنه  
 عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الشيطان اول من

ركل من ثقتي فهو الشيطان لانه صلى له في الصحيح حديث  
 ٩  
 نهم عن ابن عباس رضي الله عنه عن النبي قال الكذب حرام  
 والدفع حرام والمعارف حرام والمزاعم حرام زواة البيهقي  
 في السنن راوى اين حديث بزيدي هم اقرارهم بزيدي رضي الله  
 عنه حديث مرفوع باين الفاظ كز نقل كرده ومن يدعي فعله لا ثبات  
 حديث رتهم عن علي ابن ابي طالب رضي الله عنه ان النبي  
 صلى الله عليه وسلم نهى عن ضرب الذنوف ولعب الضج وضرب  
 الزماره واه خطابی لا اصل كه حديث مذکور بالفاظ مذكوره ودر  
 صحاح يافته نمیشود بدایه **خامسه** در ذكر احاديثي كه رواة  
 آن ترد محققين حديث مطعون اند وروايت آنها قابل استناد  
 نيست خصوصاً در مقابل احاديث صحاح كه يكاي تفصوص و تكلمات  
 سعد و داند **حديث اول** عن عبد الرحمن بن عوف رضي الله  
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انها تهمت عن صوتين  
 احمقين فاجبرين صوت عند نعمة ابو و كذب و مزاءير شيطان  
 و صوت عند مصيبة و خمش رجوه و شق حبيب و بيه شيطان رواه

مطعون اند  
 بدایه خامسه در ذكر احاديثي كه رواة آن

ابن ابی الدینا فی ذنب الملائی **حدیث** دوم عن ابی امامه  
رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما رفع احد  
صوته للعباد الا بعث اللہ الیہ شیطانین یحلبانه علی منکبیه با  
باعقابہما علی صدرہ حتی یمسکاروا **رواہ** ابن ابی الدینا **حدیث**  
سیوم عن ابی امامه رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
انه قال للبیس لما نزل الارض فقال یارب انزلتني الی الارض  
وجعلتني رجیما فاجعل لی میثاقا لئلا یحجم علی جعل لی حجابا قال  
الاسواق ومجامع الطرق قال اجعل لی طعاما قال ما لم بدک علیہ  
اسم اللہ تعالیٰ قال اجعل لی شربا قال کل مسکرا قال اجعل  
لی مودنا قال المزا سیر قال اجعل لی قرانا قال الشعر قال اجعل  
لی حذیثا قال الکذب قال اجعل لی رسلا قال الکتمان  
قال اجعل لی مصعبید قال النساء **رواہ** ابن ابی الدینا فی  
مکایید الشیطان **حدیث** چہارم عن شہید اللہ ابن جبہ  
رضی اللہ عنہ لمارہ صغیرۃ تقی فقال لو ترک الشیطان احد التمرک  
ہذہ **رواہ** ابن ابی الدینا فی مکایید الشیطان **حدیث** پنجم

عن الشيخ رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعن الله  
 المعنى والمعنويات والمعنى له رواية ابن ابي الدنيا كما مر في هذا الكتاب  
 ابن ابي عمير احاديث مذكورة بروايت ابن ابي الدنيا ركتب  
 منقول شده ودر عالم رواج یافته وراوی مذکور نزد محققین  
 بعد از اعتماد معروف و مشهور است وروایت وی بوضع عدم  
 صحبت مستحق علیه جمهور چنانچه ملا علی قاری رحمه الله در رساله  
 موضوعات می نویسند و من الاحادیث الموضوعه باستناد احادیث  
 الشيخ المعروف بابن ابي الدنيا وهو الذي ترجمون انه ادرک  
 غلباً و عمر طویلاً و اخذ برکاته فركب و اصابه ركابه و شق فقال  
 ما اشد في عمرک مداً و احادیث ابن ابي عمير الرومی و احادیث  
 بشر و لغیم ابن سالم و خراسانی عن النس و احادیث دینار عنه  
 و احادیث ابی هدیسه ابراهیم بن ابراهیم النفسی و چنانکه بعد رواه  
 حدیث بعد از اعتماد معروف اند بعض کتب انبیا نیز بسو  
 اعیان غبار اشتباه دارد و چنانچه ملا علی قاری رحمه الله در رساله  
 موضوعات می نویسند و قال الذی یلی سانیذ کتاب الفردوس

اعمال  
 اشتباه دارد  
 و در کتاب  
 انبیا نیز  
 بسو

لابی الفضل جعفر بن محمد بن علی الحسینی وایتیه لایعقد علیها  
و احادیثه منکره ذلک انتہی پس بر حدیث مجهول را وی که مخفی

احادیث صحیح در باب حرمت غذا و گلب منقول شده باشد  
عند التحقيق را وی آن یکی از رواة مذکورین خواهد بود و اگر مخفی  
اطناب نبودی مرویات این همه مختصران حدیث مشروحا  
نقل کرده و در اینجا ضابطه بیان کردن و احصای  
تا از آن واضح گردد که این ارض اهل وضع در وضع کردن  
حدیث مختلف میشود ضابطه قدس السیوطی عن ابی حمزه

بنا ضابطه انجالی الدین لک در بیان  
علت وضع احادیث

ان من دفع فی حدیثه الموضوع والکذب والقلب انواع  
منهم من قلب علیهم السلام فغفلوا عن الحفظ او صا کتب حدیث  
حقه فغلط و منهم قوم ثقات لکن احاطت عقولهم فی او اخر  
اعمالهم و منهم من رای الخطای سهوا فلما رای الصواب  
والیقین لم یرجع انفة ان یسبوا الی الغلط و منهم زنادقة  
و صنعوا قصدا الی انباده الشریعة و ايقاع الشک و التلباس  
بالدین و قد کان بعض الزنادقة یقل الشیخ فیدش فی



بالنیس من حدیثه و منهم من یضع نصرة فیه و منهم من یضع  
 حبه ترغیبا و ترهیبا و منهم من اجاز وضع الاسانید بکلام حسن  
 و منهم من قصد التقرب الی السلطان و منهم الفقاص لانهم یریدون  
 احادیث یرفق و یتفق انتی بدایه سنا و سه در ذکر احادیث  
 در کتب معتبره مروی اند و آنرا بر حرمت یاندست عفا و فرامیر  
 خاص دلالت است و ناقصان از آن حرمت عفا مطلق میفهمند  
**حدیث اول** عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه  
 قال صومان ملعونان فی الدنیا و الاخرة فمارعنا عند نفقة مؤننه  
 عند مصیبه رولاه هزار و این مرد و یدیه و البیهقی مورد این حدیث  
 همین است که از قدیم معمول و رسوم کفار است که بوقت خوردن  
 طعام و شراب نما میروی و نوازند چنانچه پیش ملوک و امرا عجم  
 نواختن نوبت و روشن چوکی بوقت طعام حال رواج  
 دارد و همچنین توجه گری بوقت مرگ از ایام جاهلیت تا حال  
 شالغ است و حدیث مذکور بر حرمت نماز در این حالت مخصوص  
 بجهت مشابهت با کفار و دلالت می کند پس طعن و مذمت

که از این مذمت عفا میفهمند که در ذکر احادیث صحاح

بمطلق مزا میر که در این چنین حالت نباشد تجاوز نخواهد کرد  
و در همین معنی چند احادیث بعبارات و روایات مختلفه دارند  
اکثر آن نقل کرده میاید و عادت تاویل و بیان مورد ضرورت نمایند  
**حدیث** و قوم عن ابی امامه رضی الله عنه قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل بعثنی بادی و رحمة للعالمین  
و امرنی بحقی المعارف و المراسیم و الاوثان و السلب و امر الجالیة  
و حلف زلی بغزوة و بسلامة لا یشرب عید من عبادی جرعة من  
خمر مستعمدا فی الدنیا الا سقیمت مکانها من الصدید یوم القیامة  
مبغفور الیه او معذبا و لا ترکبنا من مخافتی الا سقیمت ایاها من خنطرة  
القدس رواه البوداود الطیالشی **حدیث** سیوم عن ابن  
عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله  
حرم علی امتی الخمر و المیسر و الکوبة رواه احمد ابن حنبل و البوداود  
و رواه البیهقی **حدیث** چهارم عن ابی حریره رضی الله عنه  
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال میخ قوم من امتی  
فی آخر الزمان قرردة و خنازیر قالوا یا رسول الله من مسلمین

قال نعم بسبب دون ان لا اله الا الله والى رسول الله وصيونيون  
 وتصلون قالوا فما بالهم يا رسول الله قال اتخذوا المعازف والقيانات  
 والدخوف وشربوا هذه الاشربة فبالبوا على شراهم وقد سخطوا  
 رواه ابن مسعود وابن جبان وبر واثمي عن مسهيل بن سعد  
 رضي الله عنهما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في هذه الامم خسف  
 وسخ وقد فبل متى يا رسول الله قال اذا طهرت القينات  
 والمعارف واستحلت الخمر رواه عبد الله بن حميد في مسنده  
 عن عبد الرحمن بن يزيد واحمد بن ابى داود وابن ماجه والبيهقي  
**حديث** صحيح عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم ان الله حرم الفحشاء والمنكر والحيل والمخادعة  
 والاستماع البهاشم قرأه من الناس من يشترى لهو الخدم رواه  
 ابن ابى الدنيا في ذنب الملاي و ابن حزم و ابن جرير و ابن  
 شريم عن ابى امامه رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم قال لا تتبعوا القينات ولا تشربوهن ولا تعلموهن ولا  
 خبرن في تجارتهن وشمهن حرام وفي هذا نزلت هذه الآية ومن الناس

من شترى لهو الحديث بزيادة سعيد ابن منصور واحمد وترى  
 وابن ماجه رضي الله تعالى عنهم **حديث** سفيان عن ابي سعيد الخدري  
 انه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اني  
 اشتري الجواري فاعلمن الغناء واسبعهن فقال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم وياك بالغناء احربت اما علمت ان الله  
 قد لعن من فوق عرشه مشترى الجواري ويعلمهن الغناء ورواه  
 صاحب الحمادى **حديث** سفيان عن ابي عامر رضى الله عنه قال سمعت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكونن من امة اقوام  
 يتحلون الحر والخمر والمخمر والمعارف وليتزلزلن اقوام الى  
 حيث علم بروج عليهم با رقتهم يا سفيان رجل لى حاجة فيقولون  
 ارجع البنا غدا فبتم الله وليضع العلم ويمسخ اخرين فردة وخاير  
 الى يوم القيمة ورواه صاحب المشكوة فى باب البكاء والخوف  
 عن النجاشى **حديث** منهم عن ابي هريره رضى الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتحد الفى دولاً والامانة  
 مغنوا والزكوة مغنوا وعلم لغز الدين واطاع الرجل امره

وشفق اسد و اولی صدیقه و اعصی اباه و ظهرت الاصوات فی المساجد  
 و ساد القبیلہ فاسقتم و کان زعیم القوم ارفلهم و اکرم الرجل محافه  
 شره و ظهرت القیادہ و المعارف و شربت الخمر و لعنت ہذہ  
 الامۃ اُولئیم فارغبوا عند ذلک ریحا حمرا و وزلزله و فسحا  
 و سحا و قد فا و آیات تنال کنتظام قطع سکہ فتباع رواہ  
 صاحب مشکوٰۃ فی باب اشرط الساعۃ عن الترمذی حدیث  
 و ثم عن جدیقه رضہ انه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 اقرء القرآن بلحون العرب و اصواتہا و ایاکم و لحون الفریقین و لحون  
 اہل الکتابین و سجدی قوم یرحبون بالقرآن یرجع الغناء  
 و النوح لا تجاوز خا جرمہم سفقونہ قلوبہم و قلوب الذین یحبہم  
 رواہ صاحب مشکوٰۃ عن البیہقی فی شعب الایمان توضیح  
 ہر کہ درین احادیث عشرہ غور و نامل خواہد کرد خواہد دانست  
 کہ حدیثی از آن مخالف مطلب مولف نیست بلکہ ہمہ بر  
 دعوی او گواہ عادل اندچہ کرات و حرارت ترقیم یافته کرد  
 تحریم و ندسیم عتاسی مسکر احادیث صحیحہ البتہ و روایۃ

الطاق ان بر انا صاحب خطبہ  
 جوار احادیث عشرہ مذکورہ

و تفصیل غنای منکرسم جای تشریح یافته و حکم از انکر برقرار  
 باز مشرح میگردد که غنای منکر همانست که بوضع مخصوص  
 کفار و رسم جاهلیت و یا معتون بالالت لاهی و معارف و در  
 عیش شراب خواری باشد یا تقیت باز داشتن از اجتماع  
 قرآن یا استهزا بر کلام نبی آخر الزمان یا انانیت دین باشد  
 یا باراده کتاب مال آنرا پیشه خود گرداند و نشاید بدو  
 آنکه پیشتر اجرت بگیرد یا بسبب مشغولی آن ترک فرائض و واجبات  
 بحالت صحت و ثبات هوش نماید چنانچه تفصیل شرایط بطور  
 اهل شریعت گذشته است و شرایط مزوره اهل طریقت خواهد  
 اتانند تا هر چند احتمال تمنعنی باقیست که محرمین غنا حدیث  
 دیگر سو آن احادیث مذکوره هم برسانند لیکن نزد خردمندان  
 مرجع آن حدیث بکثر طریق اربعه مذکوره دیگر نخواهد بود یعنی  
 اگر حدیث مذکور مشتمل یکی از اسباب منکره مذکوره خواهد بود  
 در مورد خاص دلیل جرمیت شدن میتواند چنانچه احادیث  
 عشره گذشته و اگر مشتمل بر مذمت مطلق غنا باشد که در

ذکر منکری نیست بموجب عده اصول آن مطلق محمول خواهد بود  
بر عقیده منکر که امر و الاحادیث مذکور غیر صحیح و موضوع و بی اصل

خواهد بود که احتجاج را شاید **سوال** اگر کسی گوید که حدیث  
نافع مولی عبد الله این عمر که نزد فقها دلیل حرمت خراش است و در کتاب  
صالح موجود است و مشتعل بر خصوصیت منکری نیست حدیث مذکور

از هر چهار طریق محصوره بیرون است **جواب** اینکه اگر چه ترجمه  
حدیث مذکور مع جواب شافی آن در نظریه ثالث قانون سوم میگذرد

است لیکن برای تسلی سایل حدیث مذکور بعبارة نقل کرده میآید  
فی جامع الاصول عمر بن نافع قال کنشع ابن عمر فی طریق  
نسمع من ابا نافع اذ سمع ابا نافع عن ابي نافع عن ابي نافع عن ابي نافع

الاخر ثم قال لی با نافع لی سمع شیاً قلت لا فرجع اصعبه قال  
كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم نسمع صوت براء

فصنع مثل اصنعت قال نافع وكنت اذ ذاك صغيراً ثم  
قطع نظر از اینکه محدثین در صحبت این حدیث کلام کرده اند و اگر کسی بگوید  
تا هم قول رسول نیست بل قول صحابی مقتضی نقل فعل رسول است

فقها دلیل حرمت خراش است  
جواب حدیث نافع مولی عبد الله این عمر که نزد

پس احادیث صحیح مرفوع اباحت را معارض شدن نمیتواند  
 معجزه از مدعی باید پرسید که درین حدیث کدام لفظ بر حرمت  
 نماز مخصوصاً و حرمت نماز دیگر آتش عموماً دلالت میکند  
 موافق فاعده اصول بیانیش واجب است و بوجهی که در نغمه  
 ثالث قانون سیوم ترقیم یافته حدیث مذکور دلیل اباحت نماز  
 از روی عبارت و دلیل اباحت دیگر آلات عبادت از روی  
 دلالت زیر که اگر شنیدن نماز حرام بودی جناب پیغمبر صلی  
 علیه و سلم نوازنده آنرا از جر فرمود و عبد الله بن عمر را که  
 حالتی سبیل القدر بوده اند برای شنیدن آن اذن نکردی

بلکه اینها میفرمودی که تو نیز گوش خود بند کن پس ازین معلوم  
 شد که آنچه علماء و محققین در وجه مسند کردن آنحضرت گوش  
 خود را نوشته اند که سماع آن محل انوار باطن بود با جناب  
 رسالت مآب تسبیح و تکیه محصل صد آتش خوش نمازند  
 عتد نفس الاربی است و اگر این وجه نباشد ترک معروف  
 بر جناب پیغمبر لازم میاید نفوذ باشد منها پانث و جوا



روایات فقیه که مخالفین بدان تمسک میکنند هر چند بعد اثبات ابا  
 مطلق غنا و مطلق خزا میر بر وفق اصول و فروع مناسب اربعه  
 ضرورت ابطال قول مخالف نموده است لیکن در مقام خلاص  
 باقیست که رفع آن بنا بر نصیحت مسلمین و خیرخواهی دین و احب  
 افتاده و آن اینست **سوال** اگر کسی گوید که هرگاه ابا حنیفه  
 موافق اقوال مجتهدین اربعه بل بالاتفاق علمای اهل سنت و امامیه  
 با ثبات رسید پس در کتب فریقین روایات حرمت غنا  
 منع دلایل و بر این بچه سبب یافته میشود اگر در مطلق غنا فایده  
 المجتهدین اختلاف بودی مخالف علمای یک مذنب یا مذنب  
 دیگر گنجایش داشت هرگاه اصولاً همه مستحق انبایش استی که هیچ  
 تناقض و مخالف از منیات مستاصل شدی چو ایش اینکه  
 خطایان مذکور ناشی نشده است مگر بسبب عدم اطلاع بر کتبیات  
 دین و مگر کسی منکرین از مملوک راه یقین و الا خبران مذکور  
 از باب غنا خصوصیت ندارد بل در جمیع عبادات و معاملات  
 و در همه اشکام شرعی که از جهت استلزامی نیست تذکران

تذکره ای از اختلاف روایات که در این کتاب  
 در بعضی مواضع و در بعضی مواضع

مذکور پیدا است و رفع همچون خلیجان موقوف است بر تنبیهاست  
 چند و محاکمه بکفر صحیح و زرای صایب و ذلک فضل الله یوشیه  
 سن یثا و یثیه اول در شناخت میزان شریعت  
 از سبک شاریع را تکلیف مکلفین با حکام چه قسم منظور است  
 و کتاب و سنت حاکم بر عینیت اند فقط یا صرف بر خصیت یا غیر  
 و رخصت هر دو تنبیه ثانی در شناخت مدار و معیار مجتهد  
 که آنچه از شاریع دریافته چپ و راست آن قدم میتوان نهاد  
 یا نه و مجتهد را در حق مجتهد دیگر چه اعتقاد واجب است و چه کفر  
 ایشان اختلاف است یا توسیع و سیم بر صواب اند یا بسط  
 بر صواب و بعضی بر خطا تنبیه ثالث در شناخت واجب  
 و الاعتقاد بر مقلد و این که مقلد یک مذنب را با مجتهد  
 دیگر چه اعتقاد می یابد و مقلدین هر یک مذنب را چه بگوید  
 می شاید تنبیه رابع در اموریکه منشاء اختلاف فیما بین  
 مجتهدین میشوند و سبب رفع اختلاف و تلافی آنرا می گویند  
 تنبیه خامس در اخراصی که مبنای اختلاف فیما بین

عليه السلام العيين يكذب بياشده من قطع ترايع سخا كعبه  
 مه توفيق وتطبيق اقوال مختلفه متاخرين حقه الواسع والاسكا

وتزيف قول مرجوح وتقييد وتأيد قول راجح بكليات شرعية

**تمهيد اول** قال الله تعالى شرع لكم من الدين ما وصى به

نوحا والذي اوحينا اليك وما وصينا به ابراهيم وموسى وعيسى

ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه وكذا قوله تعالى ان هذا صراطي

مستقيما فاتبوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله وقوله تعالى

يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر وقوله سبحانه ما جعل عليكم

في الدين من حرج وقوله تعالى قالوا الله ما استطعتم وقوله

تعالى لا يكلف الله نفسا الا وسعها وقوله تعالى ان الله

بالناس لبروف الرحيم وكذا الاحاديث في

ذلك المعنى كثيرة منها قوله صلى الله عليه

وسلم الدين يسر ولا يشاء الله الدين احدى الا على

وتيسرها قوله صلى الله عليه وسلم لمن باله

على السمع واليطاعه في الفشط والمكره فمهم استطعتم وتيسرها

تمهيد اول في بيان حرج من شرع الله  
 في كل شيء من احكامه

قوله صلى الله عليه وسلم اذا ارسلتم باحر فالوا بهما استطيعتم  
 قوله صلى الله عليه وسلم سيروا ولا تقربوا ولا تشربوا ولا تنكروا  
 ومنها قوله صلى الله عليه وسلم اختلاف امتي رحمه ومثل ذلك  
 كثير ازين همه اقوال خدا و رسول الله صلى الله عليه وسلم و منهم  
 گروید که اصل شریعت بحسبیت با صفا که در آن کدورت  
 اختلاف و عیار حرج و اعتساف اصلا راه نذار و معصوم  
 شایع تکلیف مکلفین بقدر تحمل نفس و وسعت اسکان است و از  
 چشمه واحد اگر صد هزار نهج جاری نمایند صد او و مفاو  
 سوای بجز مذکور نخواهد بود و انواع دریای شریعت امر و  
 است من حسب الخفيف والتشديد يعني باعتبار رخصت  
 و عزميت بلحاظ تفاوت طاقت مکلفين و تشهد علی ما قلنا  
 کلام العارف الرباني الشيخ عبد الوهاب الشعراني حيث قال  
 اذا علمت ذلك و اردت ان تعلم ما او مانا اليه من دخول  
 جميع اقوال الائمة المجتهدين و مقلديهم الي يوم الدين في شفاع  
 نور الشريعة المطهرة بحيث لا يري قولاً واحداً منها خارجاً

صريح الشريعة المطهرة فتدبر وتأمل يا اخي فيما ارشدك اليه ذلك  
 ان تعلم وتحقق يقيناً جازماً ان الشريعة المطهرة جازت من حيث  
 الامر والنهي على مرتبتين تخفيف وتشديد لا على مرتبة واحدة كما يظنه  
 بعض المتأخرين ولذلك وقع بينهم الخلاف وشبه التناقض ولا  
 خلاف ولا تناقض في نفس الامر كما سيأتي ايضا في الفصول  
 اللاحقة ان شاء الله تعالى فان مجموع الشريعة يرجع الى امرين  
 وكل منهما يقسم عند العلماء الى مرتبتين تخفيف وتشديد واما الحكم  
 الخامس الذي هو السباح فهو مستوي الطرفين قد يرجع  
 بالنية الصالحة الى قسم الامر بالنية الفاسدة الى قسم المكروه وهذا  
 مجموع احكام الشريعة والايضاح ذلك ان من الامة من حمل  
 مطلق الامر على وجوب الجازم ومنهم من حمله على الذب ومنهم  
 من حمل مطلق النهي على التحريم ومنهم من حمله على الكراهية ثم ان  
 كل من المرتبتين جالاً في حال سباحة يتم التكليف فمن قبي  
 منهم من حيث اياته من حيث جبرته فطلب بالغيرية والتشديد  
 الزائد في الشريعة سرياً او صريحاً في ذلك المكلف

وغيره وهي ضعف سنهم من حيث مرتبة ايمانه او ضعف حسبه  
 بالخفضه والتخفيف الوارد في الشريعة كذلك صريح الاستنباط  
 منها في مذمب ذلك الكلف او مذمب غيره كما اشار اليه  
 قوله تعالى فالتقوا الله ما استطعتم خطا باعانا وقوله صلى  
 عليه وسلم اذا امرتكم باحر فالتمسوا ما استطعتم فلا يجوز القول  
 المذكور بالتروك الى مرتبة الرخصه والتخفيف وهو يفتقر الى المحذور  
 بالغريمه والتشديد لان ذلك كالتلاعب بالذين كما سبق  
 ايضا في الفصول الاثني عشر انشا الله تعالى وكذلك لا يكلف  
 الضعيف المذكور بالاصح والى مرتبة الغريمه والتشديد والاعمال  
 بذلك كالتلاعب مع عجزه عنه لكن لو تكلف وفعل ذلك  
 فلا تمنعه الاوجه شرعي ومن ادب بالضعف الايمان من كان  
 جاهلا بقوا اعلم بالشريعة كما لمولفه قلوبهم بمعنى انه لا يحرم عليه  
 ما يحرم على غيره اذا فعله جاهلا بضعفه في مقام الايمان استثنى  
 ومن كلامه رحمه الله عليه ان قال قائل كيف الوصول  
 الى الاطلاع على عين الشريعة المظهره التي يستهد الايمان

اعتراف جميع المجتهدين في دينهم منها ولشهادتها وبيانها كلها في  
 القصة كشافا وبقينا لا ايمانا وتسلية ولا ظنا وتخميناً فاجواب طريق الوصول  
 الى ذلك السلوك على يد شيخ عارف لميزان كل حركت وسكون لمشرط  
 من سبل لغية يعرف فيها كيف تشاؤ في ذمها وعلما بها كيف  
 تشاؤ مع انشراح قلب المرء لذلك كل فلا تشرع واما من  
 يقول له شيخه طلق امرالك واسقط حقك من مالك او طفقك  
 مثلاً فيوقف فلا يشتم من عين الشريعة طريق الوصول الى عين  
 الذلعة  
 والمذكورة راجحة ولو عيب المدلل الف عام **قال العارف**  
 قبل ثم شروط اخر في حال السلوك فاجواب نعم الشرط  
 ان لا يملك لخطه على حدث في ليل او نهار ولا ينظر بدة  
 سلوكه ولا ياكل غضبا فيه روح من صله ولا يفطر اذا اصاب  
 الا عند حصول الاضطرار ولا ياكل من طعام احد الا بوع  
 في كسبه كمن يطعم الناس لاجل صلاحه وزهده وكمن يبيع  
 على من لم يتورع من العاصين واعوان اللواقه والقصاة  
 وان لا يسامح نفسه بالعقوبة عن المد تعالي لخطه ثم يدغم مراقبه

ونهاراً افتاراً يشهد نفسه في مقام الاحسان كأنه يرى ربه وناره  
 يشهد نفسه في مقام الالباق بعد الاحسان فيرى ربه بنظر الله  
 على الدوام ايماً ثابتاً بذلك لا يشهد آوذلك لان هذا الكمل  
 في مقام التبرية بعد غروب من شهوة والعبد كأنه يرى ربه لانه  
 لا يشهد الا ما قام في مخيلته وتعالى الله تعالى عن كل شيء خطر  
 بالبال فانهم ثلثية ثالثة ورشاخت وادب معاً مجتهدين  
 ومعنى اختلاف مذاهب واعتقاد مجتهدين بانكسر وطريق  
 هر مقلد نسبت امام خود واميه ديكر قال العالم الرباني الشيخ  
 عبد البواب الشعراني قوله صلى الله عليه وسلم اختلاف  
 امتي رحمة اى توسعة عليهم وعلى اتباعهم في وقائع الاحوال  
 المستقلة بغير روع الشريعة وليس المراد اختلافهم بالاصول  
 كالنوحيد وقواعده وقال بعضهم المراد به اختلافهم في اعرامهم  
 وسياق ان السلف كانوا اكرهون لفظ الاختلاف ويقولون  
 انما ذلك تورية خفية ان يفهم احد من العوام من الاختلاف  
 خلاف المراد وقد كان سفيان الثوري رحمه الله يقول لا تقولوا

و معنى اختلاف مذاهب  
 مجتهدين الى رشاخت وادب معاً



اختلف العلماء في كذا وتقولوا قد وسع العلماء على الامامة  
 كذا ومن الدليل على صحة مرتبة الميزان ايضا من قول الائمة  
 قول امامنا الشافعي وغيره رضي الله عنهم اعمال المجتهدين والقول  
 كمالهم على حالين اولى من الغاء احد ما تعلم ان من طعن في  
 صحة هذه الميزان لا يخلوا اما ان لطعن فيما شددت فيه او خففت  
 فيه لكون امامه قال بضده فقل له ان كلا من هذين الامرين  
 جازت به الشريعة واما انك لا تجعل مثل ذلك فاذا اخذت  
 امامك بمشديد او مخفف فهو مسلم لمن اخذ الى المرتبة الاخرى  
 ضرورة فيجب على كل من مقلد اعتقاد ان امامه لو عرض عليه  
 حال من عجز عن غسل الغرنية التي قال سويها لافناء بالخصم  
 قال لها غنيرة اجتهاد امامته لهذا العاجز لا تقليد ذلك  
 الامام الذي قال بها او كان يقر ذلك المجتهد على الفتوى ساكنا  
 من معنى في النظر في كلام الائمة المجتهدين رضي الله عنهم جميعا  
 وجد كل مجتهد يخفف تارة ويشدد اخرى بسبب الفقيه من  
 بعده الشرعي فان كل مجتهد تابع لا واجب من كلام المشايخ

لا يبرح في استنباط عنه إبداء غاية كلام المجتهد انه اوضح كلام الشارع .  
 .للعامة بلسان يفهمونه لا عند هم من الحجاب واولان حجابهم رفع لغيرهم  
 كلام الشارع كما فهمه المجتهدون ولم يتجاوزوا الى من يشرح لهم وقد قدنا  
 آتفا ان احدا من المجتهدين لم يشدد في امر او تخفف فيه لا تبعا  
 للشارع فمراى الشارع شدو فيه شد وماراه خفف فيه خفف  
 قيا ما لو اجب شعار الدين سواء واقع التشديد في فعل الاخر او  
 النهي وجميع المجتهدين على ذلك كما يعرف من غيرهم  
**تثنية ثالث** در شناخت دستور العمل و الاعتقاد و مقتله

در شناخت دستور العمل و الاعتقاد و مقتله  
 نسبت با نام خود در انچه دیکر

و من بکلامه رحمه الله عليه فالحق الذي يجب اعتقاده في سائر  
 الائمة رضي الله عنهم انهم انما كانوا يعقنون كل احد بما يأتوا به  
 حاله من تخفيف او تشديد في سائر ابواب العبادات و المعاملات  
 و من نازعنا في ذلك من المقلدين فليأتنا بتفصيل صحيح  
 عنهم بانهم كانوا يعقرون الحكم الذي يعقنون به الناس في حق  
 كل قوی و ضعیف و نحن لو افترضنا على زعمه وعله لا يبعد  
 في ذلك نقلا عنهم من قبل البند منهم اليه ابداء على هذا الوجه

فان من المعلوم ان اقوال جميع المجتهدين بالغة لادلة الشريعة  
 تخفيف او تشديد كما مر اتفاقكم المطالعة فما صحت الشريعة حكمه  
 لا يمكن لاحد منهم الخروج عنه ابد اوما اجملة فان المجتهدين يرجعون فيه  
 الى قسمين قسم يخفف وقسم يشدد بحسب ما يظهر له من الدلائل  
 اول لغة العرب كما يعرف ذلك من سيرة اهل الامية وذلك  
 نحو حديث انما الاعمال بالنيات او حديث لا وضوء لمن لم  
 يذكر اسم الله عليه او لا صلوة الا بفتح الكتاب او لا صلوة  
 لغير المسجد الا في المسجد فان من المجتهدين من قال لا صلوة ولا  
 وضوء لمن ذكر بفتح اصلا ومنهم من قال لا صلوة كاملة ولا وضوء  
 كاملا ولفظ الاحاديث المذكورة يشهد على ان لكل واحد لا ينحل  
 الا حد ما ان يهدم قول الاخره جملة **تبيين رابع** وايضا من  
 كلامه رحمه الله عليه فان قلت ان الامية المجتهدين قد كانوا  
 من الكملين يفتنون لا اطلا عنهم على عين الشريعة كما تقدم فكيف  
 كانوا يعقدون المناظرة مع بعضهم بعضا مع ان ذلك  
 ينافي مقام من اشرف على عين الشريعة الاولى وراى الفصل

تبيين رابع  
 في بيان امور كبرى مشايخ  
 الامية المجتهدين بنو

الذم للمجتهدين كلها بعين الشريعة فالجواب قد يكون مجلس  
 الائمة بالمناظرة بين الائمة انما دفع منهم قبل بلوغ المقام في  
 واطلاهم على القضايا جميعا ايت المجتهدين بعين الشريعة  
 الكبرى فان من لازم المناظرة ادخا في محج الخصم والاكثية المناظرة  
 عينا ويحتمل ان مجلس المناظرة كان من مجتهد وغير مجتهد فطلب المجتهد  
 بالمناظرة ترقية ذلك الناقص الى مقام الكتمان لا ادخا في  
 من كل وجه ويحتمل ايضا ان يكون مجلس المناظرة انما كان  
 لبيان الاكل والافضل لعمل احدهم به ويرشد اصحابه الى  
 العمل به من حيث انه ارقى في مقام الاسلام او الايمان او  
 الاحسان او الاتقان وايضا ذلك ان كل مجتهد يشهد  
 قول صاحبه ولذا لك قالوا من شان المجتهد لا ينكر على مجتهد  
 لانه يرى قول خصمه لا يخرج عن احدى مرتبتي الشريعة وان  
 خصمه على يد من ربه في قوله ونعم مقام رفيع ومقام  
 ارفع انتهى فان قلت فما الحكم فيما اذا وجد الطالب  
 حديثين او قولين او اقوالا لا يعرف الناس

من الحديثين ولا المتأخرين القولين اولا قوال فماذا يفعل الجواب  
سبيله ان يعمل لهذا الحديث او القول تارة وبالقول الاخر

تارة ويقدم الاحوط منهما على غيره في الاخر والفتى والحنان  
احد هما منسوخا او رجع عنه المجتهد في نفس الامر فذلك لا يقدح  
في العمل بقية **خامس** در اسباب و اغراضيك

مشتاي مزيد ختلاف فيما بين علمای متأخرين بوده است  
در سبيل رفع خلاف و قطع نزاع بدانکه بواعث اختلاف

علماء در جميع مسائل مختلفه عموما و در مساله خاصه عموما مانند  
مساجات است که در وضع حديث گذشته بيانش آنکه کجای

خود تخير يافت که در حق متقی عمل ترک سماع تبرج دارد  
بر غفل آن و الزام بر ترک چيزی ميشود و اما مسکه متقی

آنچه را بر خود حرام نکرده اند گو در حق و گيران حلال و  
طیب باشد چنانچه آيه کریمه ما ابا البني لم تحرم ما اهل السکک از ان خبر میدهد

پس در تمام بعضی از علمای اهل القيان بودند که اسما  
تکريم بالويت عمل ترک سماع کرده اتفاقا بر نفس خود حرمان

فما بين متأخرين بوده است و سبيل رفع اختلاف

مکروه علماء از ان بدان نوشته اند

از اتباع این گروه حق پزوه کسانی که محقق و مجتهد بودند از  
 اساتده خود تحقیق نموده حکم تفصیلی در جانب عمل و اعتقاد و اقران  
 بمنکر و عدم اقران بآن دریافتند و در کتب مصنفه خود با  
 تفصیل وارد نوشتند مثل تسدوة الموحدين زبدة المحققين <sup>شماره</sup>  
 ابن علی العربی و صاحب قوت القلوب و امام محمد الغزالی و امام احمد  
 غزالی و شراح البردوسی و شراح الکافی و صاحب البدیع الحنفیه  
 و مصنف المحيط و شراح الکبیر و صاحب فتح القدیر و شراح درخت الحارث  
 و مصنف الزیلعی و الوسیط و الویض و الکروبی و مصنف الالوار  
 و صاحب التذکرۃ الحمد و نی و صاحب القواعد و صاحب البیان  
 و صاحب البیان و کسانی که وقت پسند نبودند در کتب مصنفه  
 خود اجمال نوشتند که فلان فلان معتقد ای تارک بودند  
 و می گفتند که ترواحرام است مگر در فلان فلان مقام  
 مثل صاحب الهدایه و شراح الوقایه و مصنف الکتر و قاضی  
 و صاحب الذخیره و غیر هم و طایفه که بعد ازین گروه و درین شکوه  
 تصنف نکردند و غرض بعضی و سبب آنها مختلف بود و بعضی

آن بودند که زهد و تقوی بر آنها غالب بود و در حفظ شان قصوری  
 راه یافت و بر کتب حدیث و اصول عند التصفیف رجوع نکردند  
 حرمت اتقائی را که در ذهن راسخ داشتند حرمت مطلقه <sup>نشاندند</sup>  
 و بعضی آن بودند که استبداد غلط کرده در آخر عمر خود را  
 مشتهر و آگاه شدند مگر دوست نداشتند که غلطی با آنها منسوب شود یا خود  
 اعتراف بان نمایند و بعضی مخالفین مذہب بنا بر نصرت دین خود  
 و رکت حقیقی و شافعی بعضی سبایل بر خلاف مذہب آنها داخل  
 کرده اند و نسخ محرمات را شهرت داده چنانچه تفصیل این تصرفات  
 در تحفه اثنا عشریه در کید سی و دوم مسطور است و بعضی نقیب  
 تقرب سلاطین تصنیفها کرده اند در آن حسب خواہش سلطان وقت  
 افراط و تفریط مانعوده پرورای تمنعی نکردند که کلام ما موافق اصول  
 و کلیات دین باشد یا نباشد این بود مناشی بر اختلاف و کتب  
 فقہا اکنون بسبیل رفع اختلاف و قطع تناقض باید شنید چون  
 در علمای متأخرین نیز اکثر صاحب دین و تقوی بودند  
 و بر فیت آنها علام القلوب آگاه است لهذا اظہار المؤمنین

بعضی سبایل بر خلاف مذہب آنها داخل کرده اند

خبر اکلام همه را حجتی الا مکان بر محل نیک حمل باید نمود و باید گفت  
 کسانی که بلا تفصیل حکم حرمت نوشته اند مراد آنها از عنا غایب  
 است که مقتضای بملای و معارف و مشارب مجرمه باشد و اصل  
 مطلب مراد آنها ایمان است که از روی احادیث صحیح ثابت گشته و مجتهدین  
 پیروی آن کرده اند و کسانی که تفصیل اباحت در موضع مخصوص  
 نوشته اند در مواردی که ان نمی نموده اند نظر آنها بر تنقیح است  
 که مردم آخر الزمان بسبب سستی دین و ضعف ایمان از مباهات  
 شبهات و از شبهات مجرمات قدم می نهند لهذا از حرجاً و توبیحاً  
 سوای مواضع مشتات حکم بعدم تجاوز نوشته آمده اند چنانچه  
 این معنی از شرایط و قیود آنها صاف مستنبط میگردد و محمولاً بلحاظ  
 و غیر محرم و مثل ذلک آمدیم بر کلام کسانی که در جانب تحریم  
 افراط نموده منکحل الوجوه حرام گفته حجتی برای اباحت باقی  
 نگذاشته اند و صاحب منکحل آنرا کافراً و نامقبول التوبه و مرتد  
 باین الوجه نوشته اند مثل صاحب حمایه و تائید طایفه و غیرهم  
 من المعرفین که اصل مستند علی سابق الذکر است پس

در اول این کتاب  
 در بیان این کتاب



در کلام اینچنین بزرگان غور باید کرد اگر موافق اصول و  
 کلیات دین تاویل پذیر باشد البته بعد تاویل مقبول باید <sup>حجت</sup>  
 و اگر مخالف قوانین اصول و فروع باشد مطروح و مردود <sup>و باید</sup>  
 هرگاه سبیل رفع اختلاف و قطع نزاع قرار یافت و ضرورت  
 بقبل بنمونه روایات حرمت احتیاج نمانده صرف همان دو <sup>دست</sup>  
 روایت شدید و غلیظ که نزد مدعی حلوائی بی دود و خرمای لذیذ  
 است مشتی نمونه خرداری نقل میکنم و در توفیق و تطبیق آن  
 با کلیات دین از علما و عقلاء اهل اسلام محاکمه بخوریم <sup>ببینیم</sup>  
 الا بالبد و لا حول و لا قوت الا بالبد **محاکمه** فی الفتاوی الهامیه  
 من کتاب الاستحسان و الکراسته من سبع العتار من المنع  
 و غیره فمخزن ذلک باعقاد او بغير اعتقاد بصیر مرتد فی الحال  
 بناء علی انه ابطال حکم الشرعیه فلا یکون مؤمنا عند کل مجتهد  
 و لا یقبل الله طاعته و احبط الله کل حسنة و بانیت  
 منه اجرائه فان تاب لا نقض لقول و بالبد التوفیق کلهم <sup>مذا</sup>  
 من اوله الی اخره مخالف کتاب و السننه بل خلاف <sup>باعتبار</sup> <sup>الاساس</sup>

این محاکمه برای رد روایات خلاف اصول  
 و کلیات بعض دین که تحت تحریر این است

زیرا که سماع غنا بحدی که از علمای سوافق و مخالف شرک گفته  
 است و نه کسی در اقسام کفر شمرده عاب الامر آنچه اهل تحریم نوشته اند  
 انه معصية او کبيرة پس مخالفت قرآن بقوله تعالى اذا جاءک الدین  
 یؤمنون یا یا ثناء نقل سلام علیکم کتب ربکم علی فیه الرحمة انه  
 من عسل منکم سوء ایجهاله ثم تاب من بعده واصلح  
 فانه غفور الرحیم وبقوله تعالى لا تقنطوا من رحمة الله ان الله  
 یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم وبقوله تعالى  
 ان الله لا یعفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء  
 وبقوله تعالى رحمتی وسعت کل شیء پس بحدی که معصیت  
 و گناه کبیره و صغیره نیست که توبه بر آن مقبول نباشد و هر یک  
 ان فی الحال کافر و مرتد گردد و محبوظ الحسانت بل توبه از  
 کفر و شرک عم قبل از موت بالاتفاق مقبول است  
 و هیچ جاد و سحران مجید نیامده که غنا یا فسلان کنه  
 سبب بیعت زوجه نشود و اما مخالفت سنت پس ازین  
 راه است که حدیث صحیح آمده من قال لا اله الا الله

ذکر احادیثی که در این باب  
 است

رخل الجنة وان زنى وان سرق ثلاثا وقال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم ثلاث من اصل الايمان الكف  
 عن من قال لا اله الا الله لا تكفره بدين ولا تخرجه من الاسلام لعن الله  
 صلى الله عليه وسلم الناب من الذنب لمن لا ذنب له از روی اصول  
 مذکور و بنظر کلیات مندرجه بنهاست از بعض کتاب و سنت مذهب  
 کلام مذکور است اما تا لغت جمهور علمای است پس بدین جهت است  
 که فیه و المحققین شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه حدیث ثانی  
 مذکور در شرح مشکوٰه می نویسند سه خصلت است از جمله اصول  
 ایمان و فروع آن که اگر نباشد بنای ایمان از پا در آید  
 و از پنج برکنده شود یکی از آن سه خصلت باز ایستادن از  
 کسی که گفت لا اله الا الله لا تکفره بدين بيان گفت است یعنی کافر  
 بدان و مگو آنرا که این کلمه گوید بسبب کتابی که صادر گردانده  
 اگر چه کبیره باشد درین است مرفوع خواهی بود که گویند مؤمن  
 باز کتاب معصیت اگر چه صغیره بود کافر گردد و در تخریج من الاسلام  
 بعمل و بیرون میاورد و حکم مکن به بر آمدن او از مسلمانان

عملی بد که بلند و درین رو است مرقول معتز که را که گویند بنده  
 بار تکاب کبیره بیرون میآید از اسلام اگر چه در دنیا بد و کفر  
 و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب  
 کبیره نه من است و نه کافر و فاسق را قسم ثالث دارند غیر مومن  
 و کافر و نیز شیخ رحمه الله علیه در ترجمه حدیث صفیان است  
 لیس فی الاسلام لفضیل المرحوم و القدریه می نویسند بدانکه این حدیث  
 و امثال آن صریحاً در تکفیر دریه و مرجیه است لیکن صواب  
 آنست که مسأله بتاید کرد و در تکفیر اهل هوا که بر راه تاویل و  
 زیر که ایشان اختیار کفر نمی کنند و را ضعیف نیست بدان  
 بلکه تاویل می گیرند از کفر و تمسک میکنند بکتاب و سنت  
 و بدل تخویج می نمایند در اصابت حق و لیکن خطا کردند  
 و بیانشند آنرا و فرق است میان لزوم کفر و الزام آن  
 و قول مختار از علمای امت همین است و احتیاط هم درین  
 است و مانعی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله و هر چه درین  
 ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر از باب نه

تشديد و مبالغه در تفصيل است و در صحت اين احاديث نيز نزدي  
 بعضی از علماي محدثين سخن است و الله اعلم انتهى و صاحب المختار  
 در شرح توفير الابصار مي نويسد و الكفر لغة الستر و ستر عاكديه  
 صلى الله عليه وسلم في شئ مما يباريه من الدين ضرورة  
 و الفاظه تعرف في الفتاوى بل افروت بالتاليف مع انه لا يفتي  
 بالكفر بشئ منها الا فيما اتفق المشايخ عليه كما سجد قال في البحر قد  
 التزم نفسي ان لا افتي بشئ منها انتهى و بجای ديگريست و در  
 المختار الكفار اصنافه خمسة من ينكر الصانع كالديبره و من ينكر  
 الوحدانية كالشبهة و من يقر بها وليكن ينكر عبثة الرسول كالغلاة  
 و من ينكر الكل كالوثنية و من يقر بالكل لكن ينكر عموم رساله المصطفى  
 عليه السلام كالعيسوية فيكتفي في الاولين بقول لا اله الا الله و في  
 الثالث بقول محمد رسول الله و في الرابع باحسانهما و في  
 الخامس بهما مع التبري عن كل دين يخالف دين الاسلام  
 بدليل و اخر كراهية الدرر و حنيفة في تفسير من جهل حاله بل  
 عظم في الدرر اشتراط التبري في كل يهودي و نصراني

احسان الكفار  
 ۱۵۴ عبارة در المختار در بيان

٢٥٥  
ومشقة في فتاوي المصنف واین نجیم وغیرہما دینی رہن العاری  
العداۃ کذا افی علماء ناد الفدی افی صحیحۃ بالشہادین بالترک  
بلان التلفظ بہا صار علامۃ الاسلام فقیل ان حج الم یعد واعلم  
انه لا یفتی بتکفیر مسلم اکل حمل کلاۃ علی محل حسن او کان فی کفرہ  
خلاف ولو کان ذلک ردایہ ضعیفہ کما حرره فی البحر وغیرہ  
فی الاشباہ الی الصغری و فی الدرر وغیرہا اذا کان فی المسک  
وجوہ لوجب الکفر و واحد بمنعہ فعلی المفتی المیل بما یمنعہ ثم لوثبہ  
ذلک لم والالم یمنعہ فحمل المفتی خلافہ و منعی المنع و بهذا الدعاء  
صباحا و مساءً فانہ سب العصۃ من الکفر لو عد الصادق الامین  
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم انی اعوذ بک من ان اشک بک شیئاً و انا اعلم  
و استغفرک لالما اعلم انک انت علام العیوب و لو الباس  
مقبولہ دون ایمان الباس انتمی من باب الارادہ  
وفیہ ایضاً فی باب الامتہ و کل من کان من اصحاب قبلتنا  
لا یغیر صاحب حتی الخوارج الدین لیتملوا و ما شأنا و اسوالنا  
و نسب اصحاب الرسول و ینکرون صفاتہ تعالی و جوارزیتہ

لکونه عن تاویل و شبهه انتهى و در فتاوی سراجیه نوشته است  
قال حاتم الدین رحمه الله عن ابی جعفر الطحاوی رحمه الله علیه قال انه  
لا يخرج الکربل من الایمان الاجود الما اذ خلد فيه کان السید  
الامام الاحب الالاستاد ناصر الدین رح یقول ما یتقن انه  
ردة حکم و مالشک فی انه ردة لا تنقض به الا ان الثابت لا یزول  
مالشک مع ابن الاسلام لعلوه و لا یعلی فنیغی للعالم اذ رفع الیه  
هذا ان لا یتبادر بتغییر اهل الاسلام مع انه نقضی لضم الاسلام  
محت لال السیوانتی من باب الفاظ الکفر و ایت  
و و هم که آنرا بر کفر مستعین فتاویل میگردانند و آنرا  
اکثر فقها در فتاوی خود نامی آرند نیست که در فتاوی تا آزار  
واقع شده استماع صوت الملامی کالضرب بالقصب و غیر ذلک  
حرام لانه من الملامی وقد قال علیه الصلوة والسلام  
استماع الملامی معصیة و الجلوس علیها فسق و التذنب  
من الکفر وجه استدلال اینکه غنا داخل الملامی است بمنزله امیر باشد  
یا بمنزله امیر و مستحقان اذان مثل مذمی شوند و یقولون یسیر تله و کلا

در کتب اهل اسلام جزایات کرده شود

و الجلس علیها فسق و التذنب بها من الکفر

کفر است ازین بحسب مستمع عا کافر میشود قطع نظر از ضعف و عدم  
صحیح حدیث مذکور این کج فهمان معنی قول منقول خود را نمی فهمند  
و نه در کلام فقها و محققین نظر میکنند که آنها از کفر چه معنی مراد داشته اند  
لینذا نقل کردن کلام صحاب و در المختار در اینجا ضرور افتاد قال  
رحمه الله علیه و فی السراج و ولله المثل علی ان العیای کلها  
حرام و بدینهم علیهم السلام لا اذ بهم لا کفار المنکر قال ابن مسعود و  
صوت اللہ و الغناء و الثناء و الثقیاق فی القلب کما ثبت الامار النبای  
قلت و فی الزاریة استماع صوت اللای کضرب قصب و نحوه  
حرام بقوله علیه الصلوة و السلام استماع اللای معصیة و الجوارح  
علیها تنقض و التلذذ بها کفر ای بالنعمه **ع** و تصرف الجوارح الی غیرها  
منقذ لاجل کفر بالنعمه لا لشکر فالواجب کل الواجب ان یجنب  
کیلا یسمع لار و نه علیه الصلوة و السلام اذ خل اصبعه فی اذنه  
عند سماعه و اشعار العرب لوفیهما ذکر العشق نکره انتهى و تنفیظ  
الذنب کافی الاختیار او الاستحلال کما فی النہای  
**فایض** و من هذا کضرب النوبه للتفاخر فلو للشیه لا باس به

عنا ناره اذ هو المختار و لا یستحق الموت  
و لا تأسیب



اذا ضربت في ثلثة اوقات لتبتد كر ثلاث نغمات من الصور لثلاثة  
 بينها فبعد العصر الاشارة الى نغمة الفرج وبعد العشاء الى نغمة الموت  
 وبعد نصف الليل الى نغمة البعث وتامة فيما عطفه على النغمة انتهى  
 في المختار من باب الحذر والاباحة صاحب فتاوى برمنه باوجود  
 ودر تحریم غنا مفرط است از امام نورشی نقل میکنند بعد غسل  
 اخذت روايت میکنند که ذکر و التذد بها من الکفر يا ارجت  
 لطيف کماه و يا از برای استحوال و علی نوالها من کتب دیگر  
 علماء اشجون است که اطلاق کفر مر جا که در حق اهل سبزه در ردیف  
 مراد از ان کفر حقیقی بر کفر نیست بلکه جای معبسی کفران نعمت  
 است چنانچه در بخدیت تصریح یافته و جای معبسی انفسرمان  
 است و جای معبسی معصیت تشدید او تعلیقا واقع شده  
 اکنون کجرا می دانایمی کسیکه با بخدیت بر کفری مسلمانان جرات  
 میکند و دشمنی بر رویه اگر دید چه آول بخدش در صحت بخد  
 سخن دارد و بر تقدیر صحت بخد و آن خاص است  
 یعنی ملاعی تحریر که بار تفصیل آن در صدر گذشته سیوم

در باره اش استعمال و تلمذ و تبحر محرمه نیز حکم بسیار دارد  
چنانچه مجتهد علمای محققین مذکورین احدی تصریح نکرده که مراد  
از طای درین حدیث عنایت پس بدون تحقیق حقیقت حال  
و محاوره و موارد استعمال بظرف الفاظ ظاهر از طای محرمه  
عنایت کرده فتن و ستم عنایت را علی الاطلاق کافر گفتن غیر از  
کجراتی و منافقیمی چه می تواند پسنداشت بقدر ملاحظه روایات  
ذکوره هویدا گردید که از تذاد کفر و ستم عنایت آنجا که مطلب  
روایت مقتضای وجه بود نه بطور خوارج و معتزلی به ثبوت  
و نه بطور اهل سنت و جماعت کمالا مخفی علی المتداول و عدم بر آنکه  
از روی همین کلیات اصول و فروع که در روایت مذکور  
ترجم یافته کفر شخصی که بمناسبت روایت مرده و ذکوره کفر  
ستم عنایت بود فتن و ستم روایت معروفه مضرب باشد ثابت گردد  
باین قیاس میجواید که ثابت گردد زیرا که اسماء عنایتی مطلق  
بمعنوم است که از معنی باشد یا غیر معنی از آنحضرت صلعم  
بالاجماع ثابت است که هیچ فرد از اهل اسلام شکی باشد

۴۰  
 ایشیمی خارجی باشد یا مغزلی منکر آن نیست پس در عموم حکم  
 روایت مذکوره آنحضرت صلعم قطعاً داخل می شوند و نسبت از راه  
 و کفر بجناب قدس رسالت صلعم بالاتفاق موجب کفر است  
 پس در حق مدعی صادق آمدن حضرت بر آلاخیه فقد وقع فيه  
**روایت سوم** که به تقلید آن همه اهل فتاوی بانی  
 تحریم غنای می پیمایند و بسبب عدم قوت اجتهاد و صراط مستقیم  
 تحقیق کم کرده بر راه خطای پویند آنست که در باب الکراهیه  
 کتاب هدایه واقع شده قال و من دعی الی دلیمه او طعام  
 فوجده لمة لعباء و غنار فلا یأس بان یقعد و یاکل و قال  
 الجوفیه رحم الله علیک بهذا مرة فصبرت و هذا الان اجابته الدعوة  
 سنة قال علیه السلام من لم یحب الدعوة فقد عصى الله القاسم  
 فلا یتزکها لما اقرنت به من الدعوة من غیره کصلوة الجنائز  
 و احبه الاقامة و ان حضرت با نیاحه فان قدر علی المنع  
 منعهم و ان لم یقدر بصیر و هذا اذا لم یکن مقتدی فان  
 کان مقتدی و لم یقدر علی منعهم یخرج و لا یقعد الا ان

دلیل تحریم نیست  
 و اما جواب رد ادعای بانی که

می داند بین الدین و فتح باب المعصیه علی المسلمین و المحکمین  
 عن ابی حنیفه رحم فی الکتاب کان قبل ان یصیر مقتدی  
 . ولو کان ذلك علی التامیة لا یفتی ان یفقد و ان لم یکن  
 مقتدی لقوله تعالی فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین  
 هذا کما لعبد المحضور و ان علم قبل المحضور الا بحضرة لانه

لم یلزمه حق الدعوة بخلاف ما اذا اجم علیه لانه قد لزمه  
 و ذلك السؤل علی ان الای کلها حرام حتی التخیض فی القصب  
 و کذا قول ابی حنیفه رحم ابتلیت لان الای ابتلا بالجرم کون  
 انتهى جواب الشاکیه ازین روایت صحیح غنی و زکی بخوابید  
 که تدریب صاحب هدایه حرمت غنای مطلق است یا جلوس در  
 مجلس غنای تزدوی رضی اللہ عنہ کفر و معصیت است زیرا که  
 این قسم برخلاف عبارت البص کتاب است چه ترجمه  
 عبارت متن چنین است هر که خوانده شود بسوی همائی یا بسوی  
 طعام نس بیاید در آن مجلس چیزی لعب یا سرود پس هیچ  
 مضایقه نیست که انجا بنشینند و بخورد و یا اتفاق جمیع فقهاء

اصولین لا باس در جواز مستعمل میشود کما صرح به فی الاشباه  
 والنظائر درین صورت اصل مسئله متن همین قدرست هر که  
 در مجلسی موعوب باشد و در اینجا غنا یا لعب یا بد نشستن و طعام  
 خوردن اینجا جایز است نزد امام رضی الله عنه و عبارت  
 بعد بر آن تصحیح و تأکید اصل مسئله است زیرا که قوله  
 وقال المؤلف رحمه الله جلالت هذا امره فصبرت تا قوله فلا ینزکها  
 لها اقترنت بمن الله من فخره و دفع رذل مقدرات تقریر  
 سوال مفرد را بیکسان مجوز از جلوس در مجلس غنا حکم کرده  
 و از امام منقول است استلزامت هذا امره فصبرت و لفظ صبرت  
 بر عدم جواز دلالت میکند زیرا که صبر بر مصیبت میشود  
 و در مباح شرعی مصیبتی نیست مطلب شارح از جواب  
 سوال مذکور این است که لفظ صبرت دلیل عدم جواز  
 نیست بلکه دلیل ترک اولی است چنانچه وجه ترک اولی بیان  
 کرد بقوله لان اجابت الدعوة سنة الى آخره و قوله كصلاة  
 الجماعة و الجماعة الاقامة و ان حضر بها ساعة تمثل سنة

است پس بعد بیان میکنند که در صورت پیش آمدن منکر  
در حق مقتدی چه می باید تا قوله فان قدر علی المنع تنعم ولا  
يخرج بعد ازین بیان حکم ملاهی ممنوع میکنند بقوله ولیست المسألة علی ان  
اللاهی کلمه حرام حتی التقی بضرب الفصیح بر کلمه بعد علم بوجود  
و غیا که از قسم بدعت است حضور در مجلس جایز نشد این مسئله  
دلالة کرد که ملاهی منکره معموله کفار کلمه حرام باشد  
و همچنین قول امام که ابتلیت بهذا فصیرت است بر تحریم ملاهی منکره  
دلالة میکند و قرینه بر دلالت نیست که ابتلا نمیشود مگر در حرام  
اینست مطلب کلام صاحب دایه پس کجاست این کلام یاد دلالت  
بر حرمت غای مطلق غایت مافی الباب اینکه ضرب  
تردوی حرام باشد چنانکه بطرف حرمت فی اکثر علماء افتد اند  
**سوال** اگر کسی گوید که تو عبارت شرح و متن را موافق جواب  
طلب خود ترجمه ساختی و الا را صاحب دایه موافق نمید  
امام صفاء صریح در حرمت مطلق غنا هست و لهذا شارح  
راشائل ملاهی گوید و انبیه و تفریح نموده و این ملاهی کلمه حرام

طلب خود ترجمه ساختی و الا را صاحب دایه موافق نمید

**جواب** و اینهمه مدعی بر خطاست چرا که خود صاحب هدایه در باب  
 الغضب منوید اما طبل القزاة والدف الذی یناح ضرب فی  
 القرش یعنی بالانلاف من غیر صلاف پس در عرس غنا تزد و  
 بطریق اولی مباح شد و هرگاه در یک مقام هم مباح شد  
 حکم بجزیت مطلق نمیشود آن کرد و اگر مطلب هدایه موافق غلط  
 فیهی مدعی گفته شود بر آن ایراد نگیرد و جوه میشود اولی است که اگر  
 و غنائی مطلق تزد وی رضی الله عنه داخل عامی محرم بود  
 لا باس ما یعقد و یا کل نگفته و استدلال نکردی باینکه  
 اجابت دعوت سنت است گذاشته نخواهد شد بسبب اقتران  
 بدعی زیرا که بر قول مدعی جلوس فی اللای و قلده بدان کفر  
 است و ارتکاب همچو معصیت که موجب کفر باشد برای اقامت  
 سنت نردم میخاکس جایز نیست استدلال مذکور جاری نمیشود  
 مگر در بدعت مکرر و به دوم این که لفظ فان لم یعقد علی الشیخ  
 بصیر دلالت میکند که لعب و غنائی مذکور تزد شایع  
 حرام غیبت و الا صبر بر حرام سوای صورتی که راه معنی نداد

و امام رحمه الله علیه مجبور و مکروه نبود که بعد ابتلا بر آن صاحب بشد  
 شیوم اینکه شایع در اصل مسئله اگر قسم حرام مراد گرفتنی  
 برای حکم عدم تجاوز از حضور مجلس میان مقتدی و غیر مقتدی  
 فرق نگردی چون فرق بیان کرده معلوم شد که مراد ترک اولی  
 است که از مقتدی ترک اولی نمیشود و از غیر مقتدی میشود چنانچه  
 قوله ولو کان ذلک علی الایده لا یغنی ان یعتقد ان لم یکن  
 مقتدی بر آن دلالت میکنند زیرا که لفظ لا یغنی در ترک اولی  
 مستعمل نشود و در حرام چهارم اینکه قوله و دلالت علی  
 ان الایه کما حرام اگر مراد از ملاهی مطلق اهو و لعب گیه و حیض  
 حرام بر آن صحیح نیست زیرا که در قانون دوم بسیار قسم  
 ملاعب و ملاهی بیاجه بدلیل شرعی ثابت کرده شد پس حکم  
 کلی حرمت و تنبی و ریت شود که مراد از کلی ملاهی منکره گرفته  
 شود و پنجم اینکه ابتلا را بحریم خصوصیت نیست ابتلا بفصل طلال  
 بحریم هر دو میشود و خود امام البخاری رحمه الله علیه لفظ ابتلا را در  
 مباح استعمال کرده و میفرماید انما یلیق بقول القضا



و ضرب السوطه فاخرت الضرب على القضاء وظاهره است که قبلی  
 قضاء از محرمات شرعی نبوده است و سوا آن در کلام اندرجا  
 لفظ ابتلا واقع است و در اینجا معنی حرمت مراد نیست چنانچه در آیت  
 ابراهیم رب به بکلمات فائمهین فلا یصح قوله ان الابتلا لیکون بالمحرم  
 ششم اینکه اگر کلام صاحب هدایه بر حرمت مطلق محمول باشد  
 و از قول امام ترمذی یعنی مراد گیرند در قول و فعل محبت  
 تناقض لازم میاید زیرا که در باب ثانی از روی کتب معتبره  
 ثابت گردیده است که امام صحیح بخاری و مسلم و غیره  
 کرده است پس ضرورت است که قول امام مطابق فعل وی باشد  
 هر جا که قول مخالف فعل وارد شده باشد تا ویش واجب  
 است چنانچه شیخ عبدالحق رحمه الله علیه در مدارج النبوة  
 باین معنی تصریح فرموده است که مراد فی الباب الثانی ازین  
 همه وجوئات معلوم شد که مطابق بایه آنچه مدعی فهمیده بود  
 خطا و فاشش بوده است و حق همان است که اول توضیح  
 آنرا کرده اند و نیز تقدیر محکم صحیح قول امام رحمه الله

چنان میتواند شد که امام بطر او لویت در آخر عمر ترک سماع  
 گفته باشد و بجهت اتفاقا وجود تحلیل و رقیق دیگر این بر نفس خود  
 حرام کرد و ننشیده باشد و بعد از این غرضیت بدعوی  
 باقری سماع شنید و بر آن صابر گردید و از آن حال  
 حکایت است ابتلیت بهذا مرة فصبرت بر این تا اولین میم  
 قباحی لازم نمی آید و توفیق میان قول و فعل مجتهد بوجه  
 حسن میگرداند آنجا که از تنبیهاست سابق الذکر نشانی اختلاف  
 و سبیل قطع نزاع مشروحاً معلوم گردیده و حال استدلال  
 اهل تحریم از حاکم بر سر روایت مذکوره بوضوح پیوسته  
 در مضورت انشاء الله تعالی پیسته این رساله را بصیرت  
 پیدا خواهد گشت که در معطله اهل تحریم نخواهد افتاد و بر دلیل  
 عقلی و نقلی که بر حرمت مطلق عشاء در پیش خواهد آمد مطابقت  
 آن از کلیات و اصول مرقومه خواهد نمود و در مضورت احتیاج  
 نقل دیگر روایت حرمت نمانده ولیکن پیا بر خرید احتیاط  
 تکمیل باب سوم بافتات چند ضرورت است **انتباه اولی**

اگر کسی گوید که قطع نظر از اقوال فقها که از روی مجامع کرده و قیج  
 آن کرده شد بجا اقوال بعضی صوفیه که مسلم فضل نهی  
 مسلم الثبوت و متفق علیه فریقین است حرمت حلق قنار و امیر  
 ثابت میشود از آنجمله قول حضرت محبوب جانی غوث صمدانی شیخ عبدالقادر  
 حبیب لانی قدس سره است که در عنبة الطالبین در باب آداب اکل  
 و شرب آمده چنانچه عبارت آن مقام معتمد ترجمه آن نقل کرده  
 میآید هذا الذی ذکرنا اذا کان خالیاً عن السكر اینکه یاد کردیم از قبول  
 کردن دعوت و لبیمه و غیره فنی است که باشد طعام خالی از نافرموده  
 شریع فان حضر منکره پس اگر حاضر شود طعام رانافرموده خدا  
 کالتبلیس چنانچه دهل و الزمار و العود و بربط و نای و اشتر بوق  
 و آلاتیانه و اگر باب نام ساز است و المعانی و مجلس های اهل سرود  
 و الطنابیر و طنبور و ناله و الجمران الذی یلعب به الترك سازیکه می بازند  
 با و ترکان لای مجلس هناك نشینند و از آنجا لان جمیع ذلک محرم  
 زیرا که همه آنها حرام است و اما الدف فی مجمر استیتماله فی التکاح  
 و هر چو نگو دایره است پس رواست بکار بردن آن در نکاح

عون الطالبین در عنبة الطالبین  
 ۱۹۱۱ افتخار اولی در دفع شکر حضرت غیاث از آنکه کفر و کفر  
 پیران بنی الطالین پیران بنی الطالین

و سماع القول بالقصب و الرقص مکرده و شنیدن نقاش  
 بچوبک بازی و رقص کردن مکرده است که بعضی مفسرین چنانچه  
 تفسیر کرده اند بعضی مفسران قوله عز و جل فرموده خدا ایراک است  
 و من الناس من یشتري لهُوا الحدیث و بعضی حرمانند که میخرند  
 سخن پیروده را فقال پس گفت این بعض مفسران هو العنا  
 و الشعران سخن پیروده سرود بیت است و جاء فی بعض الاثار  
 عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال و آمده است در  
 بعض حدیثها از پیغمبر صلی الله علیه و سلم اینکه گفت پیغمبر صلعم  
 العنا غیب النفاق فی القلب سرودی میروید یا نفاق را در  
 دل که غیبت السیل البقل چنانچه میروید یا نسیل سبزه را  
 و سئل الشیخ رضی الله عنه عن العنا پرسیده شد شبلی را  
 از سرود و قنیل احق هو پس گفته شد ایادرست است سرود  
 قال لا گفت شبلی نه نماذا بعد الحی الا الضلال پس کدام خبر است  
 پس باز راستی مکرر اعی ثم کفی فی کراهیه پس پس میگوید  
 در مکرده بودن سرود ما فی ذلک من ثوران الطبع چنانکه

و بدان است از شورش طبع و میجان السنهوت و بر اینچنین از رزق  
و الحیل علی النساء و خواش لبوی زمان و ابا طبل تنقوس  
لبوی میوه گیهای نفس در عوناها و بجزر و پهای نفس و الطرب  
و خوشحالی و السخف و سبکی و الدنائة و فرومایگی و الاشغال  
غیر که الله تعالی اطیب و اسلم و شغل گرفته فن بیاد خدا خوشتر  
و درست تر است لمن امن بالله و اليوم الآخر هر کسی را که  
ایمان آورد و بخدا و بر روز قیامت اتمی جواب آنچه بپا  
محبوب سبحانی قطب ربانی غوث محمد علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته  
محمد حق و راست و مطابق مدعای ماست زیرا که از وی باجه رسالت  
تا آخرین باب گرامت مرآت تصریح نموده ایم که غنا و فراز هر که بفتح  
مخصوص کفار و اهل جاهلیت است بالاتفاق حرام است و در  
کلام الله و احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم هر جا که  
ندست و حرمت غنا و فراز آمده است در اینجا حرمت مفید است  
بقیود و پیش شرط مسکر و هر جا که بلا قید است بموجب قاعده  
اصول که مکرر تر قییم یافته مطلق محمول بر مفید است پس هر که

بجواب این

در کلام حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه غور خواهد نمود و خواهد دانست  
 حکم که بیان حرمت در موضع خاص است چنانکه عبارت و بی رضی الله  
 عنه من قوله فان حضر منکر الی قوله والاشغال مذکر الله  
 تعالی اطیب و اسلم صراحة دلالت دارد بر آنکه غنا  
 و عزایمیر با حضور منکرات که عبارت از لعب و رقص و سماع  
 که خالی از یاد الهی است حرام است و همان سماع باعث بشورش  
 طبع و برانگیختن آرزو و خواهش لبوی زنان و میوه و گیاهای  
 نفس میشود و نقیض حرمت بقیود مشروط مذکوره صاف دلیل  
 است بر آنکه اگر سماع غنا و عزایمیر از منکرات مذکوره خالی  
 باشد حرام و مکروه نیست و قطع نظر از سیاق و سباق  
 عبارت و تقریر این کلام که مذکور شد دلیل قاطع بر این معنی که  
 مراد آنحضرت رضی الله عنه از حرمت مذکوره حرمت  
 سماع و عزایمیر استعماری صوفیه گرام نیست نه آنکه حضرت محبوب  
 سبحانی عظمی تبتا و تسلیه السلام در آخر همین کتاب  
 غایب است این فصل طبرانی در آداب سماع صوفیه گرام نوشته اند

چند نقل آن در خاتمه منظر بود لکن رغما للمسکرین و اثباتاً  
للحق والیقین همین جامعه ترجمه نقل کرده میاید فرموده رضی الله عنه

**فصل فی ادایم فی السماع** در بیان ادبهای درویشان

در شنیدن سرودن ذلک ان لا یختلف السماع ولا یستعمل  
بالاختیار فاذا اتفق السماع فمن حق المستمع ان یعتقد بشرط  
الادب ذاکر الیه بقلبه مستغلاً بحفظ قلبه من طوارق الغفلة

والنسیان فاذا فرغ سمعه شیء یری القاری القرآن  
کانه یستطق من قبل الحق غرض بل فیما بر علیه من

تعریقات الغیب اباه محالو حب ترغیباً و ترهیباً و انتداباً و عتاباً  
او زیاده فی قیام بعبادة غرض بل فعند ذلک باید رانی بایر و  
علیه و قابل الاشارة الله بانه ترجمه از انجمله این است که

ریج نبرد در سماع و پیش ناید او را با اختیار خود پس اگر بگوید  
شود سماع پس سزاوار شوند است ایستگ نشینند بشرط ادب  
با کسند پروردگار خود را بدلی مشغول شوند به بکار داشت

دل اندر ونداختند و فراموشی پس دستگیر گویند و

در بیان ادبهای درویشان



چیزی بداند خواننده فسران را چنانستی که نظم میکند از جا  
حق تعالی در آنچه دارد میشود و بداند دانای خبیب او را از  
آنچه موجب است بر راغب گردانیدن و ترسانیدن و عتاب  
زیادتی در پاداش دادن عبادت حق تعالی را پس نزد آن سماع حق  
کنند بسوی چیزی که دارد میشود و بر دو مفاد کند اشاره را بسوی آن دارد

بحسب بجا آوردن او در آن مکان السماع بحسب بصیر انسان القاری  
لسمانه و صار كانه يخاطبه و بما لغيره القاري نفس ما يحصل مما يجد قلبه  
في ذلك بحيث يكون موافق العبودية و آداب الشريعة و في الجملة لا يكون  
في الطريقة ولا في علم الحقيقة شئ مخالف آداب الشريعة و اگر باشد  
سماع باین صیفت که گردد زبان خواننده زبان حق و گوشت نشنونده  
چنانست که خطاب میکند او را حق چیزی که میخواهد خواننده بگوید آنچه حاصل  
شود از آنچه بیاید و دل او در سماع بحسب آنکه باست موافق حق باشد  
و آداب شریعت و تحمل کلام آنکه نیست در راه طریقت که عبارت از سلوک  
است و در علم حقیقت که عبارت از مکاشفه است چیزی که مخالف  
آداب شریعت و اذاکان فی القوم شیخ حاضر فی السماع



قالوا جيب لي الفقر السكون ما امكنه وخرافات الشيخ فان ورد عليه امر غلب  
 فيقدر الغلبة على السكون فاداسكت الغلبة فالاولى له السكون  
 وخرافات الشيخ وشمسك باشد در قوم هر حاضر وقت و سماع  
 پس لازم است بدور ویش آرام ما آنکه ممکن است دور او رعایت  
 پیرا کردار و شد بر و امر غالب پس با اندازه غلبه سلم داشته شده  
 است با جنبیدن پس و فیکه آرام گیرد غلبه علی پس بهتر او آرام  
 و رعایت پیرست و لا ینفعی الفقیر ان یمقاضی القاضی و لا القوال ان  
 یمتدل القول الذی یتوارد لی بالذی هو خیر اعنی الابیات بالقول  
 علی ما هو عادة اسئل زمانا فلو صدقوا فی قصد هم و تجدیم و تقریر هم  
 کما انزعجوا فی قلوبهم و جوارحهم بعیر سماع کتاب الله عز و جل  
 اذ هو کلام محبوبهم و صفیه و فیه ذکره و ذکر الاولیا الاولین و الاخرین  
 و الیاضین و العابرین و المحبب المحبوب و المرید و المراد و عتاب  
 الدین محبت و لوحهم و غیر ذلک و نیاید در ویش را این که طلب  
 کند خود نموده را که بدل کن سخن را که است است سخن بنک  
 شیخ ابیات را بخوان بجای تسبیح آن چنانچه عادت این فایده

ماست پس اگر خداوند می بودند در خواست خود و تجرد خود از عالمین  
 و در تصرف خود بر آینه نمی جنبیدند و در دلهای خویش و اعضا و  
 خویش جز از شنیدن کتاب خدا و تعالی از جهت آنکه او کلام محبوب  
 ایشان است و صفته اوست و در دست ذکر آن محبوب و ذکر  
 او را و شنیدن ایشان و بشناسان و گذشتگان و آیندگان و محب  
 و محبوب و خوبانند و خواسته شده و سرزنش و دعوی کنندگان  
 محبت او و غایت ایشان و جز آن فلان قتل ضد نعم و قصد هم  
 و ظلمت و دعوی من غیر یمنه و روبرویم و قیامهم مع الهمم و العباد  
 من عنبر غریزه باطنه و صدق السریرة و المعرفة و الکمال  
 و العلوم الغریبه و الاطلاع علی الاسرار و القرب الی الله  
 و الوصول الی المحبوب و السماع الحقیقی و هو الحدیث و الکلام القد  
 یوسنة البه عذ و حمل مع العلماء لمد غرض و سبل فی الخصال  
 من الاولیاء و الابرار و الاحیاء و خلقت بطلیم من ذلک  
 لک و وقفوا بیج القوال بالابیات و الاشارات الی شجر الطلوع  
 بیج نایره العشق بالطباع الاباطوب و الارواح قیوم

که خلل پذیرفت راستی و قصد ایشان و پیدا شد غوغای بی گواه و دروغ  
ایشان و ایستاده بودن ایشان با رسم درویشی و عادت بظهور  
باطنی و راستی و معرفت حق و کشف حقائق و معلوم غریبه و مطلع شدن  
بر رازها و نزدیکی حق و انس و رسیدن بمحرم سمع حقیقی و آن  
حدیث و کلام است که طریقه و عادت حق تعالی است با کسانی که عالم اند  
با و و خلص اند از اولیاء و ابدال و اشرف و خالی است در وینا  
ایشان از ان چیزها همه و استاده اند یا گوینده بیتها و شعرها که می نهند  
طبیعتها را و در شورش می آرند آتش عاشقان طبیعتها می نفسانی  
را نه عاشقان دلها و ارواح را فینقی للفصل الذی یوفیقر الحق  
هو و سبل الخلق هو فقی الغنی و فقی الصورة هو فقی من الذی لا ولا  
ان لا سقاضی القاری و القوال بالتکرار و الاعادة بل بحمل ذلک  
الی الحق سبحانه ان شاء فیض من یوب غن فی القاضی او یاسم  
القوال بالتکرار اذا کان الفیض المستح صادقا و له فی التکرار دواء  
و مصلحه پس می باید مرد و رویش را که او در ویش حق و در ویش  
خلق است مراد از آن در ویش تو نگری و در ویش صورت است

او فقیر است از دنیا و آخرت چه در دین او جای هیچ کد امین است  
غیت اینکه طلب کند خواننده و گوینده را بتکرار و باز کرد و امین است  
میخواند بلکه بسیار داین را بسوی حق تعالی اگر خواهد بکار کسی را  
که باشد از ان و زویش در طلب یا اللهم کند خدای تعالی گوینده  
را بتکرار و قسید که باشد در زویش شنونده راست و مرا و رادیه  
تکرار دارد و مصلحت و لا یغنی للفقیر ان یسئق بلغزه فی حال السماع  
وان سال الفقراء من المساعدة علی الحركة فلیب اعد هم و ذلک  
ضعف فی الحال و نباید در زویش را ازین که یاری جوید بخیر  
در حال سماع پس اگر خواهد در و نشان از دیاری را برایش  
پس باید یاری دهد ایستادن را و این سستی است در حال و اذ کان  
سمع الفقیر آیه او مبتدا فلا یجب ان تراجمه احد و یجب ان یسلم له فیه  
و اگر بشنود صد ویش آتی یا بیتی را پس تراجم نشود او را هیچ کی و  
واجب است که تسلیم دارد برای او وقت او و ان خولف فروحم  
فی الاولی للترجمه للتسلیم و اگر مخالفت کرده تراجمت میکنند  
شده تسلیم است و اذ انحرک الفقیر علی آیه او بیت فیجب تسلیم

وقت و اگر چنانچه در ویش برسیدن آتی یا پیش آتی است  
 بر و آنکه مسلم داشته شود و در وقت او دان و دفع المیاض  
 علیه اشرف و را و امنه تقصیر و نقصا قالوا عجب سلیم المستر  
 علیه الخمل منه فان اقتضى الوقت منه فنهیم بالرفق او القلب باللسان  
 و نهیما یحاج انی قوة حال و صفای باطن و علم و دقیق و اطلاع و ادب  
 کامل و دمی فطری شدیدی جمید و اگر واقع شد حاضران را اطلاعی  
 و دیدن از ان در ویش تقصیر یا نقصانی پس و حسب آبرویشان  
 ستر بر و تحمل از و پس اگر تقاضا کرد وقت اگر آمدن او پس  
 بیایا گمانند او را بر می یابد نه بریان و اینجانب دل احتیاج بشود  
 بسوی قوت حال و صفای باطن و علم باریک و واقف شدن  
 بر راز دیگری و آداب درست و نکاه داشت محنت نیکو آینه  
**سوال** اگر کسی گوید که در صورتیکه نزد حضرت محبوبی  
 رضی الله عنه سماع جائز بودی بایست که نفس نفس خود و شش  
 می شنیدند و سماع آنحضرت در کتب متفویض شده حال آنکه  
**جواب** دفع این اعتراض چند وجه است اول آنکه

مانگفته اجم که سماع غافل و غرض و واجب یا از ضروریات عین  
است تا شنیدن آن هر کس را ضرور باشد بلی و در و بیاجه نوشته  
شده است که هر که موفق بیزید تقوی باشد و غنیمت نماید که از بیاضها  
شرعیه نیز آنچه است لافی است ترک کرده عمل متفق علیه اختیار  
کند احوط در حق اینچنین کس است که از سماع و عزایر بر طعنا پرهیز کند  
و دم این که چیزیکه حلال و مباح است اگر آنرا در تمام عمر خود  
شخصی بعمل نیارد و ترک و حرام نخواهد بود چه جا که وی ادب  
آن بطور عبادات بیان کرده باشد سیوم اینکه از کدام  
دلیل ثابت شد که حضرت محبوب جهانی رضی الله تعالی عنه  
بی ضروری سماع آنرا شنیدن سکوت مردم از نقل آن

ولیل غنیمت ثبوت غیشود چهارم اینکه سماع و سی رضی الله عنه  
در کتب نیز منقول است غایت مافی الباب اینکه بر وایت ضعیف  
باشد لیکن بعد ثبوت جواز از قول مجتهد بر آن ثبوت نقل مجتهد و  
ضعیف هم معتبر میباشد پس اعتراض سنگریب لاعلمی اوست  
چنانچه صاحب اقتباس الاوار که از احادیث مناجح ضعیف است

در کتاب مذکور نیز رسید که قصه ملاقات خواجه بزرگ در قصبه جبال  
 با حضرت غوث اعظم این کاتب حروف از زبان بعضی لغات  
 چنان شنیده که چون خواجه بزرگ در قصبه جبال تشریف آورد  
 حضرت غوث اعظم برای وی قوالان را طلبید و مجلس ترتیب داده  
 حضرت خواجه بزرگ بوجد و سماع درآمد و حضرت غوث اعظم  
 عصا بدست مبارک گرفته ایستاده بود و اشک از چشم مبارکش  
 میریخت ناگاه سر عصا وی رضی الله عنه جنبش در آمد خادم  
 گفت که جلوه بانند که سر عصای شما جنبه اخفورت نموده  
 نمی بینی عارفی کامل در سماع و رقص است و از عرش تاثیر  
 همه اشیای عالم بمطاعت وی در رقص اندر می آید که تمامی عالم را  
 بقوت ولایت خویش نگاه میدارم و این از خیر خالق و مقدر  
 روی داده است که کوفین زیر و زبر کرده و همه اشیای عرش  
 تاثیر از مقام خویش انتحال کرده برقص و رقصند و همراه این عارف  
 کامل بگرد و فتنه و جو غای غطیم در عالم ادراج شود چون  
 مجلس سماع آخر شد هر دو آفتاب عالم تاب و نیک برج تجربه

خاص حضرت غوث اعظم سه روز شب بایکدیگر صحبت خاص میفرمود  
 داشتند و نسبت محبوبیت و شغلی که به ممتازیت وی این نسبت حاصل  
 میآید از عسید القادر حبیب الدین رضی الله عنه بخواجه بزرگ رسید  
 و شغل سیر وجود و هفت علم و پای چشمتی از خواجه بزرگ  
 با حضرت رضی الله عنه رسید و بعضی میگویند که ترتیب حاصل اسم  
 عظمی که حضرت سید محمدی الدین ابو محمد شب القادر حبیب الدین رضی  
 از رسول خدا البسیته رسیده بود بخواجه بزرگ تلقین فرمود  
 و ترتیب مخصوص اسم عظمی که حضرت خواجه بزرگ را از رسول  
 خدا البسیته رسیده بود از وی بحضرت غوث الاعظم رضی  
 رسید انتهای این بود جواب شبهه که مستقرض را از کلام حضرت  
 محبوب سجانی رضی الله عنه ناشی شده بود **انتباه**  
**ثانی** نزله الاقامه دیگر برای مسکین باب یکم مسموع  
 عوارف المعارف است که در آن حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی  
 قدس سره العزیز القول فی السماع رد ادعای کاروان  
 نقلی از بخوبی اطناب گذاشته میآید **جوابش**

۱۹۴۴ انشاء الله در دفعه ششم از کتاب  
 شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف المعارف



چنین است در بابی که مقتضی پرده غفلت از چشم برداشته عنوان  
 در باب را مطالعه نماید که وی رضی الله عنه درین باب رد و انکار  
 از سماع منکر و غنای مذموم و مذمت رقص و وجد زور و کذب  
 میکند و اول از آنکه بایست دوم است فی القول فی السماع قبل الاشارة  
 و در آن بعد نقل آیات و احادیث و اقوال صحابه و فقها که  
 در باب اباحت سماع و غنا آمده است هر چه در حق منکر نوشته اند  
 نقلش در اینجا لازم افتاد و اما وجه منع الانکار فی السماع  
 و هو ان منکر السماع علی الاطلاق من غیب تفصیل لا یخلو  
 من احد امور ثلثة اما جاسل بالبنت و الاثار و اما معتبر بما یتبع له  
 من اعمال الاخبار و اما جانه الطبع لانه فی انفسه علی الانکار  
 و کلاهما من هو لا یرتفع لهما بل ما یسوف لهما الجانی  
 بالنسبة و الاثار فیرتفع بما اسلفنا من حدیث عائشة رضی الله عنها  
 و الاخبار و الاثار الواردة فی ذلك و فی حرکت بعض کلمین  
 معروف رخصه رسول الله صلی الله علیه و سلم الحیث فی الرقص  
 و تطرعات الیه مع رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سلمت الحریة

در حق منکر سماع نوشته  
 و فی نقل عبارت عارف السماع و ذکر

من المكاره التي ذكرناها وقد روي أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بعلي رضي الله عنه أنت مني وأنا منك فحبل  
 وقال للجعفر شئت خلقتي وخلقني فحبل وقال لزيد أنت اخونا  
 وهو لا نأبجمل فكان نجل جعفر في قصبة ابنه خمره لما اختصم فيها على جعفر  
 وزيد وأما المنكر المغرور بما اتبع له من اعمال الاجبار يقال له تفكر  
 الى الله تعالى بالعباده لئلا تنك ولا تشغل جوارحك بها ولو لا  
 تبه فليكن ما كان يعمل جواره حك قدر فانما الاعمال بالسيات  
 ولكل امرء ما نوى والنية لنظر الى ربك خوفاً او رجاء  
 فاسمع من الشرعياً ياخذ منه معنى يذكر الآخرة ويرى ما فرجاً  
 او خوفاً او خيراً او انكساراً او افتقاراً كيف يقلب قلبه في النوع  
 ذلك ذاكرة الرب ولو سمع صوت طائر طاب له ذلك الصوت  
 ويفكر في تدبيره الله وتسوية خنجر الطائر وتسخير خلقه ونشأه  
 وتادينه الى الا سماع كان في جميع ذلك الفكر سبجاً مقدساً  
 فاذا سمع صوت آدمي وحضره مثل ذلك الفكر واستلزم  
 باطنه ذكراً فذكر كيف ينكر ذلك في بعض الصالحين

كنت معتكفا في حب مع جده على النهر فرايت يوما طائفة يقولون في  
 جانب منه شيئا فذكرت ذلك لقلبي وقلت في بيت من بيوت البدع  
 يقولون الشعر قرأبت رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام  
 تلك الليلة وهو جالس في تلك الناحية والى جنبه البوكبري وإذا البوكبري  
 رضى الدعوى يقول شيئا من القول والنبي عليه السلام يسبح الله  
 ويضع يده على صدره الكريم كالواجب بذلك فقلت في نفسي ما كان  
 ينبغي لي أن أنكر على أوليك الدين يستمعون وبذا رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم والبوكبري إلى جنبه يقول فالتفت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وهو يقول هذا حق بحق أو حق من حق قال شيخنا بلي إذا كان البصير  
 من امر ويخشى بالنظر إليه الفتنة أو من امر أروة غير محرم من أن  
 وحده من الأذكار والأفكار ما ذكرنا يحرم سماعه خوفا  
 الفتنة لا بمجرد الصوت ولكن يجعل سماع الفتنة حريم الفتنة ولكل  
 حرام حريم من عجب عليه حكم المنع لونه المصاحفة كالقبيلة للشباب  
 الأصحاب حيث جعلت حريم المحرام الوقاع وكما تجاوزه بالاحية  
 وعندي ذلك فعلى هذا قد نقض المصالح المنع من السماع

اذا علم حال السامع وما يورد به سماعه التي تجعل السامع يحس  
 المحرم بهذا وقت ينكر السماع جاد الطبع عديم الذوق  
 فيقال له العنين لا يعلم لذة الوقاع والكفوف ليس له بالجمال  
 البازع الاستمتاع وغير المصاب لا يتكلم بالاسترجاع فماذا ينكر  
 من يجب يري باطية السوق والحجبة يري انجاس روضة الطباقة  
 في مضيق تنفس النفس الامارة بالسوء يميز روحه من النفس الاوطان  
 ويلوح له طوارق جنود العرفان وهو موجود النفس في دار الغربة  
 يتجسس كاس الهرمان ان تحت اعباء المجاهدة ولا يروج عنه سوا  
 المشاهدة وكلما قطع منازل النفس بكثرة الاعمال لا يقرب من  
 كعبة الوصال ولا يكشف له السبل من الحال فيستريح تنفس  
 الضعداء ويرتاح باللاج من شدة البرحاء ويقول مخاطبا للنفس  
 والشيطان وهما الماغان مشحور يا جلي نعمان بالسد خليا  
 نسيم الصبا يخلص الى تسيها فان الصبار يح اذا انشمت  
 على قلب مجزون تثلث همومها احس بردا وثقتني حراق  
 على كيد لم يبق الا صميمها الا ان او جاعى يقلى منقمة واقبل داء

العاشقين قديمها وتعل المنكر يقول بل المحبة الا المتشال الا حرم  
 وبل يعرف غير هذا بل هناك الا الحرف من الله تعالى ويكر المحبة  
 انما الصلة التي تخص بالعلماء والراغبين والابدا المقيمين وما تقدر  
 في فهم الفاصران المحبة تستدعي مثالا وخيالا واجناسا واسكالا  
 بكم محبة القوم ولا يعلم ان القوم بلغوا في رتب الايمان اليه  
 واهم من المحوس وجادوا من فرط الكشف والعيان بالارواح  
 والنفوس انتهى وينوبه شيخ رضى الله عنه درين باب فوايد  
 كه اگر احصای آن کرده شود کلام بطولت می کشد لاجرم بمرغ  
 اکتفا نموده بعض فوايد باب بست و چهارم در خاتمه ترجمه فوايد  
 ان الله تعالى ابتاه ثالث على هذا القياس بعض مودم  
 حجت ميکند که از سلطان المشايخ محبوب الهی حضرت نظام الدين  
 اوليا قدس سره العزيز در فوايد الفوايد عزت غنا و عزرا ميتر  
 منقول است بوالشيشه اينکه در کتابه مذکور است حضرت  
 سلطان المشايخ چنين جاذبه کرد سئل سئل و غنا  
 منقول شده است و هر جا جواب بمقتضای حال سائل داده اند

سلطان المشايخ حضرت نظام الدين اوليا قدس سره  
 ابتاه ثالث در دفع اشتباه حرم غنا و عزرا ميتر

یعنی هر که در سوال تفصیل کرده جواب مفصل یافته و هر که بالا جمالی

سوال کرده و راه خصوصیت و تخصصیت نمود آن طبعی صادق و پیر

مخبر صادق بنا بر اصلاح قلب فاسد سایل مشر ایضا خرید تقوی

مرعیداشته بمقتضای حال سایل از بدعت و غزایر محروم است

خود ظاهر ساخته اند و چنان که دیگر صوفیه گرام مشر ایضا سماع

بیان کرده اند مطابق آن حضرت ایشان نیز فرموده اند که

از کلام ایشان یکسان بودن غزایر و غنیمت غزایر بر آن

صاحب ذوق و اسهل و درود ثبوت سماع و رقص و سجده بعض

مشایخ عظام همچو حضرت شیخ فرید الدین علی بن ابی طالب علیه السلام

ثابت و متحقق میشود و دست مقام کتاب مذکور نقل کرده میاید

هر که عاقل و منصف است غور نموده خواهد دریافت که در کلام مذکور

چیزی خلاف تفصیلی مرفوعه الصدق نیست و مطابق بدعای ماست

و در بیان سوم بوقایع و وصف

میدانید شخصی میاید و حکایت بداعی نقل کرد که هم اکنون در فلان

موضع بازاران شما جماعتی کرده اند و غزایر و میان نو و خواجگان

نقل عبارت غزایر از زبان شیخ

۱۹۱

ازین معنی حکایت پسندیده فرمود که من منع کردم که عزامیر و  
 محرمات بنامند هر چه کردند نکند و درین باب بسیار غلو میفرمود  
 تا یغایتی که گفت اگر امامی در نماز باشد و جماعتی در عقب او میفتند  
 در آن جماعت عورات هم باشند پس اگر امام را <sup>افتنند</sup>  
 از مردان که اقتدا کرده باشند کی تسبیح اعلام دهد بگویند <sup>بخوانند</sup>  
 و اگر نکوید دزدی بران خطا واقف شود او امام را چگونه آگاهاند  
 سبحان الله نکوید تا او را نشنوند پس چه کند بر دست زدن ولی  
 کف دست نرزد که آن بیهوشماند پشت دست زند الغرض تا این علایت  
 از ملاعی و امثال آن بهر آئینه است پس در سماع بطریق اولی  
 که ازین باب نباشد یعنی در منع دستک چندین احتیاط <sup>در پشت</sup> آمده است  
 در منع عزامیر بطریق اولی بعد از آن فرمود که اگر یکی از متقاک  
 نیفتد باری در شرع است و سباده اگر از شرع بیرون افتد  
 بیش چه ماند بعد از آن فرمود که سماع مناسیح که ایشان <sup>اند</sup>  
 و آنرا که اهل این کار اند و نیز آنکس که صاحب ذوق است هم و  
 در روی است بیک بیت که از گوینده بشنود و او را فحش <sup>پیدا</sup>

اگر مریدان در میان باشند و یا نباشند اما اگر از عالم ذوق خبردار بود  
اگرش او گویندگان باشند و از هر جنس مریدان باشد چه بود  
دارد چون او از این در دینت پس معلوم شد که این کار قتل

بدرد دارد و نه بجز امیر و غیر آن بعد از آن فرمود که بر صم را  
همه روز حضور کجا میست اگر در روزی وقتی خوش دریافت  
اوقات لغزه آن روز و پناه آن وقت باشد و اگر در  
جمعی شخص صاحب ذوق و صاحب نعمت باشد جمعا اشخاص در  
پناه آن شخص تعب همان فرمود که در ایام ماضی قاضی بود در

در سماع شیخ زید الدین گنجی در صم

اجودین و ایم با خدمت شیخ الاسلام فرید الدین قدس الله  
شده العزیز منازعت نمودی تا وقتی از غایت خصوصیت  
در گفتن رفت با صد و ده ایمه گفت که کجا رو با خدمت که  
در سماع شیخ و انجاسماع فرماید و گاه گاه رقص هم باشد  
بنتان گفتند اینک تو میگوی گو که واقع کیست و این را  
گویند گفت شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز من  
گفتند با ایا و بسع خوانم گفت بعد از این خود را در سماع



فرمود که من برابر که جماع در صفت از گویندگان در سماع شنیده ام  
 ای یومنا بحق خرقه ششخ که آنهم را بر او صاف ششخ حل کرده ام  
 تا وقتی در حالت حیات ششخ قدس الله سره الغریزه در جمعی بود گویند  
 این بیت میگفت ششخ ششخ ام بدین صفت مبادا که چشم بدست  
 رسد گزندی مرا اخلاق پسندیده و او صاف ششخ و کمال بزرگی  
 و غایت فضل و لطافت ایشان یاد آمد چنان وقت در گرفت که  
 در صفت نیامد قوال خواست تا ابیات دیگر گوید من همین گویانم  
 خواجہ ذکر الله بالخیر چون برین حرف رسید در گریه شد فرمودند  
 که بعد از آن بسی در نیامد که ایشان رحلت فرمودند بعد  
 از آن در تخیل و تاویل این معنی حکایت فرمود که فردا صبح  
 یکی را فرمان در رسد که او در دنیا سماع شنیده گوید  
 شنیده ام فرمان رسید که برستی که می شنیدی آنرا بر او صاف  
 حاصل میگردد گوید آری فرمان رسید که آن او صاف  
 عاودت بر قدیم چگونه روا باشد گوید خداوند اذن داد  
 غایت محبت میگفتم فرمان رسید که چون از محبت بگیردی برو

و حکمت کردیم انقته بمقام دیگر بنویسند **الحق** سخن در سماع  
 افتاد یکی از حاضران گفت که مگر درین وقت حکم شده است  
 که خدمت مخدوم را بر وقت که باید سماع بشنود او را حلال است  
 خواه ذکره الله بالخیر فرمود که چیزی که حرام است بکلمه کسی  
 حلال نشود و چیزی که حلال است بکلمه کسی حرام نشود آدمیم در مسئله  
 مختلف مثلاً همین حکم سماع امام شافعی رحمه الله علیه سماع  
 سماع میدارد با دف و چغازه برخلاف علماء مالکون و درین  
 اختلاف بر هر چه حاکم حکم کند همان باشد یکی از حاضران گفت  
 که بعد ازین روز یا بعضی از درویشان استخوان دار در محلی  
 که جنگ ورناب و مزامیر بود و رقصها کرده اند خواه ذکره الله بخیر  
 فرمود که سبک نکرده اند و آنچه نامشروع است ناپسندیده است  
 جمعه از آن یکی گفت که چون آن طایفه از آن مقام بیرون  
 آمدند با ایشان گفتند که شما چه کردید در آن مجلس خرامیر  
 بود و سماع چگونه شنیدید و رقص کردید ایشان جواب  
 دادند که ما چنان مستغرق سماع بودیم که ندانستیم که اینجا خرامیر

شرح علی بن  
 نقی  
 از سماع خرامیر

هست یا نه خواهد ذکره الله بالجزء چون آن سخن بشنید فایز و کلام  
 جواب قسم چیزی نیست آن معنی در جمله مقتضایان است و درین بیان  
 بنده عرض داشت کرد که صاحب رساله درین معنی نقلی نوشته است و این  
 بر دو مصراع عرض افتاد **گفتی که بتزد من حرامست سماع**  
**گر بر تو حرامست حرامست باوا** خواهد ذکره الله بالجزء هر دو که  
 آنجا آگاه این رباعی را تمام بر زبان مبارک راند رباعی  
 دنیا طلبان جهان بکامست باوا و آن خبیث بر دارد است باوا  
 گفتی که بتزد من حرامست سماع گر بر تو حرامست حرامست باوا  
 باز بنده عرض داشت کرد اگر علماء درین باب بحث کنند در نفی  
 سماع سختی گویند نیکو نماید اما آنکه در جامه فقر باشد او چگونه  
 نفی کند اگر هم بتزد یک او حرام باشد القدر کند که خود نشود  
 اما با دیگران خصوصیت نکند که نشود خصوصیت صفت در بیان  
 نیست خواهد ذکره الله بالجزء قسم کرده و اعلام این معنی بکلیت  
 فرمود که چنین درین علم است نه در چیزی نمیگویند  
 یکی ناوانسته عریضه میکنند و نمیگویند یکی در کلام علماء عرفا

ذکر حرمت یا نذرت غذا و سماع یافتن شود و اگر بر مریض و خائفان  
 کلیات سابق الذکر محمول باید کرد لهذا نقل دیگر ضرور ندان باید  
 سیوم اختتام یافت الحمد لله علی التوفیق **خاتمه** و آثار  
 و فوائد سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است  
 بر تذکرات اربعه **تذکره اولی** در آثار و فوائد سماع که  
 نفس مستمع باید مباد و بموجب تغییر حال وی میگردد و بواسطه  
 سبب اصلاح طبع و موجب جمعیت حال سماع است موجبش آنکه  
 آدمی را نفس است و هوای عقلی و روحی و قضا  
 ازین چهار غذا ای باید و هر چه بآدمی میرسد از آن بیرون  
 که غذا ای یکی ازین چهار باشد و هر گاه غذا ای یکی میرسد  
 دیگران بوحشت انجامد در عالم وجود پریشانی پیدا شود اما چون  
 به نفسی جوید که هر چهار را در آن نفسی باشد و هر یک غذا ای خود  
 از آن بردارد و در آن حال خصوصاً از میان بر خیزد و هر یک بعد از  
 نزد مشغول گردند و باید که بگویند توفیق سازند و اینچنین حال در سماع  
 دست میدهند زیرا که چون سخن یاد از خوش شنوده آید هر یک

نسخ و ترمیمی  
 در کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران

ازین چهار مخطوط میشوند اول انفس در راستی و درستی و کجی  
 صوت نظم و اثر و صنایع و بدایع ان سخن مخطوط انگیرد و درها  
 در استقامت و انحراف اصول موسیقی و تربیت و تنسيق  
 لغات مایل شود و عقل باصل معانی و لطافت سخن ملتفت گردد  
 و در روح با و از خوش که نشاء است از عالم ارواح میل کند و از استماع  
 هر یک بعد از خود لذت و جمعیت و ذوق و شوق حاصل آید  
 که در هیچ لغتی از لغت های الهی میسر نباشد لهذا گفته اند که سماع وارد  
 حق است و تزکیه جسدانه هنر و لهو و سرگشته طبع مبتدی قابل  
 حدیث حق نباشد مگر بپور و دایم یعنی ربانی طبع را اثری باشد  
 بحقیقت و قهر جانی که گردد اندر سماع میپوشش شوند و گرفتار  
 هلاک گردند و هیچکس نباشد که طبع او از حد اعتدال بیرون  
 نشود و این دعوی محتاج دلیل و برهان نیست بل امر وجدانی  
 است هر ذی روح که صحت عقل و سلامت حواس میدارد آنرا  
 او را استیکند و هر که ازین لذت محروم است بداند که  
 طبع او جاد و عقل و روح وی غلیل است و او را بهره اند

انسانیت نداده اند **ب** بر احوال آنکس بیاید گریست  
 چنانچه مولوی معنی قدس سره با جمعی اشارت میفرماید  
 موسان گویند که انا پرست **ن** نگر و اندید بر آواز زشت  
 با همه اجزای آدم بوده ایم **د** در پرست آن لختها بشنوده ایم  
 گر چه بر ما ریخت آب گل شکی **م** می آید از آنها اندک  
 ناله سرنای و تهدید و دل **ا** اندکی نماند بدان تا قوس گل  
 نشنود آن نغمه را خود کوس **ا** اگر تنها کوس حسن باشد بحسن  
 پس حکیمان گفته اند این لختها **ا** اند و در چرخ بگرییم ما  
 بانگ گریه های جز آنکه خلق **م** می سرانندش بطغور و بخلق  
 پس غذای عاشقان باشد **ک** که در و باشد خیال اجتماع  
 فتوی گیر و حیالات ضمیر **ب** بلکه صورت گیر و آن بانگ صغیر  
 چون خاصیت مطلق سماع **و** دریافت گردید اکنون باید دانست  
 که سماع محض آن معنی بود که در دل سماع باشد چنانچه نایب  
 هر چه بشنود او را بد و حسرت و ندامت بود و مشتاق  
 مایه شوق و دیت موقن را تا کید یقین و محب را باعث **ا**

بیان اینکه سماع محض آن معنی بود  
 که در دل سماع باشد

علایق و بی نیاز را اساس نوینیدی از خلایق و مجبور را درود  
 مهاجرت و واسل الذمت مواصلت و گفته اند که مثالی سماع  
 چون آفتاب باشد که بر هر چیزی تابد و اما هر چیز را بمقدار مرتبه  
 وی از آن فوق و سرت باشد یکی را میسوزد و دیگری را  
 می انسرود و یکی را می نوازد و یکی را میسکند از دپس آثار  
 سماع بقدر اختلاف طبایع و تفاوت استعداد مستفاد  
 مختلف و متفاوت میباشد و هر چند مراتب مستفاد بسیار اند  
 لیکن بمقتضای غلبه نفس و هوا و عقل و روح از چهار نوع بر طبق  
 نیستند یکی آنکه صرف بشنیدن آواز خوش محفوظ شوند و از  
 از گوی انسان باشند آن آواز خواه نغمه آلات و ساز و موسیقی  
 بصورت حسن عام است از آنکه حاصل باشد یا موضوع موزون باشد  
 یا ناموزون و قطع نظر از آنکه سماع مذکور مفهوم گردد  
 یا نگردد و این ادنی تاثیر سماع است زیرا که در مقدار اثر  
 بر ذی روح مشربک انسان است حتی آنکه گاه و بگاه  
 و می نیز و این سخن حجت مسامحتی است که عالم ادراج را

با عالم حس و خیال و در ازل افتاده است و و هم آنکه طبع  
 با الحان و نغمات سوز و فغان موسیقی مناسب باشد همچنین  
 مستمع صرفاً از نسبت تألیفی اصوات که همان سر و تال در سم  
 باشد متلذذ میشود زیرا هر است که آدای آن نسبت با و از خوش باشد  
 یا بنا خوش از انسان باشد یا از حیوان و یا از غیره آلات قطع نظر  
 از آنکه مسوع مذکور با معنی باشد یا بی معنی و مقتضای  
 گردد یا نگردد مستمعان هر دو قسم مذکور صرفاً از حسن و از  
 حسن آدای آن بوضع موسیقی خطی بردارند مساوی  
 است و در دل اینها معنی از عشق مجازی یا حقیقی باشد یا نباشد  
**سیوم آنکه** در قلب سماع نسبت عشقی باشد و مقصود او  
 از سماع فهم مسوع و انطباق مقتضایش بر مراد خویش بود و  
 چون اهم مراتب در سماع فهم مسوع است و مراتب فهم متفاوت  
 لهذا انواع سیوم مذکور در قسم میگردد و در قسم اول سماع عوام  
 است و آنرا اینگونه میگویند و بعضی از این سماع را از بدیهه  
 مطلوب خود که از جنس مخلوق است مثلاً اگر ذکر خال خط و

در اول سماع عوام  
 در اول سماع عوام  
 در اول سماع عوام



فدا بر دلش بنهند آنرا بر معشوق مجازی خود معین باشند یا غیر  
 فسر و دارند و اگر ذکر ساقی می و میخانه بنهند از آن سنی  
 ظاهری آن مراد گیرند اگر چه این قسم مذکور ترین اقسام سماع  
 است اما در عشق مجازی نیز آتش سماع بتدریج سوز و گداز می  
 پیدا میکند و طبع عاشق مجازی را آماده قبول عشق حقیقی میگرداند  
 قسم دوم سماع خواص است و آن نیز منقسم میگردد بدو قسم  
 یکی سماع مبتدیان است و آن اینکه بعد قسم مضمون مسموع  
 بر احوال خویشان فسر و دارند و نسبت عشقی که با خدای سبحان  
 داده اند آتش شوق الهی را در دل آنها بجبباند و هر مرید از احوال  
 مرادی دارد و او را در طریق سلوک حالی و دارد و پیش  
 است چون سالک مذکور بشنود و بفهمد که مسموع مشتمل بر چیزی  
 که مناسب حال و مست البته سماع در محاطه عوی خواهد افزود  
 و او را انجا خواهد ربود و مثلاً سالک طایف لقاسم یا مبتلا  
 و لا در شوق و میل است یا در سوز و هجر و مسموع مشتمل است بر  
 ذکر محبت یا خطاب بر قبول یابد به وصل یا بحر بر قرب یا بعد

سماع خواص  
 سماع مبتدیان

برقرار یا انکار و غیر ذلک من المضامین الناس الخ  
 پس ضرورت آن که وی منضمون مسوع را بحسب مراد خویش  
 فرو دآرد و از آن مخطوط گرفته و در قسم دوم سماع غنثیان  
 است و آن اینکه سماع طے گرفته باشد همه مقایست و حالات  
 مبتدیان را و فارغ شده باشد فهم او از ماسوای الله و بعد از آن  
 نفس و الفهم سماع حالات نفسی متفرق شده باشد بمشابه  
 حق حالت ایقسم مستمع مشابهت بحالت زنان که در مشاهد جمال  
 یوسف علی نبینا وعلیه السلام سهیوب و سقوط الحواس میشوند و بعد  
 از این کار و بردست و ترجیح فرق نکردن این گروه هر چه شود  
 از حق شنوند و بجز شنوند قیصر عبادتی الذین یستمعون القول  
 فیتقون احسنه اولیک الذین یفهمون الله و اولیک هم  
 اولی الابواب در شان ایشان است **الضاح** چون دانستی  
 که ایم در سماع فهم مسوع است و فرو دآوردن سماع مسوع  
 را بر حالات خود موقوف است بر آنکه مستمع بر معنی و مراد اصلی  
 الفاظیک مشتبه در کلام غلط و تشریح نمیشود آگاه باشد

سماع غنثیان

سماع غنثیان

زیرا که اکثر الفاظ که در اشعار و دوبره و کبت و خیال و شبه  
 و هجلی و قهقری و غنیمت مستعمل اند مصداق معنی ظاهر است  
 آن در معشوق تحقیقی یافته نمیشود مثلاً زلف و خال و خند  
 و بخمار و لب و دندان و چشم و گوش و دست و پا و سر و  
 گردن و سترین و میان و ناز و کرشمه و سحر و جاد و مخصوص  
 است به معشوقان بجای یی شراب و کباب و می و میخانه و  
 ساقی و پیما و ساق و می و صند و بختانه و غیره یافته نمیشود  
 مگر در عیش و سیاهی و تن و اصحاب شریعت شرط مجموع  
 آنست که تا ویله پزیر باشد بحال مباح و در پیشگاه ارباب  
 طریقت نیز التفات بچیزیکه از معشوق تحقیقی تعلق نداشت و گناه  
 و بزه کاری است و درین تشکیک نیست که تبار با اولیاء و صوفی  
 در جمیع این اقوال و اشعار که مشتمل بر الفاظ مذکور میباشد  
 جان داده اند و خطی و افر و نصیبی متکاثر یافته اند پس  
 معلوم شد که نزد این گروه حق بزوجه هر یک را از الفاظ  
 ظاهر و معنی مرادی دیگر است که مذکور یک از این الفاظ

حقیقی بی می بزند و از نخل مراد معنوی بر می خورند  
 و صف را با التوبه بنی است دست برد در هر که رفت برد نیست  
 اگر اندیش اطباب کلام زنجیر پای قلم نبوری محال و معانی  
 جمیع الفاظ مستعمل شعرا سی عریب و عجم می گویند اما چون  
 بیشتر مردم را می بینم که شایان قضا هستند و در مجالس صوفیه  
 حاضر میشوند و طبع هم سلیم پیدا دارند معجزات و ابرقیت  
 بر اصطلاحات صوفیه فهم می شود و چون غفلت از ادب و  
 ان صحبت مردم میباشند و بحقیقت کار نایز سجده معجزه  
 اشکال و اعتراض میشوند لهذا حجتی است و استر هائ  
 اعتناق است و احب افتاد که بعضی مصلحات صوفیه که مردم  
 کلام صوفیه بیشتر مستعمل اند درین مقام ثبت کرده  
 و در کتب خود نقل الطیف بودیم از اصطلاحات صوفیه  
 که از احوال مشایخ و عفتای امام و شیخای شایع و عظام  
 و کلام سلیمان و سلسله و ارباب الانبیاء و اولاد علی بن ابی طالب  
 و سایر ائمه چنانچه بطریقه و الحقیقه است تا پسند نام مولانا

العارف با سرار الربانی حضرت سید اشرف جهانگیر السستانی

قدس سره السامی مشهور است اکثفاً میکنم و از برکت الفاس

وی رضی الله عنه و یمن بهشت جمیع خواجگان چشت این بهشت

علی نبینا علیه السلام اجمعین توقع آندازم که مستغفار البعاع

ما هو الذکور فیهم بالقی عن الذکور نسب گردد لطیفه خدم

در بیان معانی زلف و خال امثال

او قال الا شرف سرار المشایخ و در وید اشعار الشعراء

حضرت قدوه الکبریا سید مسعود و چون لعل

و مشق بشرف ملازمست حضرت شیخ کبیر الدین ابن فخر الدین

العرفانی مشرف شدیم و بالخواص فواید عارفانه و اقصای

مواید محققانه پیر همت گشتم دیدیم برتی از اصحاب را که دیوان

حضرت مولوی درین میگفتند تطبیق اصطلح صوفیه بخلاف

معانی متعارف که بخند و خال و سبب سی را آراسته اند

و غنچ و دبلال نیز در معانی برآسته و موجب غلطی غماز

است سرار و سبب انظار و غماز این آثار در صورت انظار

در اصطلاحات صوفیه

آنست که اکابر روزگار از غایت نفاست اسرار و اماثر نامدار  
از نهایت غرامت اطوار غیرت برده اند که چشم بر نامحرمی بر خستار  
حالات ایشان و نظایر نامحرمی بر عجز ذاره واردات شان  
افتد پس اولی آنست که غرایس معانی در جمله الفاظ مصطلح  
نمود و احری ان نموده که نفایس و جید آن در درجک عبارات  
منشرح دیده و رکود معنوی در رون جمله الفاظ گلین  
فرار منصفه اشعار شیرین بجمله در عروس معنوی خویش  
در آردش نه از بیکانه فی خویش از آن روی معانی خاص را  
بعبارت خدوخال و کشف عیانی اختصاص را با بشارت  
غنی و دلالت بر آورده اند تا عام از و بهر ه مندر و شروع  
تطبیق کلمات شعرا بر وفق عبارات فضلا کرده شد تا طالب  
صادق بموقف مقصد بسیرت برسد بالنی و الاله الارشد  
**الفکلب** عالم حیوانی را گویند **جلیا** عالم طبایع را  
گویند **قربا** معانی و حقایق را گویند و قتی که دقت  
مدقن باشد **لقا** ظهور معشوق است چنانکه عاشق را یقین

سالک را گویند که اوست و **فانسانیت** از لی را گویند  
 بواسطه عمل حسیه و اجتناب از شرفها پوشیدن جل  
 سالک را گویند از معارف و مشاهدات **شب پلدا**  
 بنایت الوان را گویند که سواد اعظم نیست **نما عشرت**  
 یافتن را گویند **ششم** ظاهر کردن احوال و  
 کرامات و علم مرینه سالک است و غیر او را منبع و شهرت ازین  
 مقام حسینه و ازین از مکر و استدراج خالی کم باشد  
**محب** صاحب محبت را گویند عام تر از آنکه طلب  
 آن باشد یا نه خواه طلب باشد و خواه طلب نباشد **محبوب**  
 حق تعالی را گویند وقتی که مستحق از دوستی دانند او را مطلقا  
 بی قید **طلب** حبس حق را گویند اعم از آنکه دوست دارند  
 یا نه پیشتر از عیدیت و محبوبیت بود **طالب** جوینده  
 حق است از راه عهودیت و محبت کمال نه از روی دوستی  
**مطلب** و **مطلب** حق است وقتی که جوینده عام تر از آن باشد  
 که دوستی منسوب بود **فصل** مستدرج الهی را گویند

۳۰  
حجاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد و بنوعی  
از انواع از جهت عاشق **لقاب** مانعی باشد که عاشق را  
از معشوق باز دارد و بحکم از ادب معشوق **طرب**  
المن با حق تعالی و سرور دل در آن **شراب**  
غلبات عشق بود با وجود اعمالی که مستوجب طاعت باشد  
و این اصل کمال را بود که احضر اند و نهایت سلوک  
مست **خواب** استغراق بود و نظر داشتن بر  
استغراق خود **کیاب** پرورش دست در تجلیات  
مشب عالم غیب بود قیل عالم جبروت و این عالم خطی است  
مستند میان وجود و عدم قیل میان خلق و امر قیل میان  
عالم ربوبیت و عبودیت **مطرب** آگاهنده بود ملک  
کلام را گویند **غشپ** آفران لایحه و لذت علم بود  
**شباب** سرعت سیر بود بی شمر از معرفت حقایق  
مقامت و این هر چه که جذب و به یک سلوک در اعمال  
و صفات و تصفیه پاک بود **سحق** خوب اشارت



۳۴۹  
واضح در ماده و غیر ماده **خواب** قنای اختیاری بود  
**محبت** دوستی بود بی سببی و علاقه و بی محرک بحق  
سبحانه و تعالی **ملاحت** بی نهایتی کلمات الهی بود که برعکس  
به نهایت آن نزدیک باطلین شود **ظرافت** ظهور الوار است از  
حضرت الهی در ماده **شوخی** کثرت التماس بود غایت  
جذب الهی بود و **ووست** شیفته محبت الهی بود **قاصد**  
سزاوار پرستش بود که جز حق را این سزاوار نیست **چشمیت**  
سرگردن الهی بود بر تقصیر و خورده که از سالک در وجود آید  
و سزاوار چنانکه بچگونگی اطلاع نفی و آن عفو بود **عشیرت**  
لذت است با حق سجا و دستور آگاهی از لذت **خرابات**  
خرابی بود **بیت** مقصود و مطلوب بود **عجالات** اجتناب  
سالک بود از **کوت** ترک و انبار بود و تقصیر  
**طامات** معارف بود و **وشت** مصیبت قدر است بود  
**انگشت** صفت احاطت بود **سبیلان** سبیلان است  
و صفت ریاضیت **محبت** الهی بود که از اهمیت شوق بعضی

رسد اختیاری و غیر اختیاری را **راحت** و **جور** می  
بود که موافق ارادت ذل باشد **رویت** عدم قدریت  
ادای عبودیت بسیرای انحضرت **سعادوت** تواندن ازلی  
**تفاوت** را ندن ازلی **غیبت** مقام اثینت بود و  
**حج** سلوک الی الله بود **تا** از **حج** سلیقه اختیار مالک  
در جمیع احوال و اعمال ظاهری و باطنی **سج** وجود امری را  
**گوسنج** **قدح** وقت را گویند **ص** قبول اعمال  
و عبادت و دو سابط **قرب** **حج** طلوع وقت و احوال بود که بخواهد  
ارادت دل بود **ح** **سج** تجلیات محض را گویند **قرب**  
بجلی لذات زبان **تلمح** امری را گویند که موافق طبع سالک  
نباشد **سب** **سج** عدم لذات از مشاهده **چاه**  
**سج** مشکلات **سیر** از مشاهده **وال** **ساعده**  
صفت تند و خوش را گویند **قد** استوار الی بود و  
تند حالتی باشد که بعد از تسبیح ظاهر گردد و باعث طلب **سج**  
**فریاد** ذکر می را گویند و **رو** حالتی بود که از محبت

طاری شود که طایفه حمل آن نبود و حجب را شایسته نمی خوان  
باشد عقیقه مقام جمع را گویند و هر اعراف از زبانی و فصول  
بود یا عذر او مقام کشتن بر سومات را گویند و راه صهر  
سیل یا اصل خود است یا وجود علم و آگاهی از یافت لذت  
و دریافت مقصد **سر** جذب الهی بود که گاه سلوک بر مقدم  
بود یا عکس حکم غرور و دادن معشوقست عاشق را گاه بطریق  
لطف و موافقت و گاه بطریق قهر و مخالفت جور بازداشتن  
سائل بود از عروج امیر ارادت الهی سائلک جاری داشت  
است بر سائلک تکلیف الهی نیازی است از اعمال سائلک را شمع  
و جود و سطلن بود و در سطاوحت بود یا رصفت الهی را گویند  
که ضرورت کافه موجودات را هیچ اسم موافق تر از این نیست سائلک  
چه حکم تو چه بر این اسم و این است **عجم** کسب رصفت رحمانی بود  
عجم شوقی و آوایی دارد و **عجم خوار** رصفت رحیمی حق بود که مخصوص  
هزار رصفت با سطلن را گویند و در رصفت و در رصفت  
رصفت رحیمی و در رصفت و رصفت و رصفت

الهی بود و در برایت سلوک بود و چهار جمعیت از مقام موصول  
 بقرینه بطریق القطایع **مثبت قدر** بقا رسالت بود و عین  
 استیلاک بود و حق تعالی **لوف** تاریکی عالم و تفرقه بود و در  
 عالم انسانی **کافر** صاحب اعمال تاثیر مقام خمور بهمار  
 مقام علم **کلزار** مقام کشف اسرار مطلقا بهر چه اطلاق  
 کنند آن اضافت کرده باشند و بان یار خواهند آمد بحاجتی  
 که سبب وصول بود و حصول شود بواسطه اجتهاد که بنامند  
**جویمار** مجازی بود و دیت بود **ناله** را رصین محبت ناله  
 الطایف محبوب محب را گویند **کوم** سر سخن اشاره و آقا  
 باشد **سخن چون** کوم هر اشارت در که کنار دریا  
 اسرار و دوام بود **مختصر** مقام وحدت بود **شیر**  
 رسانند **گویند قطار** عبارت از **ناله** یا ضابطه  
 گویند معانی و صفات را گویند **مهر** تهر و مجبور بود  
 بتقدیر الهی **کنز** صفات تهر را گویند **مهر** تهر و مجبور بود  
 تحت معلن **مختصر** است **مهر** تهر و مجبور بود

جذب الهی قسطنطین که ملک مقدم باشد و بر نعمت و مهربانی بسیار گاه  
 گشاده نشود و ناگاه جذب در رسد و کردار او را قبول کند و باقی  
 احوال او تمام کند بمقصد رساند تا اثر قوت و ارادت میثاقیت  
 عاشق را روز تالیع الوار نور و مقام نفیق شمار  
 مطاوعت خط سیر عالم به رخ **سجاس**  
 آیات و اوقات حضور حق باشد تا قوس یاد کردن و ذکر  
 مقام تفرقه بود و هر کس نتیجه عالم را گویند که در دایره پیدا  
**چشم** هر کس ستر احوال و کمالات علوم مرتبه سالک  
 چه از خود که مردم او را دانستند که ولی است ولیکن او ندانند  
 که ولی است و ولایت خود را دانند لیکن او را ندانند و این  
 رتبه از یک جنبش بود **شعش** دوام حضور است  
 و فراغت آن بنمای **قلاش** معاشر و مباشرت احوال  
 است چنانکه اقتضای احوال است **او یاش** ترک  
 بهم و ثواب است هم از معصیت هم از عبادت و در غلبه محبت  
**ووش** صفت کبریا حق را گویند عالم از آن محل کشاید

۳۱۱  
بنا گوش دین را گویند **شع** شع در اند بود  
سماع مجلس را گویند **قطع ترک الم و لطف** بر درش  
عاشق را گویند **زلف غبت** هویب را گویند **تاب زلف**  
بدر الهی بود **چرخ زلف** اشکال الهی بود **زلف**  
طلب معشوق مر عاشق را گویند **علق** شهبوات نفس است و چه  
در آن نفس را حلقی بود **حق عشق** محبت مفرطه را گویند  
**معشوق** حق تعالی بود و نیست که طالب بعد تمام بگوید از محبت  
که مستحق دوستی است من جمیع الوجوه **عاشق** جوینده حق را گویند  
**شوق** اترعاج در طلب حق بعد از آن که یافت و باریزد  
نقد آن بشود آنکه اگر در نیابد معشوق اترعاج ساکن شود و لیکن  
عشق همچنان باشد باقی از دوام یافت نقصان نه پذیرد بلکه  
زیاده شود در عشق **استیاق** کمال اترعاج در میل  
کل و طلب تمام و عشق درام بطریق یافت و نیافت یکسان  
بود **سبزلان** غیبت را گویند **فروق** صف  
حیات را گویند **گشتک** احکام طوابع و دلائل

اولاً است از حضرت الله در ماده معنوی **حجاب** است

الهی را گویند بالذات بلا نامی ظاهری و باطنی **فصیل**

**پاریک** حجاب وجود سالک و تنگی حجاب دیگر نموده باشد

**میل** رجوع بود باصل خود بی شعور و آگاهی از اصل و مقصد

بهمون رجوع طبیعتی چون جمادات بطالع اربعه که حی است یا رایل اند

اصل را و بهمون رجوع عناصر باصل **احمال** متابعت

او امر است **شیل** دوستی حق بود با وجود طلب در حد تمام

**جمال** ظاهر کردن کمالات معشوق است جهت زیادت غایت

و طلب **جلال** ظاهر کردن بزرگی معشوق است از جهت

استغنا از عاشق و نفی غرور عاشق و یا غایت یحارگی او و برتر

معشوق **شکل** وجود حق تعالی را گویند **شمال**

اختراع جمالیات و جلالیات و سعادت روا کردن **عقل**

عالم غیر را گویند و **وصال** مقام وحدت را گویند

مع الله و جبراً **کمال** بلی اسیر بود و این گاه باشد

ز سبب التعلق طریق باشد سالک را و کمال سالک باشد **میل**

سیر الملک بکل سیرهای بود که بر جهت محتاج نبود و گاه باشد که  
 بسبب تقصیر سالک بود بکل آرام و تکلیف بود و نقل کشف معانی  
 و خبر از را گویند **سیر میل** غلبه احوال ولی را گویند  
 که فرج و ترج باشد بکل نتیجه عمل را گویند **سیر بطون** کلام  
 را گویند **سیر فهم** است دریافتن را گویند **سیر اضم** عمل تجلیات  
 که از عالمیان پوشیده بود حاکم او امر شریع که بر سالک  
 جاری دارد و **سیر ظلم** استعانت بر دولت حضرت الهی از مشر  
 شیطان نفساناره از تقصیر خود **سیر یار** یاد آورنده معانی  
 بود **سیر اضم** عمل تجلیات را گویند **سیر صفت** بصیری را گویند  
**سیر آب** تمام عیش و مزه را گویند **سیر جام** احوال  
 بود **سیر سلام** استعانت وین بود و اعمال متابعت **سیر سلام**  
 مقام یرلی اجتهاد را گویند **سیر سلام** در و در محبت بود  
**سیر جام** او امر و لواحق که سلاطین بان امثال نمایند **سیر**  
 بنده اند و محبت و طلب محبت را گویند **سیر صفت** ظاهر  
 و باطنی بود **سیر موقوف** بود **سیر موقوف** ظهور صفات قهری را گویند



ستم بر دشمن سالک لوان کین تسلط و غارت  
 قهر بود تا ملکش ایقان اتیان الهی بود استال  
 دستان به عبادت بود مهر یاران صفت ربوبیت را گویند  
 چنانکه صفت قهری که جمله موجود است غایب بود و در دیگر  
 آنرا ضابطه میجوید است نمک نشود و قیام عالم مکرر بود وین  
 اعتدای را گویند که از مقام کبریا بر رزق بسیاران  
 و قاصد طریق را گویند قهر و جستن ترک نشود چنان  
 بهر که و کرون تسلیم بود و هر یک که متاویز و ترک پذیر  
 و اجتهاد بادل گردانند و از عجز به عجز  
 و غرض با غرضی و دریا خشن و کارکن از حلال به حلال  
 از نظر باطن ترک گردانند و از خلق اهل باطن به  
 خاصتر قهر و غرض و در عین ستم بود  
 رفتن عسر و حزن بود از عالم سفلی به علوی آمدن  
 رحمت بود به عالم بشریه از عالم ارحم یا از استراق  
 و سرور و ناطق ملکوت بود و بیرون عالم

نامستان تمام معرفت بود درستان تمام  
 کشف بود درستان محل کشادگی می صفت بساطت هم  
 حق از آنکه مخصوص بود نه بجان نوری بود که از غایت  
 تصفیه در باطن حصول شد بود باران ترویل  
 نغمت بود آب روان شرح دل نبود پانی  
 گوشتن تو ابد و ست زدن محالنه تو  
 مراقبه اوقات بود چهره کلکونه تجلیات که در غیاده  
 بود در خواب و یا بیداری یا عالم بخودی لب شکرین  
 کلام منزل که انبیا را بواسطه ملک و اولیا را بواسطه تصفیه  
 است شیرین کلام بواسطه بشرط احوال و شعور و ایمان  
 صفت مشکلی و نمان شیرین صفت مشکلی بطریق شکر  
 خارج از غم و بهم انسانی سخن اشارت و عینیه الهی  
 سخن شیرین منقذات الهی بود انبیا را بواسطه  
 سخن را اولیا را بواسطه الهام و در سخن مکاشفات  
 و بسزای و اشارات الهی و صاعده و غیره از محسوس و معقول

گروهی از ایشان اشارت واضح را گویند در ماده و غیر ماده متحول  
و محسوس نه بان اسرار الهی بود نه بان شیرین  
و لذیذ را گویند که موافق تقدیر باشد همین ساقط  
که در میان طالب و مطلوب مانده باشد از سیر و مقام حجاب  
موسی میان نظر سالک بر قطع محبت از خود و غیره  
حسین جمیع کمال معنویت سلطان جزایان  
احوال بر عاشق چنانچه ارادت اوست بپیران اقطاف  
بغیر حق از بدو و بیرون سر معانی و اشارت بشود  
محقق کمال احزان وقت حزن بود رسیدن مقام  
شبهوت را گویند چو کمال تقدیر جمیع احوال و  
صبر و قهر قحطان ظاهر کردن احوال درون و بیرون  
طرف دور اندکی از حضرت حق ساربان  
راه نای بود ایمان مقدور و ناشی بود حسن  
جمیع کالات را گویند و او از رو و سیر و بیان  
خود با ذکر انکاشی و علم بعضی از اسرار و مقصد که بطریق

۳۱۸

قلب را گویند و سر و علو مرتبه بود کمال این امر و  
عرض سقوط بر سالک بسبب تقصیر و باز حکم غنائیت ساقط نگردد  
و در وجه مقام محبت این سقوط سالک از دوریه و مقام  
بسبب کردن تقصیر و بار تعدا و حکم جذب و غنائیت و صفای  
و در وجه که بود طاق این امر و احوال گردون است و سقوط  
سالک از درجه و مقام بسبب تقصیر گذشتن رادرا از ان  
نشود ترقی بود نیست شود بدو اشتغال خرد و اگر گویند  
که از تقصیر مدور وجود آمده بود و صفای تصور عاشق و معشوق  
حسرت خویش کردی را گویند از هر طرف که باشد  
نفت و گو کتاب محبت انگیز باز و همان مشیت  
ه گزیده التفات بود شیوه اندک جذبه الهی  
که گاه باشد و گاه نه که موجب عز و زور و عظمت نبود خانه  
خودی بود گفته با هیئت الهی بود بدون از ادراک کافی  
عالمیان و مستبحان حصول جمیع صفات کمال با وجود  
قدرة بر نیز صفت حجاب منصف شدن به صفات کاملات

و پیره اطلاع الهی بود مشرعه اجمال اجمال است نه سالک را  
 ستر او چهار ابجلم حکمت الهی تیر مشرعه اجمال ناکردن سالک  
 ستر او چهار احشام سوزانیه ستر کردن الهی القصیر  
 سالک را از عین سالک او نشان نگاد کردن سالک را از  
 نقصیر که کرده باشد و از آن نیز که از غیر او ستره من  
 فیت بود شراب بخت عیش صرف بود مشرعه اجمال  
 عالم ملکوت بود زمینخانه عالم لاهوت بود صمدیه  
 قدم مناجات بود خم خانه غلبات و هم بط غلبات  
 که از عالم دل است ماده مثل قیامت که منصف بود و این علوم  
 را نیز بود چرخ اسرار و مقامات و احوال بود که قدر  
 سلوک از سالک پوشیده بود شبانگاه کمال  
 احوال بود تو به بازگشتن از چیزی اقصای بودی کمال  
 ترک و اقبال بود مکلف و مصلحان خرقه صلاحیت با کمال  
 و صورت بیست سی و نه صفت باطنی که اندیشه می بود  
 نفس و آن باشد لاله شعله و در آن که است که استند

شکوفه ظهور شد بود **مغش** نمکیده گویند که قوت  
 اوراک در آن نکند **مهرانه** آئین محبت را گویند **مهر**  
 تجلیات بود که قابل اطلاق سالک باشد **خال سیاه**  
 عالم غیب **خط سیاه** غیب الغیب **مسلسل** اعتقاد  
 خلایق **سینه** صفت عالم الهیت را گویند **عید** ولایت  
 بود که بهر نوع باشد از اجتناب اصطفا **پوسه** استعدا و قبولی  
 کیفیت کلام را **عربی** محلی صوری و مثنوی **غمکده** مقام  
 مستوی **هده** و **وید** بهر دستار بود **آه** علامت  
 کمال عشق که زبان از بیان قاصر بود **پرو** هوایه که بیان  
 عاشق و معشوق بود **سی** **تور** محلی **فیس** سیر  
 زندگین اعمال عباد را **سیر** کشتی مخالف اراده و مراد  
 سالک بود **متدی** صفت قناری چنانکه مقتضای قضا  
 بود **لوانای** صفت فاعل شمار را گویند **لوانای**  
 حصول جمیع کمالات **منواری** اعانت و استیلا  
 پس بود **پشتنای** تعلق و قصد بهیت مجملات

کلیه و جزیه چون تعلق خالص مخلوقی **سکائی** استغالی عالم  
آنکه که بچوچه مماثلت و مشابهت ندارد گوی **مقام عبادت**  
**ولکشیای** صفت فتاحی در مقام آتش درون **چنان**  
**افزای** صفت باقی ابدی بود که فانی زاید و رآه بود  
**موی** ظاهر موی یعنی وجود که همه کس را مبعرفت او علم  
حاصل است و یاد راه نه **پیشانی** ظهور است از **آتش**  
**خاری** ستر کردن تنه سائلان را که سوزن کشان  
بر این باب کمالی که از واکل و اعلی و اعلی باشد می باشد  
عشق با وجود افعال که مقدار آن معلوم است باشد و این خواص  
باشد **مسانی** شراب رساننده بود و این مضمون است از **آتش**  
در **دول** **صراحتی** مقام **مستی** فرو رفتن عشق چنان  
صفات درونی و برونی را دان سکر است **مستی**  
آگاهی در استغراق و نظر داشتن بر **استغراق** **استغراق**  
انماقیات از غلبه عشق صفات درونی و برونی را دان **مستی**  
تبدیلی قطع نظر است از انواع افعال در **مستی**

باک نداشته باش از هر نوع که باشد پیش آید گوید و کند صبحی  
 مجادله را گویند عیونی مسافرت را گویند ر روی  
 صفت سلوک مسخری قوت سلوک سبزی کمال  
 لطف را گویند باقی کله را قیاس کند باین رنگها که گفته شد از هر  
 قبیلی که باشد تاویل از آن گیرند سپیدی آبرنگی را  
 گویند بوجه تمام کند کیو وی تخیل محبت را گویند لوی  
 اکاهی از مساعدات او **موشکی** دل را گویند  
 نامی پیغام محبوب روشنی اموات تجلیات را گویند  
 ماه رویی تجلیات در ماده و تنس که در خواب یا حالت  
 بخودزی باشد کوی مجوری و مقهوری سالک پیش چوکان  
 نقد برانی **جیات سی** قلق و اضطراب ددونی را گویند  
 نه ندگی قبول و اقبال است **تند رستی** برقرار  
 ماندن دل را گویند **افتادگی** ظهور حالت را گویند  
**خسری** تصورات و تخیلات عقل را **موشی**  
 مقام طمأنینه بود **یوانگی** ظفر احکام عشق را گویند



بدیهوشی استهلاک ظاهری و باطنی بندگی مقام تکلیف

از ادوی مقام حیرت بی لوائی نالوائی بود فقیری

عدم خستیا که علم و عمل از سبب بود و ووری شعور

بمعارف کیفیات عالم تفرقه و دقایق آنرا گویند کاهلی

بطبی السیر بود یاری توجه خالص که از اعمال میسر

ثواب نداشتنه باشد سروری بزرگس کرمی

حرارت محبوب را گویند بیداری عالم صحو پاکباری

توجه خالص که از عمل نه ثواب خواهد نه علو مرتبه انتمی اگر چه بزرگ مقام

سینحواست که درین مقام تقصیل اصطلاحات مذکوره از کیمیای

حجۃ الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله علیه که بکمال شرح و بسط

مرقوم است نیز نقل نمایم مگر این مختصر گنجایش آن دارد و بر که

خواهش خرید تحقیق باشد بکتاب مذکور رجوع نماید و ملاحظه

نمائیم در بیان وجد و وجود و توحید که از انار سماع است

و این تذکره مستمل است بر تحقیقات چند تحقیق اول

در معنی انتمی و اصطلاحی و بجد و بیان فرق میان وجد

# وجود و لواجد و تحقیق ثانی در بیان احوال و اتحاد

که در باب وجد و محمل دارد گفته در بیان تحقیق اول التفکر و  
میاید و باینچه قدوه المحققین علی ابن عثمان و کشف المحجوب  
نوشته است گفت رحمه الله علیه باب سی و ششم فی  
الوحد و الوجود و الواجد و التواجد و مرآتیه

بدانکه وجد و وجود مصدر اندکی بمعنی اندوه و دیگر بمعنی یافتن  
و فاعل هر دو چون یکی باشند بر مصدر فرق نتوان کرد میان آن  
چنانچه گویند وجد یکد وجودا چون یافت وجد یکد وجداً  
چون اند و یکین شد و نیز وجد یکد جده چون نواکرت وجد یکد  
وجوده چون در ختم شد و فرق الحمله میضا در بودن بافعال  
و مراد امیطالغه از وجد و وجود اثبات و حال باشد که مرآتیه  
پدید آید اندک سماع که یکی مقرون اندوه باشد و دیگر مقرون  
یافت مراد و تحقیقت اندوه فقد محبوب و منع مراد باشد و  
حقیقت یافت حصول مراد و سرف میان سزن و وجود  
بود که خزن نام اندوهی بود که اندک نفس خود باشد و وجد نام

و در تحقیق اول  
در معنی نفوس  
و مراد از وجد و  
بیان فرق میان  
وجد و وجود و التواجد

اندوخی بود که نصیب غیر باشد بر وجهی که این تعبیرات حمل است  
 طالب است و الحق لا متعبر و کیفیت وجد اندر تحت عبارت بیاید  
 از آنچه ان الم است اندر معاینه و الم را بقول بیان نتوان کرد  
 پس پس بدسری باشد میان طالب و مطلوب که بیان اندک نیست  
 آن عجیب بود کیفیت وجود نشان و اشارت درست نیاید از آنچه  
 این طریقت اندر مشاهده و طریقت را بطالب اندر نتوان یافت  
 پس وجود فضلی باشد از محبوب محبت که اشاره آن از حقیقت  
 بقرون بود و نزدیک من و جدا اصابت الهی باشد در دل را  
 یا از فرح یا از طرح یا از تعب یا از طرب و وجود از اذلت غمی از دل  
 و مصادقت مردان و صفت واجد اما حرکت بود اندر غلیان  
 شوق اندر حال حجاب اما سکون اندر حال مشاهدات اندر  
 حال کشف اما ز قبر و اما فقر و اما چشمتن و اما این و اما شش  
 و اما طیش اما کرب و اما طرب و مختلف اندر مشایخ تا وجد  
 تمام تر است با وجود که و غمی که و صفت فرید است  
 و وجود لغمت عارفان و چون درجه عارف از مرید بلندتر بود

که وصف این ازان وی کاملتر بود از آنچه بر خیزی که اندر  
 تحت یافت اندر آبدان مدرک شد اندر و آن صفت جنس است زیرا  
 که اوراک حد اقتضا کند و خدای تعالی سجد است پس آنچه بنده یافت  
 بحیرت می نبود و آنچه نیافت طلب او اندران منقطع شد و اند  
 طلب آن عاجز و اجد از حقیقت حق باشد و از طلب عاجز و کرم  
 گویند که وجد حقیقت مریدان بود و وجود تحفه مجبان درجه مجبان  
 بلند تر از درجه مریدان باید تا آرام با تحفه تمام تر باشد از حقیقت  
 اندر طلب اما تو اجد کلف بود اندر ایشان وجد و این عرض  
 که وزن الغام و شواهد حق باشد بر دل و اندیشه الصالح  
 تمثیلی بر روشن مردان و کرم و وحی اندران می بینند که تقلید گرفته  
 بحركات ظاهر و ترتیب رقص و نثرین اشارات ایشان  
 و این حرام تحضن باشد و کرم و وحی محقق اند که مرادشان اندران  
 طلب احوال و درجه ایشان است نه حرکات و رسوم و سحر و جاد  
 من نشسته بقوم فیهو بینهم و نیز گفت اذا قرأتم القرآن فابکوا و ان  
 لم یبکوا فامسوا و این خبر تاطق است مرا باحت تو اجد را و از آن

بود که آن پرگفت زنده هزار فرسنگ بدروغ بروم تا یکقدم از آن  
 صدق آید و سخن اندرین باب بیش از آنست اما من برین خستار  
 کردم باند التوفیق الهی کلامه و نیز مفید و مناسب مقام است که آنچه  
 حجت الاسلام ابو حامد محمد ابن محمد ابن احمد الغزالی رحمه الله علیه  
 در کیمیای سعادت باب دوم در آثار سماع و آداب آن نوشته در اینجا  
 نقل نموده آید سر سر محمد رحمه الله علیه باب دوم در آثار سماع  
 و آداب آن بدانکه در سماع سه مقام است اول فهم الکناه  
 و جد الکناه حرکت و در هر یکی سخن است مقام اول فهم است  
 کسیکه سماع بطبیع و غفلت کند یا بر اندیشه مخلوقی کند سپس بر  
 ازان بود که در فهم و حال و سخن گویند اما اگر غالب برویست  
 اندیشه دین باشد و حب حق تعالی این برود و وجه باشد اول  
 مرید باشد که ویرا در طلب و سلوک راه خویش احوال مختلف بود از  
 قبض و بطا و آسانی و دشواری و آثار قبول و رد و وصل و مجر  
 و قرب و بعد رتقا و امید و امید و وفراق و وصال و خوف  
 و امن و وفا و آنچه بدین اندر احوال خویش تبدیل کند و آنچه

در آثار سماع و آداب آن  
 باب دوم در کیمیای سعادت

مقام اول فهم است

در باطن وی باشد افزون گردد و احوال مختلف در و  
 پدید آید و ویران اندیشها مختلف افتد و اگر قاعده علم  
 و اعتقاد وی محکم نبوده باشد اندیشها افتد و ویران و سماع آن  
 کفر باشد که در حق حق تعالی چسبزی سماع کند که آن محال باشد  
 چنانکه این بیت شنود **رباعی** اول محبت صیقل بدان میل کجاست  
 و امروز بلول گشتن از بهر جرات ای دست بدوشتی که معلوم کنی  
 کاینمیل چه بود و این غلالت ز بهر جاست هر مریدی که ویراید  
 تیر و سولن بوده باشد انگاه ضعیفتر شده باشد پندار و که حق را  
 پوی غایتی و میلی بوده باشد و اکنون بگردید و این تغیر در حق  
 حق تعالی فهم کند و این کفر بود بلکه باید که بداند که تغیر را بحق  
 راه نبود که وی مغیر است نه متغیر و باید که بداند که صفت وی نکرده  
 بلکه آن سحالی که گشاده بود در حجاب شد اما از انجانب خود هرگز  
 بینج و حجاب و ظلال نباشد بلکه در گاه گشاده است بمنزل چون  
 آفتاب که نور وی نمیدوست مگر کسی که در پس دیواری شود  
 از وی در حجاب است آنکه تغیر و زوی آمده باشد نه در آفتاب باید که

بلوید **خ**ویشید بدیر آید ای نهارین دیرست برینده اگر  
 تا بد از ادبارست باید که حوالت حجاب با دبار خویش کند و مقصود  
 زین مثالست که باید که هر چه صفات نقص و تغیرست در حق خویش  
 یقین خویش فهم کند و هر چه جمال و جلال و جودست در حق  
 حق تعالی فهم کند اگر در علم این سرمایه نازد و در کفر افتد  
 و مانند که ازین سبب است که خطر سماع بر دوستی حق تعالی عظیم است  
 و معجزه دوم آن باشد که از درجه یریدان در گذشته باشند و احوال  
 و مقامات باز پس گرده باشند و بنهایت آن حال رسیده باشند  
 که آنرا فنا گویند نیستی گویند چون اضافت کنند با هر چه حق  
 است و توحید گویند و یگانگی گویند چون حق اضافت کنند و سماع  
 این کس بسبب سهل معنی باشد بلکه چون سماع بوی رسیدن حالت  
 بعینین و یگانگی بروی تازه شود و بکلّیت از خویش شدن غایب  
 شود و ازین عالم بخرم شود و باشد که اگر بمثل در آتش افتند  
 خیمه ندارد چنانکه بوالحسن نوری در سماع بجالی وارد دید که  
 فی کشته بودند و در روده و پهنه های وی می برید و در سبب

پنجم و سماع این تمامه را تا سماع هر یک از این صفات بشمارت اینجه بود  
 و این آن بود که ویرا بکلی از وی بستاند چنانکه آن زمان که یوسف  
 دیدند همه خود را بر سر او نشاندند و دست خود را بر میدادند و  
 باید که این نسبتی را از کار نکشی و گوی که من ویرا می بینم چگونه  
 نیست شده است که وی نه آنست که تو می بینی که انشخص است چون میبرد  
 هم مبنی حقیقت وی آن معنی لطیفست که محل معرفتست چون  
 معرفت همه چیزها از وی غایب شد همه در حق وی نیست شد  
 و چون از خود نیز بچیز نشد خود در حق خود نیست شد چون خبر  
 حق تعالی و ذکر وی نماند و چه بود فانی بودند و همه چه با  
 بود باقی ماند و بس و معانی یگانگی آن بود که چون خبر حق را  
 نه بیند گوید همه خود او است و من نه ام یا گوید که من خود اویم  
 و گویی از اینجا غلط کرده اند و ازین کمال عبارت کرده اند  
 و گویی با اتحاد عبارت کرده اند و این بچنان باشد که  
 کسی که برگزیده اندیده باشد در وی نکرد صورت خویش بیند  
 بپندارد که وی در آینه فرو آمده است یا بپندارد که خود آنست



خود صورت آینه است که صفت آینه خود آنست که نمرخ و مفید شد  
 اگر بپردازد که در آینه فرو راند این حلول بود اگر بپردازد که آینه خود صورت  
 وی شد این اتحاد بود و هر دو غلطست بلکه هرگز آینه صورت نشود  
 و صورت آینه نشود لیکن چنان نماید و چنان بپردازد کسی که گاه  
 تمام شناخته باشد و شرح این در چنین کتاب و شوار بود زیرا  
 که این علم در این است مقام درم چون از فهم فایغ شد حالت  
 که بدید آید که آنرا وجود گویند و وجد یافت بود و همین است که حالتی  
 یافت که پیش ازین نبود و در حقیقت آن حالت سخن بسیار است که آن  
 چیست و درست آنست که آن یک نوع نبود بلکه انواع بسیار بود  
 اما در جنس باشد یکی از جنس احوال باشد و دیگر از مکاشفات  
 اما احوال چنان بود که صفتی از آن غالب شود و بر آن چنان هستی  
 گردانند و آن صفت گاه شوق باشد و گاه خوف و گاه آتش  
 عشق بود و گاه طلب و گاه اندوه و گاه خست بود و اقسام  
 این بسیار است اما چون آن آتش در دل غالب شود و در آن  
 بر مانع رسد و حواس ویرا غلبه کند تا بماند و بشنود چون خفته

این  
 مقام درم حال است

و اگر بنزد و نشود از آن غایب و غافل بود چون ست نوع دیگر  
 مکاشفات است که چیزها نمودن گیرد از آنکه صوفیان را باشد بعضی در  
 کسوت مثال و بعضی صریح و لفظ سماع در آن از آن وجه است که دل را  
 صافی کند و چون آیند باشند لگرویی بر وی بنشسته باشد که چون  
 پاک کنند صورت در وی پدید آید و هر چه از آن معنی در عبارت  
 توان آورد و عملی باشد و قیاسی و مثالی و تحقیق آن جز آنکس را  
 معلوم نبود که بدان رسیده بود و آنکه هر کسی را قدم گاه خود معلوم بود  
 اگر در دیگری تصرف کند بقیاس قدم گاه خویش کند و هر چه بقیاس  
 بود از ورق علم بوده از ورق ذوق اما این مقدار گفته می آید  
 تا گستاخ که ایشان را این حال ذوق نباشد باری باور کنند و ایشان کنند  
 که ایشان را ایشان از زبان دارد و سخت ابله کسی بود که پندارد که هر چه  
 در بخینه وی نیابند در خزینه ملوک نیز نیابند و ابله تر از وی  
 کسی بود که خویشش را با محقری که هست با دشمنی داند و گوید  
 که من همه پرسیدم و همه مرا گشت و هر چه مرا نیست خود نیست و  
 همه ایشان را این ذوق ابله خیزد و بداند که وجد باشد که تکلف بود

و آن عین نفاق بود مگر آنکه بتکلف اسباب آن فرا دل می آرد  
تا باشد که حقیقت و خد پدید آید و در خبر است که چون قرآن نشنود  
بگریزد و اگر گریستن نباید تکلف کنید معنی است که بتکلف اسباب آن  
فرا دل آورد و آن تکلف را اثر است و باشد که بحقیقت آید

**سوال** اگر کسی گوید که سماع ایشان حق است و برای حقست

پس باید که در دعویها و تقریران نشانند که و قرآن خوانند

نه قوالان که سرود گویند و قرآن کلام حقست و سماع از وی

اولی تر بود **جواب** است که سماع بر آیات قرآن بسیار افتد و

و خدا از آن پدید آید و بسیاری بود که از سماع قرآن میپوش شوند

و بسیار کس بوده است که در آن جان بداده است و حکایات

آن بیارودن دراز شود و در کتاب احیاء بتفصیل گفته ایم اما

سبب آنکه بدل تقریری قوال نشانند و بدل قرآن سرود و پنج

است اول آنکه آیات قرآن همه بحال عاشقان است و نسبت ندارد

در آن قصه کافران و حکم معامله اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیار

است که قرآن شفا در همه احوالات خلق چون تقریری باشد

مخبران قرآن چنانکه نشانند  
علاوه بر این است که در بعضی مواضع قوالان

آیت بر خوانند که مادر را از میراث ششسک بود و خواهر را  
نیمه بود یا آنکه زنی را که شوهرش بمیرد چهار ماه و ده روز عده باشد  
و امثال این آتش عشق را نیز نگرند و اندک کسی که بجایت عاشق  
بود و از هر چیزی ویرا سماعی باشد و اگر چه از مقصود دور بود  
و آنچنان مادر بود سبب دوم آنکه پیشترین مردم قرآن یاد دارند  
و بسیار خوانده باشند و هر چه بسیار شنیده باشند انکاهی فراوان  
در پیشترین احوال تائی که کسی پیشین بار شنود و بر آن حال کند  
بار دوم آن حال حاضر نیابد و سر و نو بر نو توان گفت و قرآن  
نو بر نو نتوان خواند و چون عربی آمدند در روزگار رسول  
و قرآن تازه می شنیدند و میگریستند و احوال بر ایشان پدید میآمد  
بو بکر گفت گنا گنا گنتم ثم قست قلوبنا گفت ما نیز همچون شما  
بودیم و اکنون دل ما سخت گشت یعنی بقرآن قرار گرفت و خوف را  
رد پس همه تازه بودند اثر آن پیش بود و بر این بود که عمر  
اج را فسر مبدوی تا نو دولت هر یای خویش باز شوند و گفتی  
رسم که چون خوشی فدا گشته باشند نگاه حرمت از دل ایشان بگریزد

سبب سوم آنکه بیشترین دلهای حرکت نکنند و بر بالهایان و وزان فرا  
 نخبانی و برای نیست که بر حدیث سماع کم افتد و بر آواز خوش افتد  
 چون موزون بود و بالهایان بود و ان شاء هر دوستانی و در اکثری  
 دیگر دارد و قرآن نشاید که در الحان فکند و بر دوستان است  
 کنند و در سبب تصرف کنند و چون بی الحان بود سخن مجرب نماید  
 مگر آتش که نم باشد که بدان برافروزد و سبب ارم آنکه الحان را  
 نیز مدد باید داد و آوازها و دیگر تا اثر بیشتر کند چون نصب و دف  
 و طبل و شایین و غیر آن و این صورت هنرل دارد و قرآن  
 غیر حدیث ویرا حیانت باید کرد و از آنکه با چیزی یار کنند که چشم  
 عوام آن صورت هنرل دارد و چنانکه رسول ۴ در خانه تسبیح  
 بنیت مسعود شد و کنیزکان دف میزدند و سرود میخواندند چون ویرا  
 بدیدند تاء روی شعر گفتن گرفتند فرمود خاموش باشند الا  
 چهار که میخواندند که تاء روی هنرل بود و بر دست گفتن که  
 صورت هنرل دارد و نشاید سبب ششم آنکه هر کسی را که حالتی باشد  
 حریف بود و بر آنکه بتی شنود و موافق حال خویش چون موافق نبود

آنرا کار باشد و باشد که گویند این را مگوی دیگر را بگوی و نشاید  
قرآن را در آن معرض آوردن که از آن کراهت آید و باشد  
که همه ایها موافق هر کسی نباشند پس اگر بیهت موافق وی نباشد  
وی بر وفق حال خویش تبدیل کند که واجب نیست که از شعرات  
فهم کنی که شاعر خواسته است اما قرآن نشاید که تبدیل کنی بر این  
خلایق و از معنی قرآن بگردانند پس سبب اختیار ششایق و  
را این بوده است که گفته اند و حاصل این معانی بدو سبب باز آید  
یکی صفت شنونده و دیگر بزرگ داشتن حرمت قرآن تا در تضرع  
نصرف و اندیشه نیفتد <sup>مقام</sup> سیوم در سماع حرکت و رقص و جامه  
در بدنت و هر چه در آن معلوم باشد و بی اختیار باشد بدان  
یا خود بتابد و هر چه بی اختیار کند و فراموش نماید که وی صاحب  
عالم است و نباشد آن خراب بود که عین اتفاق بود الباقی القاسم  
ضمیر آما بی گفت من میگویم که این قوم چون بسماع مشغول  
باشند بپندارند که بعینیت و بوعمر بن حمید گفت اگر سی سال غلبت کند  
بهتر از آنکه در سماع خالقی بسر انما یسند بدروغ و بدانکه کمال این

مقام سیوم در سماع حرکت و رقص و جامه

باشد که سماع می شنود و ساکن می باشد که بر طاهر و پیدان باید  
 وقوت وی چنان باشد که خوشنشین را نگاه تواند داشت که حرکت  
 و بانگ و گریستن از ضعف بود لیکن چنین قوی کمتر باشد و بهمان  
 معنی آنکه ابو بکر گفت کما کستم ثم قست قلوبنا آن بود که قویست قلوبنا  
 یعنی که سخت و بقوت شد دلهای ما که طاقت آن داریم که خوشنشین را  
 نگاه داریم و آنکس که خوشنشین را نگاه نتواند داشت باید که بالضرورت  
 نرسد خوشنشین نگاه میدارد جواری در محبت جنید بود چو سماع شنید  
 با و از آمدی گفت اگر تو چنین کنی در محبت من نباشی پس که صبر  
 میکرد تا بحد عظم رسید تا بیک روز چندان خوشنشین را نگاه داشت که  
 یکبارنگ نزد و شکمن شکافت و فرمان یافت اما اگر کسی باز خوشنشین  
 حاضری اظهار نمیکند و رقص کند یا بکلاف خوشنشین را افزا گریستن آورد  
 آن را بود و رقص مباحست که زلفان در مسجد رقص میکردند که عاقله  
 بنظره شد و رسول ص فر اعلی علیه السلام گفت که تو از منی  
 از تو از شادی این رقص کرد و چند بار پای بر زمین زد و چنانکه عاقله  
 عجب باشد که در نشاط و شادی گریستند و قریب به گفت قومی

بخلق و خلق وی یورشدهی کرد و تیره بین خانه را گفت که تو برادر  
 مایی و مولای مای و او نیز از شنای رقص کرد پس کسی که گوید این  
 چرا هست خطا میکند بلکه غایت این است که بازی باشند و باز  
 نیز چرا غایت و کسی که بدان سبب کند که آن حال که در بدل  
 نوری می آید قوی تر شود آن خود بخود بود اما جامه و دیدن  
 ما حستیار نشاید که آن مصالح کردن مال بود اما چون معلوم شد  
 باشند و او بود و بر چند کی جامه با اختیار دیدن باشد لیکن باشد  
 که در آن حستیار مضطر باشد که چنان شود که اگر خواهد که نگذارد  
 و نه هر چه بارادت و قصه بود و آوی دسه از آن بتواند داشت  
 همه وقتی چون چنین مخلوب بود و باز نود و اما اگر موفیان  
 خرقه کنند با اختیار و چادر است کنند که دسه نیز اعتراض کرده  
 که این نشاید و خطا کرده اند که کرباس نیز پاره کنند تا به پیر این  
 لیکن چون چنان نماند و برای مقصود پاره کنند و با باشند چون  
 بار با چهار سوکتند برای آن عرض تا همه را از آن نصیب بود  
 و بر سجاده و در قیام و در نماز و با باشند که اگر کسی یک کلاه با باشد



کند و فراصد در ویش و بد میاج بود چون به باره چنان باشد  
 که بجاری خواهد آمد انبی تحقیق ثانی در بیان اقوال داخا شود  
 که در باب وجد و خجل و رقص و اردو گشته بد آنکه در ماسبق متذکره  
 که تحقیق تر دال اصول نیست که اصل در امور ایاجت است ما دمی  
 که در حرمت آن نفس خاص ثابت نشود و بدون ورود نفس تحریم  
 قیاساً حرام گفتن ممنوع است و در حرمت رقص و وجد نفس ثابت  
 نشده بلکه فعل آن از رسول و صحابه کرام علیهم الصلوٰۃ والسلام ثابت  
 گشته با عادیث فصله ذیل جاری روایه مسلم انه جاء حبش  
 تر قصون فی یوم عید فی المسجد ای تر قصون و یقولون محمد صالح  
 و اخرج المصنفی عن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال  
 یا علی انت منی وانا منک فحجل و قال یحجره شیهب غلفی و حلفی  
 فحجل و قال صلی الله علیه وسلم لزیید بن عماره انت اخونا  
 و هو لانا فحجل انتی و کان بذه القصه فی عمره القضاء لما ظل النبی  
 صلی الله علیه وسلم مکه فتعته عمارة بنت حمزة سادی  
 یا علم یا نعم فتنازلها علی فاختم فیها علی و زید و جعفر

و بعد و تمام و اردو گشته  
 در بیان اقوال داخا و در باب

ما عطاها للجعفر قال ابن ماجه خديج بن اشام بن عمار ومحمد بن الصباح  
 قالوا حدثنا عبد العزيز بن ابي حاد ومحدثي ابي عن عبد الله بن مقسم  
 عن عبد الله بن عمر وانه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم وهو على المنبر يقول يا هذا الجبار ابن الجبار وابن البشير  
 قال وكبيل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عيسى بن عيسى  
 حتى نظرت الى المنبر تحرك من السفلى حتى اتي اقول اساقط هو  
 بر رسول الله صلى الله عليه وسلم وعشام بن عمار من رجال السنة  
 غير مسلم صدوق ومحمد بن الصباح بن صفوان ابو جعفر الناجي صدوق  
 ابن ابي حاد مسلم بن دينار صدوق فقيه من رجال السنة والوجه  
 فقيه عابد من رجال السنة وعبد الله بن مقسم نفسه فقيه مشهور  
 من رجال السنة غير الزندي قال الشيخ العارف بالله الشيخ  
 شهاب الدين السهروردي في العوارف اخبرنا ابو رعة  
 ظاهري عن والده ابي الفضل في الحافظ المقدسي قال اخبرنا ابو منصور  
 محمد بن عيسى بن عيسى بن عيسى بن عيسى قال اخبرنا ابو الفضل  
 بن منصور بن نصر الكاظمي السمرقندي رجالة قال حدثنا

المشتمل من طلب المال حدثنا أبو بكر محمد بن الحسن قال حدثنا حسين  
عمر عن شقيقه عن عبد العزيز بن جبيب عن الحسن قال كنت عند رسول الله  
صلى الله عليه وسلم اذ انزل عليه جبرئيل عليه السلام فقال  
يا رسول الله ان فقراء استكبدوا على وجهك قبل الاغتيا<sup>ر</sup> استغفرك  
يوم ويوم خمسين عام فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان  
رسول الله مع ربهامة صحابي فقال افيكم من يشد ناقا<sup>ن</sup> و  
نعم يا رسول الله فقال مات فانشد البدوي قد سمعت  
عنه الهوى كيدي فلا طيب لها ولا راقى الا الحبيب الذي شغفت  
بغضنه مدحتي مدنياتي انما عشت كريمة دارم حبيب  
كودا كنديج فسوئي انثري خود دست كه شقيقه عشق وديم  
افسون و علاج من چه داند كيري فتواجد رسول الله صلى الله  
عليه وسلم وتواجد الاصحاب معه حتى سقط رواده عن سكة غلما  
فرعوا او كلوا احد منهم الى مكانة قال معاذ بن ابي سفيان ما  
احسن بعابكم يا رسول الله فقال ما يا معاذ ليس بكريم من لم  
يختر عند خلق ذكرا الحبيب ثم قسم رواده رسول الله صلى الله عليه وسلم

علی من حاضرهم بارجمانه تطلقه ثم قال هذا الحديث اور دناہ  
 سند کا سمعنا و و بعدناہ ہو قد تکلم فی صحیۃ اصحاب الحدیث  
 و صحیح فی سیرۃ اندر غیر صحیح یعنی درستی الخرقہ الی الحادی لای یمنہنی  
 ان یفعل ذلک الا اذا حضرہ غیرہ بحسب ما یستلزمہ الحرف و المراد  
 بالقاء الخرقہ الی الحاد کہ خود روی ابن کعب بن زہیر غسل علی رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المسجد و الشہد بان سعاد فقلبی الیوم  
 بقول حتی اتمی الی قوله فیما ان الرسول لیس فی سعادہ محمد  
 بن بنیو رسول است ان رسول اللہ افو عدلی و العذر عند  
 رسولی اللہ رسول فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من انت  
 فقال اشہد ان لا اله الا اللہ و ان محمدا عبده و رسولہ انکعب  
 بن زہیر فرقی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم برة کانت  
 فلما کان ذلک سجد لبعث الی کعب بن زہیر بجا برة رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم بعشرة الف فقال ما کنت لا و ثرتوب  
 ینقول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احدا فلما مات کعب لبعث بعث  
 الی اللہ لاد بعشر بن الف و اخذ البردة کذا فی العوارف

هناكله في كشف القناع عن اباحه السماع للمحدث العالم الفاضل  
مولانا سلام الدين شيخ الاسلام الهلوي تذكره **ثالثه**

در شرایط سماع و اسباب مجریه آن آنچه از کلام اهل شریعت  
مستنبط میشود بد آنکه درین رساله مکرر ترقیم یافته که فعل سماع  
بل قربت و طاعت هم بعوارض مجریه ممنوع و حرام مسیئک و در چنانچه  
حرمت نماز و اوقات مکروه و کراهت عبادت بغت ریاء و سمع

معروف و مشهور است پس غنا که حال اباحت و استحباب و وجوب  
آن در یافت کردی هم با سباب و عوارض مجریه حرام میشود و چنانچه  
بحرمت غنائی مقترن بمنکرات کرات و رات بالا حمال تصریح  
رفته است اکنون تفضیل اسباب مجریه غنا و منکرات شریعه آن

**باید شنید واضح باد** که محرمات غنا بر چند اقسام **فصل اول**

آنکه وجه حرمت در معنی و مشتمل باشد بر چه سه ایدن زن جنبه  
جوان مثال روبروی نا محرمان که آنها را بخوف فتنه دیدن صورت  
و شنیدن آواز و سی جائز نباشد حکم اجماع صحیح که در این  
سادسه گذشته مثل حدیث ابی امامه عن رسول الله

اسباب مجریه آن  
تذکره آنکه در شرایط سماع  
اول آنکه وجه حرمت در معنی باشد

عليه وآله وسلم ان المدح من القينة وبيعها وشمها وتعليمها والانتفاع  
 بهن اكرهن جو ان اجنبه در پس برده يا منكوحه خوله مملوكه كه يازن مجوزه  
 در نظر بر و حرام نيت بلا حجاب بزرگوارند سماع ان حرام نخواهد بود  
 بدليل روايتيكه در فضل اول باب ثانی گذشته كه نقل من فتاوى  
 البيان ان عثمان رضى الله عنه كانت عنده جاريتان تغنيان  
 فلما كان وقت السحر قال امسا هذا وقت الاستغفار وسمي از  
 كتاب مذکور منقول گشته متوسل اصحابنا بن سماع التغا من الرجال  
 والمرء وان صوت الحرة ليست بمحورة كوجهها ونقل من المنافع  
 انه قال يجوز استماع التغى عن الزوجه والجارية المملوكه انتهى بطابق  
 ما قبلنا است آنچه مولوى سماع الله محدث در كشف الاقناع عن ابته  
 السماع بعد روايت حديث مذکور الصدر از ترمذى نقل نموده اند  
 كذا قال الترمذى وحديث الى امامته انما تعرف من هذا الوجه وقد  
 تكلم بعض اهل العلم فى على بن زيد وضعفه وهوشا ذى است  
 و على تقدير صحة فالجواب باليقينه الجارية التى تغنى الرجال فى مجلس  
 الغشيب بدليل ما ذكره و فى سبب التزول انه كان نصر بن الحارث

سماع صريح انما رواه عن علي بن ابي حمزة

بشتری القیام و مجلس علی ساعده حسن اراد الاسلام و متعبه  
و کلام فی الغناء الاجنبیة للغنائ و من یحاف منه الغناء حرام  
غناء الجارینه لما لکها و کذا غناء الاجنبیة عند عدم الغناء فلا قایل  
لهذا تحريم مطلق السماع **سوال** بلکه کسی گوید که در مجلس بوفیه  
بارد و قوالان خوب رو و بی پوشش می سرایند و الاغ و کافران  
هست پس باید که غنای آنها نیز حرام باشد **جواب** گویم که غناء  
کالنسادر حکم تحريم نظر بشیوه است یعنی چنانکه بطریق بطور  
حرام است همچنان نگاه بد بطریق امر و منوع از این استماع تواند  
و غنای امانه و خوب و بیان چای و ارد و شعله بلکه تلویدی چای و قلی  
سره السامی در نقاب الالبش می نویسند که شیخ بعد بیان تشبیه  
الید سره در کتابه الاغوار فی کشف الاسرار آورده است  
که قوال باید که خوب روئی بود که طارقات در مجلس سماع محبت  
تر و بی قلوب چیز محتاج اند و آج طبعه و وجهه صبیح و شوش طبع  
و موافق مرقوم الصدر است انچه امام محمد غزالی رحمه الله علیه  
در کیمیای سعادت نوشته اند که قوالان زمان محبت نیست چنانچه

ز نسی کو دوکان لیکن نکر لیتن در روی کو دوکان بشنوت و جای که  
 بیم فتنه باشد حرام است **انتهی قسم دوم** و وجه آنکه وجه حرمت  
 در مسموع باشد یعنی کلامی که سرانیده شود مثل بود بر چیز که شرعاً  
 حلال نیست همچو بیح زن حبس جمیده معتقنه و وصف شراب اینجا  
 رغبت انگیز و بلوی آن وصف دیر و بخانه و اینجا که رسم کفایت  
 در مسموع یادی باراده اید و عدمت خواه شعر باشد مسموع مذکور  
 بر آنست دین و سوء ظن نسبت و بنا و اولیا نفوذ بانه منهای حکم  
 روایتی که در فصل اول باب ثانی گذشت کما لعلنا من فتح الفقه  
 ان التعنی المحرم هو ما کان فی اللفظ مالا یحل کصفیه المرأة المعصنة  
 و وصف الخمر المصحح البها و الدیریات و الحامات و الهجاء  
 او ذمی اذا اراد المستکلم سماعه لا اذا اراد ان الشرح لا شهاده  
 او بعلم فضا حثه و بلا غنة **انتهی قسم سوم** آنکه وجه حرمت  
 در مسموع باشد یعنی سماع بهوای نفسانی که شرعاً روا نباشد  
 سماع غنا کند تا نفوذ سماع آن هوا حرام در نفس و بیقراری  
 زیرا که بنه سماع است که هر چه در دل آوی با نهد غنا محرک آن معنی

در مسموع اگر وجه حرمت در سماع باشد



شود و بهوای فحش و افعال و اقسام میباشد چنانچه شمار بان خمر و  
 شراب و زانیان بشوق جماع و شقاق و شقاق بیاد مشغولان  
 فحار و کفار و مشرکین و غیره از این شراب و معاد و کفر و ناپرستی  
 ابا و اسلاف خود میباشند و لطیف شرب و شوق و فحش و غصب  
 وین باین میشوند و علی بن القیاس حکم غنائیست که بخندان و زنان  
 و بازگیران و طفلان کنک و خنایگران بنا بر تحصیل مال در کعبه  
 و بازار و میل با سحر و و کنان میگردد و مسلمانان نماز و روزه  
 و مشاغل حسنه را گذارند بنا بر تماشایی در استماع سحر و و اینها  
 بوضع اوقات می کنند و در ره و لعب و بازی میگویند و راه و  
 و فقه هر جا که نمی یازد مت غذا بلفظ الهی و لعب و ملاهی و منکره  
 مراد از آن همین انواع ملاهی و منکرات است چنانچه از روایات  
 فقه فصل اولی باب ثانی و احادیث عده که در بدایه و  
 گذشته این معنی واضح است بنا بر تذکر آن مضامین و تنبیذ فلول  
 اعداءت بحد و ایت و در اینجا کرده میاید فی شرح الزیود  
 فی سبیل الله و المسلمان لغنا الذي يختلف علماءنا في حق و بهو

علم و تبحر  
 در این علم  
 و تبحر  
 در این علم

ما كان على سبيل اليهود للعبك بسمع الفان وشارلي الخمر و تارك  
 الصلوة فاما من بسمع الغنا و هو صالح و ايم الصلوة لا تارك الورد  
 قراءة القرآن فله حلال بلا خلاف بين علماء انا محمد و هم  
**في شرح الكافي** السنن بالمحدثي للمحدثي علي بن ابي  
 و اعلم ان المكره من السماع عند علماء انا محمد الله ما كان على  
 سبيل اليهود و ارادوا بصيان بان يسمع القبان على ذلك  
 و تترك كون الصلوة و قراءة القرآن اما من كان من اهل الصلوة  
 و اهل القرآن من جملة الصالحين فسماعه حلال بلا خلاف بين علماء  
 انا محمد الله و لا يرون بذلك السماع الا وجه الله و حضوره  
 يذكرون الله و خوف الآخرة و كل ذلك محمود و غير مذموم  
**فهم** جهارهم انك و استعمل الالات فواجب  
 حرمت باشد و ان بن طبرستان است که رباب و تنک و طنبور  
 و بربط و سازنی و غیره را میزبیر عیاناً از ند جانکه رسم کفار  
 و مشرکین از جمایه عرب بعد ابتدای اسلام بوده است که آلات  
 طعام و شراب بخواری صرف معارف می نوازند و الحان

این کتاب از کتب معتبره است

نیز در لغاری و سلاطین پسند عروج است چنانچه روشتن جوئی  
 عبارت از همین است موجب حرمت اینکه همین میت کذائی در زمان  
 نبوت علت حرمت مزامیر و محالفت ظروف شراب خواری بجهت  
 اهتمام در تحریم خمر شد بود پس اگر چه محفل شرب نباشد لیکن  
 بنا بر تشبیه بپخته مذکوره زدن مزامیر بلا عا حرام کرده اند زیرا  
 مزامیر مخصوصیت بکجه افعال مخصوصه میباشان و مشرکان  
 ممنوع و حرام است حتی که اگر شیر یا شربت و غیر مشروبات  
 بمباحه در کیلاس و جام مانند اخنه مسلمانان هم گیر نبوشند و  
 الفاظ مخصوصه می پرستان بمیان آرند مشروبات میباحه  
 مذکوره نیز بنا بر تشبیه بوضع می خواری حرام خواهد بود فیصل  
 روایات آن در نغمه اول گذشته بمثل قول الحادی من  
 ان الملاهی اما حسرام کعود و طنبور و مغرقه و طبیل و زمار و یا  
 الهی بصوت مطرب اذا الفرد او مکروه و هو ما یرید به الغنا طربا  
 و لم یطرب منفردا کما لضع و القصب یکره مع النساء و صده انتهى  
 و کذا سن قول العمرالی المحرم هو ما یطرب من غیر غنا و کعود و

علامه دلائل احسان

و طنبور و طبل و زرا میر و زبایات و شیخیه و اما آنچه منتهی  
 که سماع غنا یا زرا میر اگر چه خالی باشد از سنکرات مطلقا و اتفاقا  
 حرام است و طرب و مانیزدیه المغنا علت حرمت است این گمان غیر  
 محققین است و قابل اعتقاد نیست بوجوهات مندرجه نغمه اول  
 از قانون سیوم و بدلائلی که صاحب السماع در کتاب خود  
 نقل کرده و شیخ عبدالحق ترجمه آن در مدارج النبوت آورده  
 و من عبارت مدارج را همیشه نقل نموده ام و از روی این که  
 مولانا الکرم عیسی بن عبد الرحیم رضی الله عنهما در رساله خویش  
 نوشته اند از اینجا که این مقام منزله الاقدام است نقل عبارت  
 مولانا الکرم عیسی بن عبد الرحیم در اینجا واجب افتاد و آن  
 اینست و اما الالات ففی مختلف فیها ایضا نحو اختلاف فی الغناء  
 و قد اشتهر فی کتب المتأخرین نقل الاتفاق علی حرمت المزامیر  
 و الاوتار و هذا النقل لبس صحیح فقد ذکر الحافظ ابن حجر فی  
 شذرات النجاری ان بعض العلماء نقلوا الاتفاق علی اباحتها الالات  
 و هو یطابق به بشکل المزامیر و الاوتار و غیرهما من جمیع الالات

والنقلان منتقار منان فكلما ساءا قطان والحق ثبوت الاختلاف  
فيما والذى يفيضه فعل المتقدم تعبد الله بن جعفر وابن محمد واما جميع  
بن سعد وغيرهم الاباحية ومن المتأخرين ايضا جماعة صرحوا باباحية  
المزاسير والافوار وجميع الآلات كالسج فخر الدين بن عبد السلام  
وغیره وكان الشيخ محضه ويعمل ذلك محجب وهو فقيه مجتهد متفق على  
ديانته ووجهه وكما جند والغزالي رضي الله تعالى عنها واما لها  
وتتوالى السادة وان اشتهر واما اسم الصوفية لم يخرجوا عن  
المجتهدين بل زاده وفي مرتبة الكمال برعاهه التقوي واما  
السنه وتتميل سني الاحوال وهم اشد اجتنابا بالاعتزالية  
والاحتياط واكثر اجتنابا عما فيه شبهة اليقين والاحتياط  
فالمزاسير والافوار ايضا مجتهد فيها والمجتهد في ليس سبيل الاحتياط  
على ما هو الصريح المختار ثم المذكور في تقليل حرمته المزاسير والافوار  
في الامور السواسين بنهاية اهل الشريعة بالحرمة لذلك  
فلا يخرج من سبيل ما قبل انهاء تلك المحرمه شئ اليها فلما فسرنا  
لاولئك اعدا من ذكر المزاسير حرمته اذ اهل المزاسير اذ كانت ذلها للفت

حرمة الاواني بتقادم العهد وتقرر حرمة الحر فكل ذلك تنزول حرمة  
 الكرامير والاواني تنزول هذا العارض وبالقابل من ان العادة  
 التحريم الطرب منسوخ فقد نقل عن جماعة من الصحابة وغيرهم  
 الطرب بصفة الملح وقال سفيان ان الكرم طوب بخصرت  
 عبد الله بن جعفر وعمر بن العاص وروى العراقي عن الشافعي رحمه الله  
 انه قال ليس لما قال له لا يطرب قال مالك حسن صحيح ونقل ابو طاهر  
 العسكري اثم قالوا من لم يطرب فليخس بكرمه وروى ابن قتيبة  
 بسنده عن اسمعيل بن عليه انه قال الطرب عقل وكرم فمن لم  
 يطرب فليس بعقل ولا كريم وبالحمد فليس الطرب بحدود  
 لا اعتدالا ولا شرفا ولم تقم دليل على حرمة فلا يكون حراما ولا علة  
 بحرمة شئ اخر هذا وقد كنت برهة من الزمان مستكرا للفتنة  
 والآلات اشد الانكار فلما وقعت على بعض السنن والآثار  
 ظهر لي رجحان اباحة الملاهي ثم بدلت في اباحة ذواتها  
 فعل النبي صلى الله عليه وسلم وتطهير احده قدسه عن نسبته  
 بليق به وهو مستحق على كل حين وفي القول تحريمه على سائر الاحكام

بانه فدا رکن الحرام و هوا مرصع لا یجترى علیه مسلم فاختار  
تشت بعد ما بدو لک انه الصواب و دوع عنک ما فيه القلق

و مشابه الارقیات انتهى قسم محکم که سبب ان سماع  
سماع حرام میگردد و اینست که هرگاه سماع ابرائیمات قرآن و احادیث  
نبوی باشد همراه آن فرامیرد و معارف نواخته شود موجب

حرمت اینکه قرآن و ذکر احادیث نبوی آخر الزمان از  
قسم طاعت و قرب است و فرامیرد اگر چه اباحت آن علی اختلاف  
الاقوال ثابت گردیده اما در چشم عوام صورت پزل دارد

همراه قربت و طاعت نوافل آن مکروه و البته اند تقول  
شیخ الاسلام امام محمد عزالی در مخصوص در تذکره تائیدیه  
گذشته است اگر چه شیخ الاسلام رحمه الله علیه سبب حرمت

آنرا شمرده که عامی طبع بغاوت سماع کند بر طریق عشرت و باز  
و بر آن مواظبت سازد و لیکن انقیم را سماع گفته اند و در باب  
چه محرمه مستدرج نگردم تذکره را لایحه در آید که این

لیقت بنا بر استفاده سماع بدان تاکید فرموده اند و مجموع

قسم محکم که سبب ان سماع حرام میگردد

در تذکره تائیدیه

ان ادایب در رعایت زمان و مکان و اخوان منحصر است  
**اما زمان** پس مراد از آن وقت که فارغ باشند از فکر  
 نماز و تلاوت قرآن و مراقبه و ورود و غیره و اجابت و ملذذات  
 و خالی باشند از خلیجان و زیارات بشری مانند وقت خوردن  
 طعام و حاجت بول و براز و زمان افکار یک سبب آن پرانگیزی  
 دلها بود که در این چنین اوقات سماع فایده نخواهد بخشید بل  
 وقت سماع جمعیت دل و فراغ خاطر از تعلق ماسوی امید ضرور  
 است تا قلب جامع مستجاب رحمت الهی بود **اما مکان**  
 پس مراد از آن آنست که محل سماع کوچه و بازار و دره گذر  
 عام و جمیع تماشا میان زن و مرد نباشد و جای تنگ  
 و تاریک و موقع نجاسات و مزبلات نبود و هم مکان امیر  
 جابر و سلطان و وزیر عالم که در آنجا قلوب صوفیان  
 خطرناک بوساوس اهل دنیا تواند شد نباشد که در اینجا  
 جای وقت ضایع و سماع بیفایده گردد **اما اخوان**  
 عبارتند از آنکه هر که در صحبت سماع حاضر شود باید که اهل آن



یاشد و مراد از اهل آنست که دلش خالی از عشق و محبت نبود  
 و با اهل الدین عقیدت داشته باشد و عقلت و انکار نشود و در  
 اگر در محفل سالکان هم طریق مانند چشتیان و قادریان و غیر کم  
 مجتمع باشند و مجلس از اغیار خالی بود تا اثر صحبت تیر بر دهن  
 محفل بیشتر جلوه ظهور خواهد گرفت و هرگاه اهل غفلت و عیسی  
 و دنیا داران بی ادب و مستکبر یا بعضی سالکان سنگین و متعصب  
 یا درویشان که نه بستر ایشان باشند بیشتر یک صحبت شده تکلف  
 و بی ادبی و بدون تقاضای عیب برای نکالش مردم هوش و خردش  
 نمایند از حضوری این چنین کسان تا برسد و دیگر دود را گیس  
 صحبت و اگر گون میشود پس ضرورت که صحبت از نا اعلان و اغیار  
 غم که بین خالی باشد هرگاه اهل سماع باشند ادب نیست  
 امام محمد خراسانی در کیمیای سعادت مینویسد بدین عبارت چون  
 کسی که اهل باشند بسماع بنشینند ادب آنست که همه  
 سر و پیشانی را بکشد و در یکدیگر ننهد و هر کسی محکم خوشن  
 جان و بدود در میان سماع سخن نگوید و آب نخورد و نه

جوانب ننگرند و دست و سر بخدا نهند و تکلف هیچ حرکت نکنند  
 بلکه چنانکه در تشهد نماز بشنیدند یا در پیشینه و همه دل با حق تعالی  
 مدارند و منتظر آن باشند که چه فتوح پیدا آید از غیب سماع  
 و خویشتن نگاه دارند تا با حجتیاری برخورد کنند و حرکت نکنند و چون  
 کسی بسبب غلبات وجد بر خیزد با وی موافقت کنند و اگر دستار  
 بیفتد دستار شش نهند و این همه اگر چه بدعت است و از صحابه تا همین  
 نقل نکرده اند اما نیکوست که بدعت بودن باید که بسیاری  
 بدعت نیکویی باشد که منافعی میگوید جماعت در تراویح وضع علم  
 است و بدعتی نیکوست پس بدعت مذموم آن بود که مخالف سنتی  
 باشد اما حسن حسن و دل مردم نشاند کردن در شرح محمود  
 است و همه قومی را عادت می باشد و بدان نشان مخالفت کردن در  
 اخلاق ایشان بدخوی بود و در رسول چه فرموده است خاتوا الذین  
 با قسلا قتم با هر کسی زندگانی بروی عادت وی و خوی وی کن  
 چون این قوم بدین موافقت ندارد شوند و ازین مخالفت بیشتر  
 شدند و موافقت ایشان کردن از سنت بود و صحابه رسول را

برپای نخواستندی که وی آنرا کاره بودی لیکن چون جانی عادت  
 شد که برنا خاستن متوحش میشوند بر خاستن برای دلخوشی را اولی بود  
 که عادت عرب دیگر است و عادت عجم دیگر آنهمی بقیه آداب و شرایط که  
 مریدان و معتقدان را نسبت پرورش و شیخ وقت خذ السماع می نمایند  
 در کلام شیخ الاسلام قدس سره و در عبارت غنیة الطالبین که در نقل  
 نقل کردیم مندرج نیست در عادت آن تطویل لا طویل بود که غرض  
 باشد در آخر باب ثالث و تذکره اولی خاتمه این رساله به همین

**آداب قوالان** باید که قوال صغیر و بزرگ احوال نباشد  
 بل غنا که از اهل نیاز باشد یعنی بازرگان و صوفیان عقیده فیه بود  
 اجرت سر و خود معزز و معین از و بلکه تشبیه خاطر بسیار  
 شد مقصودش باشد و هر چه بطور العام وصل از دست شیخ و متشیق  
 صاحب حال بیابد آنرا تبرک بنزد او و در کفیل صوفیان با طهارت  
 نشیند و آغاز و افتاء سماع بر کلام ربانی و آیات قرآنی بکند  
 اگر قوال را چیزی در قرآن مانده بود از اهل کفیل هر که قاری و حافظ  
 باشد چیزی که از او مانده از قوال را باید که از مصنف بخواهد

و رسول و روح بزرگان دین آغاز سرود و کند پس از آن صحبت  
 اهل صحبت بر عایت وقت و در آگ در و گنی و لحاظ فهم مستمعان  
 بسر اید یعنی چیزی که در فهم صوفیان و اکثر مستمعین نیاید بسر اید بل  
 برای مردم نازی کلام عربی و برای ترکی و پیش زبان و آنان  
 فارسی فارسی و پیش بندهای هندی بسر اید و آنچه آن آید از  
 کند که الفاظ و مضمون سمیع بفهم اهل محفل نیاید و در آن محفل مضامین نیز  
 نسا زد یعنی هرگاه کلام شعر مجری شروع کرده باشد در آن کلام  
 دیگر مستمعین و اصل را خلط نسا زد و بالعکس آن نیز نکند تا هر چه  
 خاطر مستمعان نکرده و بر چیزی که کلام صوفی را ذوق دست دهد  
 به تکرار آن کلام دو چهار بار مضامین نسا زد و آن را بر چیزی که  
 مخصوص باین مشرک و اهل هوی است در میان بار و مثل سنگه  
 و ناطوس که مخصوص بمعباد کفار میوزند و جهانبخش و طبل محضان که آنرا  
 در هندی دور و گویند و یراع اغنی بالی و کوبه یعنی مردک  
 که در خصوص آن از ناساع نبی آید و در محفل صوفیه صافیه که بر آن  
 از دیاد عشق و محبت الهی و تحصیل ذوق و شوق آخرت و زهد

و نیزاری دنیا موضوع و مرتب میشود نه نوازند و در بر حال آداب  
شماره است و طریقت نماید از زیر که سماع با و آیه و شریاطه  
مستجاب رحمت است از پروردگار تعالی شانه و مستوجب از دایه

نسبت است در حق صوفیان علیهم الرحمة (به تمام مبرم  
چون از تحقیقات مرقوم الصدق تحقیق گیر و بیگانه سماع لشیر اطم و آداب

مستجاب رحمت و مستوجب از دایه عشق و محبت است و شعله جانسون  
سرد و آتش ذوق در دل می افروزد و تا بیره دل افروز فی و

میزمار پرده نای غیر و غیرت میوزد و سطرخ خوش نوا بال و پر  
بستی از مسالک میریزد و مستغنی خوش ادا نشاء طرب بستی

در طالع می انگیزد و علی الخصوص صوفی را که در ساغر دلش از  
خفجانه ساقی توسید بیالی می هوش را با میرسد و جامه دماش

از پیر منغان تجرید و ماندن مستی روح فرزا میکند باده عشق خوش  
میزند و مسینه بر گنجینه اش خروش میکند و چه هم ثابت است که

بدول این سازه و سامان رنگ هوا و هوس از آینه دل  
نی نه و اید و بغیر خودی و سهوشی حدیث حق بکوش جان نغما بیا

ناخن زنی تا رطوبت عرقه دل نیکشاید و قهقهه صراحی  
 و مینای ساقی حل مشکل بنظر نمی آید پس وقت آن آمد  
 که من غریبان شوم جسم بگدازم سرا سر جان شوم ساقی نام  
 مخمور جام عشق ساقی بده شرابی در ده قدح که بی می بخلی ندر آبی  
 ساقی بجز درده جام را خاک بر سر کن غم ایام را  
 گر چه بدنامی است تیر و عاقلان ماینجو احسبم شکست نام را  
 بیاساقی آن جام صافی صفت که بردل کشاید در معرفت  
 بیاساقی آن جام یا قوتش که بردل کشاید در وقت خوش  
 بیاساقی آن از غوالی قدح که دل زو فرج یابد و جان فرج  
 بیاساقی آن آب اندیشه سوز که کر شیر لونه نشو و پخت سوز  
 بیاساقی آن می که حال آورد که دامت قزاید کمال آورد  
 بیاساقی آن می که تیزی کند بیاغ دلم مشک یزی کند  
 بیاساقی آن می که جان پرور است دل خسته را همچو جان در بر است  
 بیاساقی آن جام چون سنبل که دل را بفرودس باشد دلیل  
 بیاساقی آن می که خور نشو و پخت عبیر ملا یک در آن می سرشت

زیبا ساقی از می ندارم کز بر  
 یک جام باقی مراد سنگیز  
 زیبا ساقی از می طلب کام دل  
 کبی می ندیدیم آرایم دل  
 گم از وصل جان دل صوری کند  
 دل از می تواند که دوری کند  
 بستی تو آن در اسرار سفت  
 که در بخودی راز نتوان نفیست  
 بیا آصفای درون آورم  
 می از کدورت برون آورم  
 بده تا گویم ز آوارگی  
 که همشیدگی بود و کادس کی  
 بده ساقی آن جام چون مهر آه  
 بده تا زخم بر فلک بارگاه  
 بده ساقی آن کبینه ای فتوح  
 که با گنج قارون دید عمر فوج  
 بمن ده که از غم خلاصم دهد  
 نشان ره نبرم خالصم دهد  
 بمن ده که بدنام خواهم شدن  
 خرابی و جام خواهم شدن  
 ز تسبیح و خرقة ملولم تمام  
 بمی رس کن هر دو را و السلام  
 بمی رس کن هر دو را و السلام

### احتشام شنی

سغنی کجای به گلستان رود  
 بیاد آور آن خسروانی سرود  
 بمستان لویست و دوی پست  
 بیاران رفته در دوی پست  
 سغنی نزن چنگ در از قشون  
 پیران دلم و تنه پای و دین

معنی گنجایی که وقت گل است	ز بلب چمنها پر از گل است
معنی زلف و چاک سازد	بیار زن خوش نغمه آواز ده
بیک نغمه در بر مرا چاره سازد	دل من نه چون خرقه صد پاره سازد
معنی چه باشد که لطفی کنی	به بی باز مآتش بدل بر زنی
پروان آری در فکر آن بکندم	بهم بر زنی خان و مان غنم
معنی گنجایی نوای نزن	بجای تو ایان صلاهی نزن
معنی بیا با من جنگ نیست	کفی بردمی زن کز جنگ نیست
معنی بگو قول و بردار سازد	که بچاره گانرا لوی چاره سازد
معنی تو مرا محرمی	زمانی به بی زن دم بند می
بی دور کن در دل گنج نیست	دمی دم به بی دم که عالم دیت
معنی بیا بشنو و کار بند	ز قول من این بند دانا بند
چو غم تنگ آر بسیار اصفی	بچک و رباب و به نای و دفی
معنی گنجایی بخون بر خطی	بیا سانی از باده بر کن خطی
بیا بزم نشینیم و بهشتی کنیم	دمی خوش بر آیم و طیشی کنیم
معنی نوای طرب ساز کن	بقول غزل قصه آغانه کن



که ناو جدر کار سازی کنیم بر قص آیم و خرقه بازی کنیم  
 بیاساقی این نکته بشنوزنی که یک جام می به زر کاوس و کی  
**اختتام** بر حننه طالع و مناسبت این آیه قلین این نسخه نادر الوجود  
 ظاهر از قلم این شسته رقم خلیفه و در حقیقت جواهر آید است که از بحر  
 من لدن در صدف سینه بر کعبه حضرت پیر و مرشد بر حق رسیده  
 صرف بهمت علیای ان مساقی مخانه توحید و آن سرست بیخانه  
 تجرید و تفرید رشو از ان رشحات برین خاک پریشان ریخته و  
 لغت از ان لغحات بمشام جان نا توان تخته بیت جمالی بنشین  
 درین اثر کرد و گرنه بن جهان ظلم که گستم و الا محمدری  
 و خوش همراهی مطرب طبعم کی داشت و اینچنین لغحات  
 جالوز و ترنمات دلی افروز لب و دامنم گجایافت  
 فی که پر دم نغمه تر ائی کند فی الحقیقت از دم نای کند  
 و آنرا محض بهمن الفاس مقدس آن سر حلقه شایخ صابریه قدس  
 نغمه قدوسی آریخ اختتام نغمه عشاق درنی دلم و سیده و صرف از غرض  
 روح القدس برای یانش قطعه بدایه رسیده **قطعه** بار کج

ایضا

زمین بفرغ غنائم باغی چون خوش آید  
 بر چرخ رسد از وی آینه گریز  
 در نه چمن گرد و گل شکفته آید  
 احیای دل مرده زمین بفرغ غنائم  
 در وجود آری ای آینه در غفلت  
 فی بزم غایت است محفل خوش  
 آنی که به سجده نهاده زبانه  
 این بزم است دم احیا این است بزم  
 این زمره حدیث بشنید ملک  
 لیکلی بکلیش لاگشت از ویران  
 یک الف و د صد پیری با چهل چهار آید  
 و الحمد لله علی حسن الاختتام والصلوة والسلام علی نبی خیر الانام و آله  
 واصحابه الکرام و اولیاء العظام  
 فایضت غلیات البان بر صبا  
 و اطرب العیش عادی العین بالنعم

نعت تمام شد

CALL No. { ۲۹۲۵۴ (R) ACC. No. ۲۹۸۱

AUTHOR ۱۵۲۷۶۱۶۱۱۱۱۱۱

TITLE ۱۵۲۷۶۱۶۱۱۱۱۱۱

Class No. ۲۹۲۵۴ (R) Acc. No. ۲۹۸۱ Book No. ۱۵۲۷۶۱۶۱۱۱۱۱۱

Author ۱۵۲۷۶۱۶۱۱۱۱۱۱ Title ۱۵۲۷۶۱۶۱۱۱۱۱۱

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue



# **MAULANA AZAD LIBRARY** **ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

## **RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

